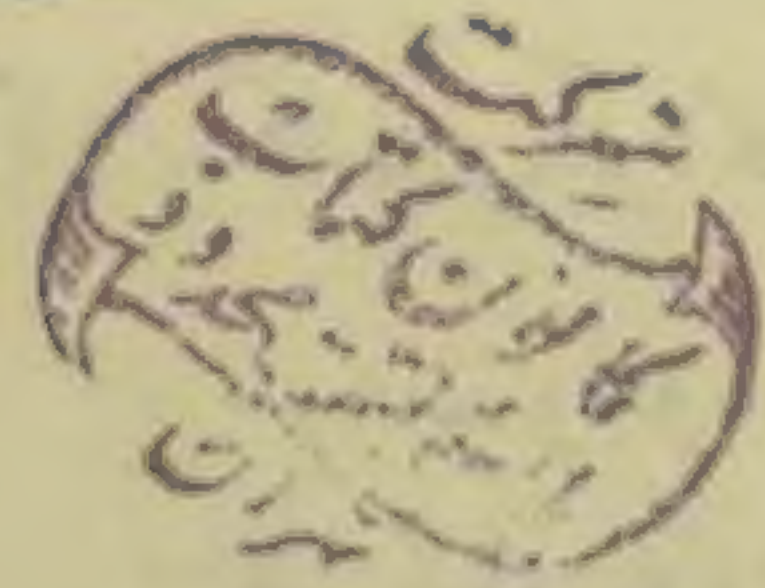






۴۱۵۲۸



۱۳۱۹ / ۵ / ۲۵

در عهد رضاشاه قاجار  
فراخوره کتبی، از تئیه  
گاده زت فرشته در ۱۲۶۱  
اچورینا دره نه ۱۳۷۱  
۱۳۱۹

# سیاحتنامه فتیاح خورشید ایران

با

یک سفر اور

توجه

## یوسف اعتصامی

(اعتصام الملك سابق)

از نشریات کمیسیون معارف

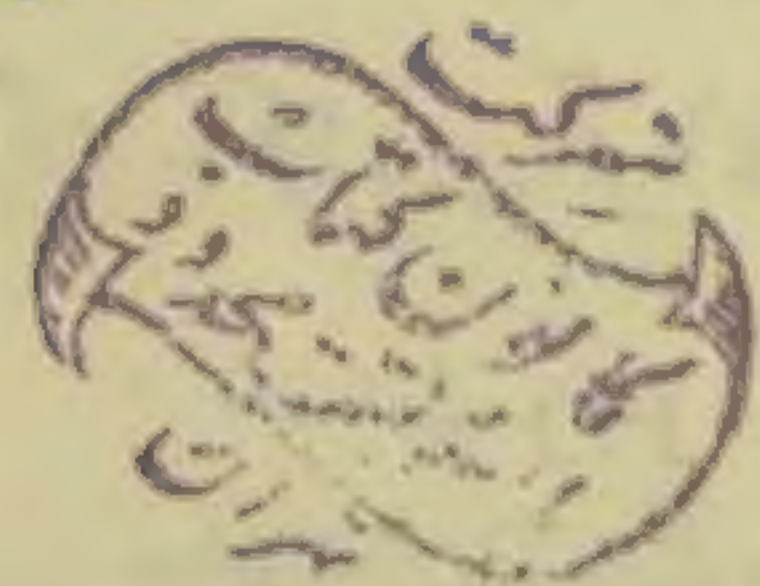
تهران - مطبعة مجلس

۱۳۱۴





۴۱۵۲۸



# سیاحنامه فتیاح غوری ایران

با  
یک سفر اور

ترجمه

یوسف اعتصامی

(اعتصام الملك سابق)

از نشریات کمیسیون معارف

۱۳۱۹ / ۵ / ۲۵

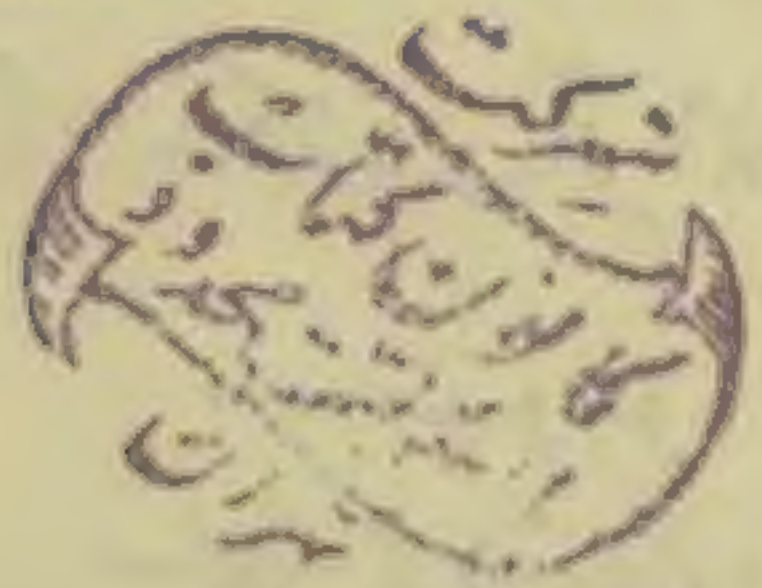
در عهد رضاشاه قاجار  
در تاریخ ۱۳۱۹ / ۵ / ۲۵



۱۳۱۹



۴۱۵۲۸



۱۳۱۹ / ۵ / ۲۵

در جبهه برضانه تبار  
فدایان بزرگواران  
گاده زت فرشته در ۱۲ دل  
ابو محمد در ۷۷  
۱۳۱۹

# سیاحنامه فیثاغورس ایران

با  
یک همراور

ترجمه

یوسف اعتصامی

(اعتصام الملك سابق)

از نشریات کمیسیون معارف

طهران - مطبعة مجلس  
۱۳۱۴



۱  
۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰



## بنام خداوند بخشنده مهربان

در اواخر سال ۱۳۰۲ موقی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله  
ملک زمامدار امور ریاست وزراء و آقای سلیمان میرزا وزیر معارف بودند برای  
مساعدت با نشر معارف با امر و اشاره مقام ریاست وزراء هیئت مرکب از ده نفر  
باسم کمیسیون معارف از آقایانیکه اسامی آنها در صفحه مقابل ذکر میشود معین و  
منتخب شد تا در این امر تبادل نظر نموده اقدامی را که مفید و لازم میدانند بکنند.  
هیئت مزبور پس از مطالعات لازمه نظامنامه ای نوشت که بامضاء مقام ریاست  
وزراء رسید و اجرا شد.

کمیسیون مقتضی دانست بطوریکه در نظامنامه مقرر است اعانه هائی جمع آوری  
کند و آنرا در امور معارفی عام المنفعه بطور الاهم فالاهم بترتیبی که کمیسیون  
بنسبت وجوه جمع آوری شده مقتضی بداند صرف نماید. برای مقاصد فوق در ابتدای  
کار مبلغ هشتاد و نه هزار و هفتصد و سی ریال و پنجاه دینار اعانه جمع آوری گردید  
و مطابق نظامنامه در بانک گذاشته شد تا در موقع لازم بترتیب مقرر بمصرف برسد.  
کمیسیون قبلاً در نظر گرفت وسائل تألیف و ترجمه بعضی از کتب مفید که  
قابل استفاده محصلین مدارس و سایرین باشد فراهم و از محل اعانه جمع آوری بطبع رسانیده  
منتشر نماید. کتبی که تا کنون از طرف کمیسیون تألیف و ترجمه شده و بطبع  
رسیده بقرار ذیل است:

- ۱ - کتاب الفباء تألیف آقای حاج مهدیقلی خان هدایت
- ۲ - کتاب قرائت برای سال اول مدارس
- ۳ - کتاب رهنمای آموزگاران
- ۴ - کتاب اصول تعلیم و تربیت ترجمه و تألیف آقای میرزا عیسی خان صدیق
- ۵ - تاریخ ملل شرق و یونان
- ۶ - تاریخ رم
- ۷ - تاریخ قرون وسطی

۱۴/ ریال

۱۶/۵

۲۰/

ب

- ۸ - تاریخ قرون جدید
- ۹ - تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امیر اطوری ناپلئون
- ۱۰ - تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت اول
- ۱۱ - تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت دوم
- ۱۲ - تاریخچه نادر شاه
- ۱۳ - چنگیز خان

اینک سیاحتنامه فیثاغورس در ایران که نسخه مطبوع آن بموقع انتشار گذاشته  
میشود چهاردهمین کتاب از دوره نشریات کمیسیون معارف است.

اعضاء کمیسیون از اینکه در مرحله توسعه اطلاعات و تهذیب افکار قدیمی چند  
پیشرفته و در نتیجه جدیت متمادی خدماتی انجام داده اند بسی خشنود بوده و  
امیدوارند در آئیه نیز بنشر کتب نافع موافق شوند و حتی الامکان بترتیب مؤثر و  
سودمندی که در نظر دارند وسایل استفاده را فراهم آورند.

رئیس کمیسیون معارف

محمود علامیر (احتشام السلطنه)

اسامی اعضاء اولیه کمیسیون معارف بترتیب حروف تهجی نام خانوادگی آقایان

آقای سلیمان میرزا اسکندری	آقای حاج میرزا حبیبی دولت آبادی
مرحوم میرزا احمد خان بیدر (نصیرالدوله)	آقای حاج میرزا محمود خان علامیر (احتشام السلطنه)
آقای میرزا حسنخان پیرنیا (مشیرالدوله)	آقای دکتر محمدخان مصدق (مصدق السلطنه)
آقای میرزا حسینخان پیرنیا (مؤمن الملك)	مرحوم میرزا اسمعیل خان مرتضائی (ممتاز الملك)
آقای میرزا سید محمد خان تدین	آقای حاج مهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه)

اسامی اعضاء فعلی کمیسیون معارف بترتیب فوق

آقای سلیمان میرزا اسکندری	آقای میرزا احمدخان سعیدی
آقای میرزا یوسفخان اعتصامی (اعتصام الملك)	آقای ارباب کیخسرو شاهرخ
آقای میرزا حسنخان پیرنیا (مشیرالدوله)	آقای حاج میرزا محمودخان علامیر (احتشام السلطنه)
آقای سید محمدخان حجازی	آقای حاج مهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه)
آقای میرزا ابراهیم خان حکیمی (حکیم الملك)	آقای رضاقلی خان هدایت (بیر الملك)

حاصلات فروش کتب مشروحه فوق بمصارف تألیف و ترجمه و طبع کتب  
سودمند دیگر خواهد رسید.

ج



## سیاحت‌های فیثاغورس

در مصر، کلد، هند، کرت، اسپارت، صقلیه، روم،  
کارتاژ، مارس، گیل و قوانین سیاسی و اخلاقی وی

عنوان فوق نام کتابی است بسیار مهم و سودمند مشتمل  
بر تاریخ ملل و اوصاف ممالک و احوال روزگار باستان، فصل  
۱۰۲ تا ۱۱۰ از این کتاب متعلق است به سیاحت فیثاغورس  
در ایران که بتصویب کمیسیون محترم معارف فارسی آن  
فصول در این اوراق نشر میشود.

این کتاب از آن روی بنام فیثاغورس حکیم تألیف شده  
تا دقت خوانندگان را جلب کند و اهتمام دانشمندان  
و ارباب اطلاع را بخود متوجه سازد، سیاحت آناکارسیس  
جوان در یونان،<sup>۱</sup> که در ۱۷۷۹ بقلم «آبه بارتلمی»<sup>۲</sup>

۱ - Voyage du jeune Anacharsis en Grèce  
فیلسوف معروف در ۵۸۹ پیش از میلاد به آن آمد و با سولون حکیم  
مشهور طرح دوستی ریخت و آخر الامر بدست برادر خود کشته شد.  
۲ - Abée Barthélemy

## مقدمه

بوجود آمده نظیر شبیه این کتاب است.

مؤلف مانند نقاشی ماهر پرده ای از نقوش و تصاویر  
حوادث ساخته، مسائل تاریخ و شناسائی عادات و اخلاق  
و چگونگی علم و معرفت گذشتگان را با سلوب زیبا و دلپذیر  
در این کتاب عرضه داشته و در مقدمه چنین میگوید:

«توصیف مسافرت‌های فیثاغورس با متفرعات آن، جمع-  
آوری قوانین او که فقرانی از آن امروز نیز ضرب المثل  
است، خدمتی است بفرسفه و ادبیات و اقوام و سیاسیون.  
این بدان ماند که انسان بخواهد دهاء و فرهنگ عصر  
قدیم را که فیثاغورس با یادگارهای خویش آکنده است  
شرح بدهد و از ویرانه‌های پراکنده يك بنای با عظمت که  
انهدام آن بسی تأسف انگیز بوده کاخی بلند و معبدی  
عالی بسازد.

«چنین است، مشغله‌ای که مدت چند سال در نظر داشتیم  
و در اندیشه اتمام آن بودیم، این است تشریح بنای بزرگ  
ادبی که موضوع آن از ۶۰۰ پیش از میلاد آغاز شده و اوقات



يك قرن كامل را در بردارد، تقريباً نقشه همه عالم قديم را بطرز پوزانیاس (۱) در آن خواهند یافت.

« در این کتاب فیثاغورس در همه جا حاضر است، این شخص بزرگ صنعتگر و شاعر و ناطق و فیلسوف و حاکم و قانون گذار میکوشد و آنچه را ممکن است با سلاح عقل و تقوی صورت پذیر گردد بانجام میرساند... »

فیثاغورس (۲) پسر هیزارک (۳) از اعظم فلاسفه یونان قديم و یکی از حکماء سبعة است، بروایتی در ۶۰۸ و بقولی در ۵۷۲ پیش از میلاد در جزیره ساس متولد شده. بعضی گفته اند فیثاغورس مقارن المپیاد (۴) شصتم ظاهر شده و در المپیاد شصت و دوم بایتالیا هجرت کرده و در چهارمین

۱ - Pausanias، مورخ و جغرافی دان مشهور یونان متولد در ۱۷۰ میلادی که در یونان و مقدونیه و ایتالیا و آسیا و آفریقا سیاحت کرده و نتیجه تفحصات و مشاهدات خود را در ده جلد هریک بنام مملکتی که دیده و توصیف کرده موسوم داشته است. ۲ - Pythagore ۳ - Ménésarque ۴ - Olympiade، فاصله چهار ساله میان دو دفعه بازیهای (Olympique) یونان قديم، المپیاد اول از ۷۷۶ قبل از میلاد شروع شده و المپیاد اخیر از ۳۹۲ تا ۳۹۶ بعد از میلاد مسیح پایان رسیده.

سال المپیاد هفتم در گذشته و در این وقت هشتاد و نود ساله بوده است.

فیثاغورس فلسفه را از تالس (۱) و آناگزیماندر (۲) و اپیمنید (۳) فرا گرفته، فنیقی ها و اهالی کلد و مغهای ایران و هندوها و یهود نیز علوم و اسرار حکمت را باو یاد داده اند، جمعی بر آنند که فیثاغورس فلسفه و هندسه را از اصحاب سلیمان بن داود در مصر آموخته و در آسیای صغیر گردش کرده، در معاودت به ساس استبداد پولیکرات (۴) که از جباران آن زمان بود بروی گران آمده و بایتالیا رفته در شهر کروتون (۵) بتأسیس مکتب حکمت و فلسفه خویش پرداخته است.

آریستپ (۶) میگوید فیثاغورس را قوه کهنات بود و از آینده خبر میداد، فیلولائوس (۷) در اواخر قرن پنجم فلسفه فیثاغورس را در کتاب (De la nature) شرح داده است.

۱ - Thalès. ۲ - Anaximandre. ۳ - Epiménide. ۴ - Polycrate. ۵ - Croton. ۶ - Arisipe. ۷ - Philolaüs.



بارتلمی سنت هیلر<sup>(۱)</sup> در مقدمه خود بر کتاب ارسطو  
میگوید: «اکنون که از طغیان استیلاء پولیکرات در سائوس  
سخن گفتیم سزاوار است اندکی از رابطه فیثاغورس حکیم  
با وی بیان کنیم:

«فیثاغورس پسر هیزارک نسب مادر خود را بزرگترین  
خانواده های سائوس میرساند، بعضی از مورخین گویند پدر  
فیثاغورس از صور بود و از تجارت گندم مال وافر بدست  
آورد، پسرش از زمان کودکی در سفرها همراه او بود،  
همینکه بسن تعلم رسید و پدر در ملامح پسر آثار رشد و  
استعداد دید او را با اشخاص بزرگ آن عصر چون تالی و  
آناگزیماندر و آناگسیمین مالطی و فرکلید و دیگران  
مربوط ساخت.

«فیثاغورس در جوانی به فینیقیه رفته بود، وقتی که  
میخواست بمصر برود پولیکرات در سپارش او نامه ای به  
Barthélemy-Saint-Hilaire - ۱  
سیاسی و فیلسوف فرانسوی مترجم  
کتابهای ارسطو.

آمازیس پادشاه مصر نوشت و این ثابت میکند که آن  
هنگام عقیده حکیم در حق پولیکرات برخلاف عقیده آنیه  
وی بوده است.

«مدت توقف فیثاغورس در مصر معین نیست، بعضی از  
مترجمین بیست و دو سال گفته اند و این قولی است ضعیف،  
سپاهیان کامبیز، کمبوجیه، فیثاغورس را در مصر اسیر کردند  
و بابل فرستادند، چنانکه در مصر به کهنه آنجا پیوسته بود،  
در بابل با آنها آشنا شد، فیثاغورس فیلسوفی بزرگ و  
حکیمی روشن رای بود، اهالی سائوس بوجود وی مفاخرت  
و مباحثات میکردند و بنام او مجلسی داشتند که مسائل مهمه  
در آنجا قطع و فصل میشد، فیثاغورس در پنجاه و شش سالگی  
بسائوس مراجعت کرد، آریستوگسین میگوید زمانی که  
فیثاغورس ستمکاری پولیکرات را تحمل نکرد و از سائوس  
گریخت چهل سال داشت، ممکن است این سخن راست باشد  
چه آریستوگسین شاگرد ارسطو از دیگران باخبر  
فیثاغورس نزدیکتر بود و فلسفه فیثاغورس ارسطو را بسیار



مشغول میساخت

نیز همو گوید: «طریقه و فلسفه فیثاغورس مثل مذهب طبیعی تالس نیست که قبول آن باسانی میسر باشد» متابعین فیثاغورس در محفلی منظم که بمقررات سخت مقید بوده و از حدود معینه تجاوز نمیکرده عضویت داشته اند، نظم و ترتیب مکتب فلسفی فیثاغورس بمکاتب کاهنان مصر و شاید بمدارس مغان شبیه بوده، آئین فیثاغورس را فقط اتباع و پیروان وی می پذیرفتند و از این حیث فیلسوف ساؤس در میان فلاسفه یونان یگانه و بی مانند است.

«میتوان گفت سیاحت های وی در مصر و کلدیه مقاصدی در خاطرش ایجاد کرد و حکیم ارمغان های فکر و حکمت را بممالکی منتقل ساخت که با آنها موافق و متناسب نبود، فیثاغورس دارای مرتبت بسیار بلند و بمثابه مرکز علمی پاک و منزهی است که همیشه از حکماء گذشته و آینده ممتاز خواهد بود.

«سیسرون در کتاب (جمهوریت) گفته است که

ی

فیثاغورس در المپیاد شصت و دوم ۵۲۸ قبل از میلاد، بایتالیا آمد.

«بهر حال چگونگی زندگی فیثاغورس هنوز بر ما معلوم نیست و آنچه بتحقیق رسیده این است که مظالم پولیکرات آزادی را از مردم ساؤس سلب کرده بود، حکیم موطن خود را ترک کرده بیونان شتافت تا در یکی از شهرهای آنجا اقامت کرده از مشاهده بیدادگری جباران ایمن باشد. فیثاغورس در نتیجه سیاحتها افکار و مذاهب عجیبه به کروتون آورد که قسمتی از مسالك و دیانت های شرقی را شامل و شایسته احترام دوستداران حکمت و انسانیت بود».

فیثاغورس ببقای روح و کفر اخروی معتقد بوده و می گفته است: عالمی هست روحانی و نورانی و مافوق طبیعت که صفا و زیبایی آن در فهم و عقل ننگجد، آنچه در این جهان عنصری دیده میشود جمالی چندان ندارد چه معلول طبیعت است، پاکان و نیکمردان بآن عالم علوی محتاجند، انسانی که

یا



از صفات نکو هیده مبر است سزاوار است بعالم روحانی پیوند  
و بر گوهر های حکمت الهی آگاهی یابد، آنجا چیز های لذت  
بخش مانند نغمات موسیقی که بسامعه رسد بی رنج طلب  
برای وی آماده است.

از سخنان اوست:

چقدر نیکوست که سخن شخص متین و گرانسنگ باشد و اگر  
تواند نیکوتر آنکه لب بر بندد و گوش فرا دارد.

در نهان و آشکار دست بکار نایسند میالای، از خویشتن  
بیشتر شرمگین باش تا از دیگران.

بسی دشوار است که مرد آزاد فرمانبر کار های زشت باشد.

حکیم آن نیست که بقدر امکان با سختیها و نارواییها  
مقاومت کند، حکیم آنست که بیش از توش و توان طبیعی بر  
احتمال مکاره شکبیا باشد.

پسندیده آنست که انسان خطا نکند اگر توسن نفس عنان  
از دستش بر باید، باید بر گناه خویش آگاه بوده از باز گشت

بسوی آن پیر هیزد.

کسی نزد وی از خواسته جهان سخن راند و آنرا بستود  
حکیم گفت بچیزی که بخت بدهد و فرومایگی نکاهدارد و  
بخشش نابود کند نیاز مند نیستم.

بیاد آر که يك قوه نیرو مند همه را با نیستی آشنا میکند،  
افتخارات و اموال که آسان بدست آمده بآسانی از دست  
خواهد رفت.

آنکه راه سعادت را بشناسد در میان انسانها بسیار کم است،  
مردم باز بچه هوای نفس شده در دریای بی پایان زندگی  
میچرخند و هر لحظه موجی آنها را میر باید، در برابر طوفان  
نه یارای ایستادن دارند نه طاقت فرمان بردن.

وفات فیثاغورس را در ۵۰۹ و ۴۷۲ و ۴۸۰ قبل  
از میلاد نوشته اند، گویند در آشوبی که بر ضد وی و  
پیروانش در شهر متاپونت روی داد کشته گشت.

طهران - اردیبهشت ماه ۱۳۱۴

یوسف اعتصامی



صفحه	فهرست مندرجات
	فصل اول
۲۷-۲	مسافرت فیثاغورس در شوش . . . . .
	فصل دوم
۴۹-۲۸	سراسم تاجگذاری داریوش . . . . .
	فصل سوم
۶۵-۵۰	زرتشت و فیثاغورس . . . . .
	فصل چهارم
۷۶-۶۶	دخه میثرا (مهر) . . . . .
	فصل پنجم
۹۴-۷۷	فیثاغورس در برسیولیس ، توصیف این شهر . . . . .
	فصل ششم
۱۱۳-۹۵	بقیه ، خواب تاریخی فیثاغورس ، حالات داخلی پادشاهان ایران . . . . .
	فصل هفتم
۱۲۵-۱۱۴	آخرین سوکوادی بر کوروش . . . . .
	فصل هشتم
۱۵۹-۱۲۶	فیثاغورس نزد مغان ایگبانان . . . . .



سیاحنامه  
فیثاغورس ایران



تصویر فیثاغورس که در آثار قدیمه بدست آمده



## فصل اول

### مسافرت فیثاغورس در شوش

\*\*\*

نتوانستم منظره کراهِت انگیز و حزن افزای  
اخلاق این شهر بزرگ را مشاهده کنم، به زرتشت  
گفتم همین بس، برویم، بسیار چیزها دیدم.  
زرتشت - اکنون احساس میکنی اصلاح تا چه  
اندازه واجب است، خمیره از نو باید درست شود.  
فیثاغورس - از غیر ممکن در گذر، بابل را (۱)  
هرگز دارای تقوی و فضیلت نتوانی کرد، مردم بیشمار

اینجا که بدو طبقه منقسم شده اند روی بهبودی نخواهند  
دید. گروهی از کثرت تنگدستی بورطه زبونی  
افتاده، جماعتی از بسیاری تنعم به تباهی دچار شده،  
گستاخی و بی شرمی ردائل، جمود و بلاهت کارهای  
طاقت فرسا، اجتماع این دو چیز در یکجای آخرین  
درجه بد نامی بشر است، کار این شهر ساخته و  
آب از سرش در گذشته، بابل سزاوار این شدائد و  
رسوائیهاست، زر و تجمل دوستی نخستین علت این  
تیره روزی است.

زرتشت - بابل از همسایگی بامبی کاتها (۱) عبرت  
نگرفت و سود نبرد، این قوم از دجله سیراب میشدند،



برای رعایت عیش و گمراهی و فساد ملل توانگر -  
روزی آنچه فلز گرانبها داشتند بیکجا گرد آوردند ،  
پس این گنج را در آغوش خاک نهفتند و کسانی را  
که بخواهند این زر و سیم را دوباره در بساط بازار گانی  
و معاملت در آورند سخت تفرین کردند .

فیثاغورس - بامبی کاتها سر نوشت عمومی را  
پیش بینی کرده اند ، در قرنهاى آینده باید دویست  
پالم<sup>(۱)</sup> در خاک فروروند تا دوباره بابل با شکوه را  
که روی زمین مرطوب بنا شده پیدا کنند<sup>(۲)</sup> امروز

۱ - Palme مقیاس طول قدیم ایتالیا .

۲ - در ۲۶ مارس ۱۸۹۹ از طرف موزه خانه سلطنتی دولت آلمان  
توسط « روبرت کولوی » درویرانه های شهر بابل بحفريات اقدام شد ،  
رجوع کنید بکتاب « حقاریهای بابل » ترجمه (Agnes S. Johns)  
بانگلیسی ، طبع ماکمیلیان ۱۹۱۴ .

حاکم نشین مردم آتلانتیک<sup>(۱)</sup> کجاست ؟  
زرتشت - بابل را ترك كنیم ، اگرچه چندان از  
اوضاع آن آگاهی ندارم اما بیش از شما در نظرم  
خوش آیند نیست ، در مدت اقامت آنجا هیچ از برج  
بلوس<sup>(۲)</sup> بیرون نرفته ام ، غیبت کمبوجیه<sup>(۳)</sup> مرا  
و داشت روزی چند در آنجا صرف وقت کنم ، بی او  
نمیتوانستم در شوش بمانم و آماج دشمنی مغان و مؤبدان  
حسود باشم ، برگردیم ، پادشاه جدید مرا با آنجا  
میخواند ، باید در دربار حضور یافته آئین نو خویش را

۱ - Atlantique بحر محیط اطلس ، شاید حکیم مردم « آتلانتید » را  
اراده کرده ، Atlantide جزیره مفروق معروفست که بسبب زلزله بدریا  
فرورفت و گویند بحر محیط را باین مناسبت آتلانتیک نامیده اند .

۲ - Belus ۳ - Cambyse



بر اساس آن استوار سازم ، داریوش بنودی به  
اگباتان<sup>(۱)</sup> یا پرسپلیس<sup>(۲)</sup> خواهد رفت ، بشتابیم  
و در قصر شوش بوی ملحق شویم .

ستونهایی را که مشخص سرحد آثور<sup>(۳)</sup> و ایران بود  
زرتشت هنگام عبور بمن نشان داد و گفت کتیبه اینها  
حاکی است که کوروش<sup>(۴)</sup> یکصد سال زندگانی کرده .  
ایرانیان در جاده های بزرگ با سنگ علامت  
گذاری میکنند . اندازه های تعیین مسافت فرسنگ<sup>(۵)</sup>

۱ - Ecbatane یا «مَدان» چنانکه در خطوط آوریست و هک -  
متان ، و «مَنگ مَدان» چنانکه در کتیبه های هخامنشی نوشته شده  
همه نام همدان است .

۲ - Persépolis - ۳ Assyrie - ۴ Cyrus

۵ - Parthanka پرسنکا و فرسنگ و فرسخ واحد مقیاس پیمایش ایران  
قدیم باندازه ۵۷۶۰ متر مسافت که در یکساعت طیّی توان کرد .

نامیده میشود ، در صحراها حدّ املاک و دارائی هرکس  
از صخره ها قرارداد شده و غالباً در حدود درختان  
میوه دار کاشته اند .

دجله را گذشتیم ، برای ورود بسرزمین شوش  
میبایست برود خانه کوچکتر موسوم به اولس<sup>(۱)</sup>  
برسیم ، این رود از ایالت سیسی<sup>(۲)</sup> که محلّ پایتخت  
است میگذرد ، آبش بخوبی مشهورست و پادشاهان  
ایران جز این آب آب دیگر نیاشامند ، آبهای رود  
از کوه زرد برخاسته از میان کوه اسب بجریان افتاده  
از چندین دهانه بخلیج ایران میرود و قسمتی را به  
پازی تیگر<sup>(۳)</sup> نقل میکند .

۱ - Eulæus - ۲ Cissie - ۳ Pasitigre نام  
قدیم رودخانه کارون (Pasitigris) نیز گفته میشود .



چند بار کش چار چرخه در ساحل رود دیدیم، کوزه  
های سیم بزرگ آورده بودند تا پر کرده بقصر شاه  
ببرند، زرتشت گفت این آب با همه خوشگوارى پیش  
از آنکه در خوان داریوش قرار گیرد جوشانده خواهد  
شد، جزو پاک و خالص هیچ چیز با مزاج شهریاران  
آمیزش ندارد، آنچه از هوش و فرهنگ اینان بر میآید  
چرا بدینسان از پاکی و صفا بهره‌ور نباشد؟

فیثاغورس - از نیروی که چون کمبوجیه راضی میشوند  
کسانی که آئین نو آورده‌اند ایشان را بفریبند و هر چه  
بادا باد باین وسیت بهمه جای بلند آوازه باشند.

زرتشت - حکیم فرزانه تب<sup>(۱)</sup> براشتهار و نامداری

۱ - Thèbe شهر معروف یونان قدیم در شمال شرقی تنالی که تا  
۶۹۰ قبل از میلاد نقطه مهم تجاری آنجا بود.

من رشک میبری؟

فیثاغورس - من معارض اشتهار تو نیستم و طریقه  
دیگر که هیاهوی آن کمتر است اختیار کرده‌ام.  
زرتشت - تو حکمت و فلسفه را پسندیده‌ای اما خورد  
و دانش خلق در دین و مذهب است، این رود خانه  
زیبا که اندیشه‌های تلخ در خاطر ما بر انگیخت در  
اطراف دیوارهای شوش جاریست و بواسطه رشته  
کوههای بلند از بادهای جهت شمالی محفوظ است،  
گویند در جوانب این جایهای صعب قومی نشسته‌اند  
که هیچگاه کسی بر آنان چیره نشده یا اینکه کوروش  
بدیدار آن گروه تترل نکرده، براستی اینان جماعتی  
نیازمند و پریشانند، سوی ایشان رفتن و عزم پیکار کردن



کار بست زبان آور که هیچ چیزش جبران نتواند کرد.  
 زرتشت - میخواستم تنها و بی سلاح بآنجا رفته  
 مثل اهالی کلدیه<sup>(۱)</sup> در اورگوتنه<sup>(۲)</sup> و مغان در اکباتان  
 کوهستان با استقرار کیش خود پردازم ، در خصوص  
 اهالی میزی<sup>(۳)</sup> که در سرحد شرقی شوش واقع شده  
 ملاحظاتی داشتم ، این قبایل در تو حش بسر میبرند  
 اما کاملاً آزادند .

فیثاغورس - بگذار مردم میزی آسوده باشند ،  
 از اکباتان صحبت کردی ؟

زرتشت - نه از اکباتانی که دیوکیس<sup>(۴)</sup> پادشاه

۱ - Chaldée ۲ - Orchoë ۳ - Mysie

۴ - Déjocès نخست قاضی ماد بود بعد پادشاه شد و چهل و سه  
 سال از ۶۹۰ تا ۷۳۳ قبل از میلاد سلطنت کرد ، بنای همدان را باو  
 نسبت داده اند .

ماد<sup>(۱)</sup> پیش از این در صحرای ماد و حوالی قصر  
 سمیرامیس<sup>(۲)</sup> پیا کرده بود ، اکباتان مغان را که در  
 سرحد ایران مابین شمال و شرق است میگفتم ، تصمیم  
 کرده ام به شوش بروم ، اکباتان مخزن تواریخ و  
 اخبار دولت و شوش نگاهبان خرائن پادشاه است .  
 قانون گذاران و کشور کشایان ناگزیرند پیرامون  
 خویش نگریسته توانائی قانون و نیروی سپاه را

۱ - Médie قوم ماد و پارس را مورخین از يك نژاد میدانند و  
 میگویند هر دو ملت بزبان آریین تکلم میکردند . دیوکس یادیاگو دولت  
 ماد را تأسیس کرد و همدان را پایتخت خود قرارداد ، آسیای صغیر و تمام  
 مملکت آسور و آذربایجان و کردستان و عراق عجم وری و اصفهان  
 و خراسان و فارس و قسمتی از مازندران و خوزستان دولت ماد را  
 شکیل میداد .

۲ - Sémiramis ملکه آسور که وجود تاریخی او معلوم نیست ، بعضی  
 تصور کرده اند ( تورات ) زن ( آدادنیراری سوم ) پادشاه ماد همین  
 سمیرامیس بوده است .



محبوب عامه گردانند، من از کمبوجیه اجازت داشتم  
کسانی را که میان مذهب قدیم و آئین من مردد بودند  
بعطا و نوال دریابم، کفّه ترازو با اندک زربسوی ما  
متمایل میشود، شاید این چاره جوئی نزد تو پسندیده  
نباشد، ای حکیم فرزانه اگر نمیدانی بیاموز، روحانیان  
تب و ممفیس<sup>(۱)</sup> اگر این تدبیر را شناختندی مراتب  
بلند که از آنجا سقوط کردند نصیب آنان نشدی،  
گذشته از این، بذل مال و مردم داری نیکوتر که  
خوار قدم پیش از دخول بیایتخت ایران از

۱ - Memphis یا تخت قدیم مصر سفلی در چند فرسنگی ساحل جنوبی  
رود نیل (منوفیه).

روستای کوچک گذشتیم، زرتشت ناگهان بشتاب گام  
برداشت و این مسافت را تند در نوردید، پرسیدم  
سرعت را سبب چیست. گفت اینجا مکانی است  
مکروه نامش اسپادا<sup>(۱)</sup>، در اینجا زشت ترین توهین را  
بفرمان سمیرامیس بنوع مرد روا داشتند، اولین  
خصی جوانی بود از اهل این دهکده، زود بگذریم.  
شوش مخازن گران قیمت دارد و شهر است مشید و  
مستحکم. دیوارهای شهر کلان حالتی باین شهر داده  
که پنداری حصنی خضین را حراست میکنند، شوش  
را باروئی است نفوذناکردنی، شهر را موافق نقشه های  
مممن<sup>(۲)</sup> ساخته اند، جاده بزرگ که بآنجا انتها یافته

۱ - Spada  
۲ - Memnon سردار یونانی در خدمت ایران که هنگام تجاوز  
اسکندر بایران تسخیر آبای صغیر را به داریوش تکلیف میکرد.



و با زرتشت قسمتی از آن را پیموده ام بر این منوال  
عمارت شده .

داریوش شهریار نو پادشاهی و فرمانروائی خویش  
را با افزایش چندین کاخ و کوشک آغاز کرده ، پیش  
از ورود بشهر امری شگفت دیدم ، بزها که در رمه  
های اینجابهچرا بودند يك شاخ داشتند ، در صحراهای  
مجاور همه جاسوسن خود رو گل کرده و شوش را  
بنام خویش موسوم داشته (۱) ، بعضی این اسم را  
به بیخ گیاه شیرین طبعی که در زمینهای ایران بسیارست  
و آن راسوس (۲) میخوانند نسبت داده اند .

۱ - ( آتنه ) میگوید کلمه Suze بمعنی سوسن یا گل سوسن است .

۲ - اصل السوس ، شیرین بیان .

هنگامی که زرتشت مرا به داریوش معرفی کرد  
چنین گفت: شهریارا یکتن از محبوبین شاه کامبیز را  
بحضور آورده ام ، شاه ماضی وی را بملاطفت پذیره  
شده و بتوقیر و احترام با او رفتار کرده ، این بیگانه را  
شئون و القابی است درخور عطوفت و نوازش تو ،  
حکیم روشن رای تب از مردم سامس<sup>(۱)</sup> بوده برای  
اندوختن فروغهای صافی دانش و بیدش مغان بدربار  
ایران شتافته . داریوش دست بمن داد و گفت: نيك  
بهنگام آمده اید ، ظاهراً در اثناء چند روز به پرسپلیس  
خواهد رفت .

حادثه سیاسی هولناك در شوش روی داده بود ،



زیبائیهای قصر کوروش را که کمبوجیه بعمارت آن مداومت کرده و داریوش اتمام آنرا خواسته، صاحب منضمی مأمور بود برای من توصیف کند، نام این شخص اُبار<sup>(۱)</sup> بود و میگفت: این است کوشک نهانی اسمردیس<sup>(۲)</sup> معمول برادر رئیس مغان پازی تیت

Aubare - ۱

۲ - نام برادر کمبوجیه ( بردی - Bardiya ) بوده . بعضی اسمردیس نوشته اند . اسم مغ غاصب ( گوماتا - Gaumata ) یا ( اسپی نوداتا ) است . در یکی از کتیبه های داریوش چنین آمده است : « من نوزده جنگ بر ضد اقوام سرکش کردم ، بتوفیق اهورا مزدا در همه جنگها فتح کردم ، ۹۰ مدعی سلطنت را شکست دادم ، یکی از آنها گوماتای مغ بوده که خود را بدروغ بردیا پسر کوروش خواند و در ایران شورش افکند . هرودوت مینویسد که داریوش بزرگ با شش نفر از نجباء و بزرگان که با خود او هفت نفر بودند متفق شدند گوماتای مغ را از میان بردارند و سلطنت را از نو در خاندان هخامنشی برقرار کنند . بعضی از آنان در راه برتدید افتادند و بخواستند از جنگ بر ضد گوماتا پشیمان شوند . در این حال دیدند هفت جفت شاهین يك جفت کرکس را تعاقب کرده است این را بقال نیک گرفته باتفاق داریوش مغ غاصب را هلاک کردند .

غاصب تخت و دیهیم کوروش که هر دو گوشش را بحکم شاه بریده بودند ، این آدم را اشراف و مهتران در این غل دستگیر کرده سرش از تن بر گرفتند . به نیزه زدند و در چارراههای شهر بگردانیدند . گفتم مردمان پیشوایان خود را دوست دارند این حادثه چگونه پیش آمد ، گفت مغان جز غصب و اختلاس چیزی نداشتند ، اهالی از رؤسای تازه پیروی کرده هر که ازینان بچنگشان افتاد جرعه هلاک بکامشان ریختند ، کوی و برزن شوش بخون روحانیان آبیاری شد ، خشم ایرانیان برانگیخته متحزین نجیب و شریف بود ، کشتار آنگاه فرونشست که تاریکی شب آفاق را فرا گرفت ، روحانیان را که میخواستند کام



بلند بردارند و از معبد بر تخت بجهند این حادثه  
درس عبرتی بود هراس انگیز و رعب افزای (۱).  
فیثاغورس - اما این درس آنان را اصلاح نخواهد  
کرد.

أبار - اگر همه چون زرتشت بودند . . . .  
میدان عمومی را که اسب پادشاه ما پیش از اسبان  
مدعیان تاج و تخت در آنجا بیدار اشعه خورشید شیهه  
کرد میتواند از این ایوان مشاهده کنید، این اسب را  
که نزد صاحبش بسی کرامی است من پرستاری میکنم.

۱ - در دهم ماه ( باک ایادیش ) مطابق ماه سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح  
داریوش به کوماتای مغ دست یافته وی را با بزرگترین یارانش بکشت،  
تاج و تخت هخامنشیان را از غضب بیرون آورد، بقول هرودوت این  
روز را عید میگرفتند باسم جشن مغ کشان ( مقدّمه یشتها ).

فیثاغورس - از هوا خواهی و پیوستگی تو بشاه  
سخنانی شنیده ام، میگویند شبی که صبح آن انتخاب  
جانشین کمبوجیه مقرر بود تو از روی دور اندیشی  
و تدبیر در گذرگاه اسب شاه مادیانی جفتجوی گردش  
دادی، بوی مهیج این مادیان بیش از فروزند کیهای  
مشعله خاوری آن شیعه مطلوب را بوجود آورد، مترس  
و به رازداری من اعتماد کن، شاید مقتضی باشد از  
گفتگوهائی که در حق تو مشهور شده آگاه شوی.  
أبار - مفسر حکمت آموز اجرام علوی رهنمون  
من بود، ایجاد این فکر از من نیست، داریوش و  
زرتشت انجام کار را بمن سپارش کردند. دریغا، این  
حیوان زیبا که سه سلطنت و امدار خدمت اوست و



اکنون بشهریاری نیک سیرت متعلق است بدردی  
ناشناخت دچار گردیده و ما را بمرگ خود تهدید  
میکند، مغان از اقطار مملکت احضار شده اند رأی  
خود را در بهبودی آن اظهار کنند، محفل عظیم فردا  
در پایگاه قصر منعقد میشود.

نخست کسی که در این انجمن بار یافت من بودم،  
جای اسبان پادشاه ایران چنان نزه و نیکو بود که  
اگر ارباب انواع جائی بهتر از آن برای خود  
خواستندی بسیار رنج بردندی، اسطبلها از معابد با  
شکوهتر بود، درباریان حضور داشتند، شاه با زرتشت  
آمد، مرغ سالخورد سوی خفتنگاه اسب که در سبات  
مرگ بود رفت، نه او و نه هیچیک از روحانیان

بیماری حیوانرا ندانستند و داروی درد را شناختند؛  
در برابر اهتمام شاه از ناتوانی خویش سرافکنده  
و اندوهگین بودند و میخواستند از میان جمع  
بیرون شوند.

در این وقت زرتشت دست بلند کرد و فریاد  
بر آورد و گفت: شاهنشاهای بنام سلف تو داد خواهی  
میکم، در زمان فرمانروائی وی مرا تهمت زدند و  
تبعید کردند، بد اندیشی مغان استادان دیرین من این  
مزاحمتها را فراهم کرد و آن قضیه موخش کیفر شغتها  
و بهتانهای شرارت آمیز را در کنارشان نهاد،  
دشمنانم بهلاکت رسیدند و در سوء قصدی بیمناکتر  
از آنچه بر ضد من تعبیت شده بود قربانی شدند، از



شورش سیاسی که بمن مرتبط نیست غره نبوده و بخویش نمینازم، مغبها که زنده اند و بخیانت اسمر دیس مجمول دست نیالوده اند باید از من و اصول و قواعد من کدورتی داشته باشند، شاید در نظر آنها تبرئه نشده ام، من خرسندی ایشان را خواهانم، اصلاح مقدس و دشوار که از سالیان دراز بنام خداوند روشنائی و آتش بر عهده گرفته ام اگر لازم و سودمند نیست از فرشتگان یاری میجویم امروز در همین جا میان مغان و مصلح آنان فرمان خود را آشکار کنند، آزمایشی قطعی و مسلم بشهریار ایران تکلیف میکنم، اسب شاه که برای خواندن وی برار یکه سلطنت پیک آفتاب بوده سخت رنجور است، مغان در مداوای آن بعجز و

قصور معترفند و من شایستگی خود را اعلام میدارم، چون برو فوق اراده روشنان فلکی که مقرر ایشان در زند آوستای من ودیعت نهاده شده این معجزه را اظهار میکنم، رخصت میخواهم معالجت اسب شاهرا شرطی بگذارم، اگر من بباز گشت تندرستی اسب توفیق یافتم مغان و معاندین بتقدس دعوت من کواهی دهند و در حضرت پادشاه و دربار و جمله مردم اقرار کنند که زرتشت از آنان توانا ترست زیرا براستی دستور و فرستاده اورمزد<sup>(۱)</sup> است، شاه علامت موافقت

۱ - Ormisdates' Horomazes, Ormusl اورمزد، هر مزد، هر مزد، اورمزد، آهورامزدا، نام پارسی ایزد تعالی است، (آهورا) بمعنی خداوند روح و حیات و نور پاک مجرد و امیر و صاحب و بزرگ است و (مزدا) بمعنی دانای مطلق و بسیار بخشنده و هوشیار است، آهورا و مزدا جدا از همدیگر و مقدم و مؤخر نیز استعمال شده است.



ارزانی فرمود. شما مغان و مؤبدان این دعوت با  
 ابهت را میپذیرید؟ مغ سالخورده بنام همکاران متحیر  
 و سرگردان خود بر آنچه میگذشت رضا داد.  
 آنگاه زرتشت بگوش راست اسب خم شد،  
 پنداشتی سخنی گفت اما بسیار آهسته، کسی چیزی  
 نشنود، پس سر بر آورد و بشاه گفت: این چارپا  
 که وقف ساحت آفتابست بمن که فرستاده ویم درد  
 و رنج خود را بیان کرد، میرآخور معتمد شاه برای  
 اجراء آنچه تقریر میکنم حاضر شود.  
 ابار آمد، زرتشت چونانکه با اسب کرده بود با  
 وی نیز نهانی سخنی گفت، میرآخور برفت و با چند  
 ظرف مختلف الشکل برگشت، زرتشت دو یا سه

گونه مایع بدهان اسب ریخت و مفاصل او را بادوایی  
 خوشبوی بمالید و بخوردانی افروخته زیر سوراخ  
 بینی نهاد، عطری تند و نافذ از آن متصاعد گردید،  
 لحظه ای سپری شد، زرتشت گفت: پادشاه ایرانیان  
 اسب بهبودی یافت، هم اکنون میتوانید سوار شوید،  
 براستی بی آنکه کسی مساعدت کند اسب برخاست  
 و شیهه کرد و چشم بگشود و نزد صاحب خود رفت  
 تا او را بنوازد<sup>(۱)</sup>.

غریو تحسین و آفرین از حضار بلند شد، هزاران  
 کس کلمات «زنده باد داریوش شهریار عظیم الشان»

۱ - بعضی نقل کرده اند که گشتاسب را اسب سیاهی بوده و آن را بسیار  
 دوست میداشته، یکروز دیدند اسب دست و پای در شکم کشیده و حرکت  
 نمیتواند کرد، بنا بدرخواست پادشاه حضرت زرتشت دعا کرد و اسب از  
 بیماری رهائی یافت.



زهی شرف و عزت زرتشت ، را تکرار کردند ،  
مغان از شرمساری خود را در انبوه خلق نهفتند  
و ناپدید گشتند .

زرتشت از پیروزی خود چنان مغرور نبود که از رفتن  
مغان خشمگین بود ، خواست هیچگونه سود و برتری را  
از دست ندهد بشاه گفت : روز تاجگذاری نزدیک  
است ، مرا رخصت هست با دلیلی روشن و برهانی  
درخشان در احتشام آن روز شریک باشم ؛ پس از  
اختتام آن جشن مغان باید بامر شاه توقف کنند و  
فضیلت زندا و ستارا از نو گواه باشند ، داریوش خواهش  
زرتشت را پذیرفت ، از شرمندگی و مذلت این قوم  
خشمناک نبود ، برای خرسند داشتن عامه از کشتار

این جاه طلبان که در واقعه اسمر دیس مجعول مداخلت  
داشتند شاه انواع وسایل بکار میبرد چه اهالی شوش  
را از انبازی در این فاجعه پشیمانی روی میداد .



## نصل درم

### مراسم تاجگذاری داریوش

روز عید تاجگذاری بدرخشیدن آغاز کرده بود، هیكل خدای جنگ مورد تعظیمات و مراسم بود اگر مکان مدورستون داربی بام و دیوار را که روشنائی روز و پرتو خورشید از هر سوی بر آن میتافت معبد توان نامید<sup>(۱)</sup>، داریوش پیاده آمد، مغان

۱ - هرودوت میگوید نزد ایرانیان مجسمه ساختن و معبد و مجراب بر پای کردن معمول نیست و ایرانیان مثل یونانیان بخدایان آدمی صورت معتقد نیستند. مورخ دیگر میگوید ایرانیان و مادها و مغان در فضای باز و آزاد بیرستش خداوند میپرداختند، استرابون مینویسد هر محل یاك سزاوار بود که ستایشگاه ایرانیان واقع شود، در کتاب زند آمده که اورمزد مجسمه و خانه و معبد ندارد، بنای آتشکده بر قلعه های بلند و آتش مقدس افروختن از عصر تا عصر وظیفه مقدس میربدان است که نگذارند خاموش شود. لرد بایرون شاعر شهیر انگلیس در منظومه Childe-Harold میگوید: ایرانیان زمان باستان بی سبب معبد خود را در قلعه کوههای

از پیش و سران و مهمان و مرزبانان از پس، پنج تن اقوان و مسابقین شاه بوی نزدیک شدند، شاه جامه سفر کوروش کبیر را پوشیده بود، در آستان هیكل ایستاد و چند دانه انجیر تر کرده در شیر ترش را خورد، این رسم احترامی بود از جانب کمبوجیه بیادگار مؤسس سلطنت، آنگاه مؤبدان او را بطرف حرم مقدس پیش بردند، شاه برای گرفتن پیشانی بند از دست رئیس روحانی در آنجا زانو زد، این نواری بود از پشم نرم لطیف کناره اش ملون برنگ سرخ.

بلند قرار نمیدادند، جایی که منظره های دلفریب و زیبای طبیعت پدیدار است، در آن ستایشگاه بی حصار و دیوار روح مقدسی را میستودند که معابد مصنوعه را در برابر عظمت او ارزش و تابشی نیست، ستونهای خانه های خدایان یونان را بین و با زمین و آسمان که معبد طبیعی ایرانانست مقایسه نمای



هماندم که کار انتخاب پایان رسید داریوش گیسوی عاریت بر سر نهاد، بیدرنک زلف را عطر آکین کردند. پنج نفر از بزرگان در آستان معبد او را منتظر بودند، شاه دوباره بانجا برگشت و دستاری مخروطی شکل که از هر سوی آن زر و گوهر پر توپاشی میکرد زیب سر ساخت<sup>(۱)</sup>.

وقوع این مراسم با فریادهای شادمانی و شاباش عمومی توأم بود و در خلال این احوال دعای ملی برین منوال شنیده میشد: «خدا کند پادشاه نو ما چون کیومرث<sup>(۲)</sup> دیر زیاده». این شخص از پادشاهان

۱ - این تاج را مورخین یونان «تیار» و «بیداریس» نامیده اند.  
۲ - Cayumarathi کیومرث یا کیومرث یعنی زنده فانی، بعضی کیومرث را آدم اول دانسته اند، این پیوسته داستان نخستین پادشاه طبقه پیشدادیان بوده و سی یا چهل سال حکمرانی کرده است.

ایران بوده و هزار سال حکمرانی کرده، تماشائیان این جمله را نیز برگفته خود میافزودند: «خدا کند پادشاه ما چون آگینس<sup>(۱)</sup> توانگر باد» این هم پادشاه قدیم ایران است.

موسکب بسیار محتشم و با فروجه شاه را بکاخ سلطنت باز آورد، سرای همچون پرستشگاه مورد تعظیم و تکریم بود، درهای قصر را روز و شب کسانی که طرف اعتماد بوده و آنان را چشم و گوش شاه مینامند حراست میکنند.

دربانان باید همه چیز را ببینند و بشنوند،

۱ - Achaemenés هخامنش سر سلسله خاندان پادشاهان هخامنشی که با غلبه اسکندر سلطنت آنها در ایران و ممالک تابعه پایان آمد و مدت پادشاهی این سلسله ۲۳۰ سال بود.



کوچکترین حادثه اگر ایمنی و سلامت شاه را مختل سازد یا موجب اندك نگرانی خاطر باشد بازپرس و نگویش دچار میشوند ، تمام این دوران دیشیها و تحولات نتوانست از مکائد مغها برضد که بوجیه بکاهد ، مأمورین در اقطار مملکت گردش کرده از آنچه میگذرد پادشاه را آگاه میکنند (۱) .

یکی از نگهبانان شعله خاموش نشدنی را مانند آتش وستا (۲) در بالا ترین کنگره قصر مراقب بود ،

۱ - در نوزنامه ختام مرقوم است : « و دیگر صاحب خبران را در مملکت بهر شهری و ولایت گماشته بودند تا هر خبری که میان مردم حادث گشتی پادشاه را خبر کردند تا آن پادشاه بر موجب آن فرمان دادی و چون حال چنین بودی دستهای تطاول کوتاه بودی و عمال بر هیچکس ستم نیارستندی کردن و یک درم از کس بناحق نتوانستندی ستدن » .  
۲ - Vesta یا Hesia ربه النوع آتش و آتشگاه در اساطیر یونانی و وستا دختر ( کروئوس ) و ( رآ ) بود ، پدرش اورا بلهید و مادر بحیله دختر خود را

کانوهای بسیار باین جای پیوستگی داشت و با تابش تدریجی خویش اخبار حدود و داخله ایران را خبر میداد (۱) ،

خلاص کرد ، آتشگاه یا اجاق هر خانه مخصوص او بود و دائماً بافتخار وی آتش در آن میسوخت ، آتشگاه هر خانواده مرکز مقدس آن بود و هر شهر نیز آتشگاهی داشت ، اهالی یونان و روم هر يك در خانواده معبدی داشتند و همواره در این پرستشگاه آتشی موجود بود ، صاحبخانه میبایست شب و روز آنرا روشن نگاهدارد ، خاموش شدن آتش مقدس را مرادف نیستی و هلاکت خانواده میشمردند و آتش را خدای ثروت میخواندند ، اگر کسی بیدختی دچار میگشت نزد آتش میرفت و شکایت میکرد ، مسافر هنگام بازگشت بخانه پیش ازدیدن زن و فرزند در برابر آتش سرفروید میآورد ، برای آتش قربانیها میدادند و افروختگی آنرا تقویت میکردند و شراب و بخور و روغن در آن میریختند ، پرستش آتش در مشرق زمین نیز مرسوم و در قوانین مانو آثار آن مشاهده میشود ، دین برهما آتش پرستی را از وظایف حتمیه مردم دانسته ، هندوان خدای آتش را آگنی مینامیدند ، فوستل دو کولایژ میگوید : زمانی که مردم یونان و ایتالیا خدایان خویش را با شکل آدمی ساختند و هر يك را نام خاص نهادند آتشگاه مقدس هم صورت آدمی گرفت و او را نام وستا خواندند و این نام در یونان و روم مشترك و بمعنی ستایشگاه بود و خدای آتش را بصورت زنی تصور میکردند . رجوع کنید به یشتها (جلد اول صفحه ۵۰۴) .

۱ - در تواریخ آمده که بحکم شهریار هخامنشی خشیارشا ( کسرگس اول ) که از ۴۶۵ تا ۴۸۶ پیش از مسیح سلطنت داشته از همدان و شوش تا حدود ممالك ایران بقاصله های منظم و معین برجاها ساختند و مستحفظین در آنها گماشتند مأمورین شبها بواسطه آتش افروزی و ابراز



دیوارهای متزل شاه بنر و عاج آراسته است، تختی که شاه روز داوری بر آن می نشیند و دیگری که با سودن و آرامش وی اختصاص دارد از زر ناب است، درخت چناری دارای برگهای پهن از همان فلز یکی را سایبان است و درخت تاکی زیر سنگینی خوشه ها خمیده دیگری را سایه افکن.

در اولین خوابگاه شاه صندوقی است آکنده بنر، بخشش در خواب نیز بیدار و توانا ایش پایدار است، در این حال نیز میتواند در دهش و بخشش بر خلق

علائم معینه از برجی پیش دیگر اخبار ایالات دور دست را بدو پایتخت مذکور میرسانیدند، هر قطعه و ناحیه که بتصرف ایران در میآمد فوراً در آنجا از همین برجهای میساختند، در سال ۴۷۹ پیش از مسیح هنگامی که سپهبد ایران پایتخت ایران را فتح کرد در شب همان روز به سارد پایتخت لیدی که پادشاه در آنجا بود خبر رسید.

بگشاید، برای این کار دست یازیدن و مشت در صندوق فرو بردن کافی است، این گنجینه هر قدر تهی شود پر میشود (۱).

باغهای باصفا که از چرخهای بنرک آبیاری میشود بر قصر احاطه کرده، گاوها چنان باین کار مقرر معتاد شده اند که بانوازش و بدرفتاری نمیتوان آنها را مجبور کرد یکبار بیش از صدبار روزانه در دایره خود حرکت کنند.

۱ - سلاطین قدیم ایران را دو خزانه بود، یکی عام که مالیات ایالات بانجا وارد شده بمصارف معینه دولتی میرسید و دیگری خزانه خاص و آن وجوهی بود که ذخیره دولت و در شدا بد بخرج میرفت و رسم بود که پنجهزار تالان طلا معادل شش کروور و سیصد و دوازده هزار تومان پول حالیه بالای سر پادشاه در انبانهای چرمی میکذاشتند و موسوم بیالش بود و سه هزار تالان نقره که معادل یکصد و بیست و چهار هزار تومان پول حالیه بود زیر پا میکذاشتند و آنرا یله رختخواب میگفتند. (مرآة البلدان)



در یکی از این باغها کشتزاری است، شاه باید-  
بیل برداشته چارمین بخش یکساعت را در آنجا کشاورز  
باشد، درین بوستان خرد کوروش بزرگ بیاد میآورد.  
که انسانست و در حوائج بشریت با عموم مردم یکسان.  
پس از انقضای مراسم، شاه تفضل کرد و باتنی چند  
از دهقانان و زوستانیان بر خوان بنشست و چنین  
گفت: « من همتای شمایم، مازاد و توشه معیشت را  
بشما و امداریم، پایداری دولت از دسترنج شماست،  
اما شما بی جنگ و جوش ما خویشتن داری نتوانید کرد  
و بر جای استوار نتوانید بود، همواره مانند برادر یگانه-  
و مهربان زندگانی کنیم ».

پنداشتم برخی از اینان بگفتار شاه تبسم کردند،

از شراب کالیبن<sup>(۱)</sup> که برای شاه ذخیره میشود به میهمانان  
دادند، ایرانیان بر آنند که خصلتی سترگ در سرشت  
داریوش نهاده شده، هیچیک از رعایای شاه در  
میگساری بوی نتواند رسید، شاه از این نیرومندی بخود  
میبالد، اینجا نیز در ساغر زیبای سمیرامیس که پانزده  
تالان<sup>(۲)</sup> زر وزن آن بود و کوروش برای خزانه  
اندوخته بود سه بار باده پیمائی کرد.

سیصد و شصت زن بشماره روزهای سال ایران  
میبایست رنجهای و دشواریهای سلطنت را هموار کرده

۱ - Chalibon شراب مخصوص دمشق.

۲ - Talent تالان بر دو گونه بوده: ایرانی و بابلی، اولی منقسم  
بوده به تالان طلا و نقره که بحساب امروز تالان طلا ۲۵ و تالان نقره  
۳۳ کیلوگرم وزن داشته و بابلی معادل بوده باصت کیلوگرم، کیلوگرم  
تقریباً ۱۳ سیر است.



بجای خار جهانبانی گل رامش و شادمانی بکارند ،  
 زنان سرود خوانان برابر شاه استادند و او را بمیهمانی  
 بردند ، هر يك از آنان خراج شهری یا ایالتی است .  
 داریوش میان فوج « زندگان جاوید » داخل شد .  
 این لشکری است از جوانان دلیر گزیده ایران بشمار  
 هزار ، سوار یا پیاده شاه هر جا رود همراه اویند ،  
 این سپاهیانرا بیستگانی نیست و شاه متعهد نگاهداری  
 آنهاست ، وجه تسمیت اینکه پس از مرگ یکتن همانروز  
 دیگری جانشین او میشو دو تلفی را خلفی تلافی میکند (۱) .

۱ - « برای اینکه قوه نظامی بقدر کفایت و بسرعت بجای لازم برسد  
 داریوش لشکری ترتیب داده بود که موسوم به لشکر جاویدان (لایزال)  
 بود زیرا هیچگاه از عده آن نیکاست و فوراً جاهای خالی پر میشد ، عده  
 این لشکر حاضر السلاح که بمحض صدور امر حرکت میکرد ده هزار  
 نفر بود - ایران باستانی . »

پاسبانان پانزده هزار نفرند و بحفاظت درها و منافذ  
 قصر میپردازند ، پنداری شاه در مقابل اتباع خویش  
 در حال جنگ و جدال است ، در ایران و همه جا  
 این کار خالی از حکمت و حقیقتی نیست .  
 پیش از آنکه داریوش بر خوان نشینند انجام سه کار  
 مقرر بود : تقدیم قربانی سپاسگزاری بخدایان ، اجراء  
 عدل و نصفت ، پذیرش احترامات جمهور و هدایای  
 ممالك باجگذار .

یکی از قضاة مورتشی بکیفر کردار خویش محکوم  
 گشت ، مجرم را قبلاً بچوب شوم ننگین بسته بودند ،  
 زرتشت گفت « شهریارا در خدمتها که تا روز سقوط  
 ازین تیره بخت بوجود آمده بنگرید » باشاره شاه



عجازات بتأخیر افتاد و متهم بعفو و بخشایش نایل شد، مقدار وظایف انجام شده وی را از مقدار قصور در اداء تکالیف بیشتر دیده بودند.

پوست سیزمین<sup>(۱)</sup> قاضی را که بحکم گمبوجیه روی کرسی بزرگ محکمه گسترده بودند بامر داریوش برداشتند، دو عقوبت باقی مانده بود: اعدام یکنفر و بریدن گوش یکنفر دیگر، چون در روز عید عمومی خونریزی سزاوار نبود داریوش باندروز زرتشت که باوی کمکاش داشت کار کرد، فرمان رفت با این دو

۱ - Sisaméne » از تتبعات محققین معلوم شده که بعدالت در ایران قدیم اهمیت میدادند... چنانکه مینویسند (سی سام نسن) نامی را که شغل قضاوت داشت و رشوه گرفته بود گمبوجیه محکوم باعدام نمود و بعد از اعدام امر کرد تا پوست او را کنده روی مسندی که برای قضاوت می نشست پهن نمایند و شغل این قاضی را بعد به پسر او داده او را مجبور کرد که روی این مسند بنشیند - ایران باستانی.

جنایتکار بدینگونه رفتار شود، بجای سردستار اوئی را بخاک افکنند و جامه دومی را دژخیم تازیانه زند و در عوض گوش گوشه کلاهش را ببرد، ستایش عطوفت و رأفت شاه مردم را بهیجان آورد، او را مهر داد و دوست عدالت خواندند.

اصحاب و شاگردان عزیز من، ارباب مناصب و مقامات باندک وسیله اشتها رات بزرگ احراز میکنند. نوبت عرض هدایا و تحف بود، پیشکشهای بیشمار و بیحد گرانبها، شاه از فراز کرسی شاهانه آنها را پذیرفت، دران میان پنجاه دندان فیل از نوع بسیار ممتاز، یکصد دسته آبنوس، سه خم بزرگ زرین هریک محتوی مقداری گندم بسیار خوب که خوراک سالانه



يك شخص را کفایت تواند کرد مشاهده شد. شهر بابل در خور اخلاق و عادات خود سیصد و شصت و پنج دختر جوان بر سبیل هدیت و ارمغان فرستاده بود، دخترانی از جامه کتان که بتن کرده بودند سپید تر، خراج جزیره قبرس<sup>(۱)</sup> متعاقب این جمع میآمد، این پنجاه دختر را وظیفه چنین بود که هنگام سوار شدن همسر شاه ایران بگردونه یا فرود آمدن از آن میبایست پله صعود و نزول او باشند، خود را میان چرخها افکندن، بردست تکیه دادن و برای پای نهادن پشت خم کردن از کارهای آنهاست.

زرتشت از دیدن این منظره بهم برآمد و کره بر

۱ - Cypre یا Chypre بزرگترین جزیره بحر سفید، دارای ۹۶۱۰ کیلومتر مربع مساحت.

ابرو زد اما به داریوش گفتن نتوانست، من بجبران سکوت وی پیشتر رفتم تا شاه را باظهار ضجرت ازین رسم ناپسند دعوت کنم، ندانم چه چیز مرا بازداشت و آن سخن نا گفته بماند.

اصحاب من وقتی که چگونگی مسافرتهاى خود را بیان میکنم و شمارا در تجارب و فوایدی که اندوخته ام شرکت میدهم تعهدم اینست که لغزش خویش را پرده پوشی نکنم.

داریوش باعطاء جوایز مبادرت ورزید و بخاصگیان و سرامدان در بار گیاهی عجیب قسمت کرد. این گیاه را اگر میان سپاه دشمن اندازند هول و فرع بر لشکر چیره شود و روی بهزیمت گذارد، از این موهبت



چنین برمیآید که داریوش ندماء و معاشران خود را گروهی جبار و کاهل می‌شمارد و ایشان را شایسته اعتماد نمیداند اما آنان چنان مینمایند که دشنام و سخط شاه را حس نکرده اند، بعلامت شکرگذاری با کمال خضوع فروتنی میکنند.

در ایران پس از آفتاب، خاموشی یکی از خداوندان بزرگ دربار است. شاه در زمان جلوس احترامات سران مملکت را در هیكل خدای سکوت میپذیرد، گمانم آنکه این خدائست مرموز، بدا بروزگار کسی که بهنگام سکوت نتواند کرد.

مردم شاه را میپرستند، دربارهای مشرق زمین را عادات و آداب است که نتوانستم بی آشفتهگی خاطر

گواه آن باشم. هزاران کس بی آنکه بیندیشند داریوش نزد آفتاب بادیگران تفاوت ندارد سرپا ایستاده و دست در آستین فراخ قبای بلند نهفته، اشارت را منتظر بودند تا پیدش روی او سجده کرده پیدشانی بخالک ضراعت و مسکنت گذارند. شاه بر تخت بلند نشسته و سر را بالا گرفته میکوشید هیئتی مناسب موقع اخذ کند، نخستین کسی که سر مشق را نشان داد و پس از همه بصورت نخست برگشت زرتشت بود، بیاری نشانه ای که مرا بود با احتمال این قانون عام دچار نشدم.

در اثناء پرستش شاه بناگاه آوازی برخاست گفتی رعد خروشدن گرفت، مردم سوی سریر شاه که منشأ این سانحه بود برگشته دیده با آنجا دوختند،



چنان بنظر میآید که سر داریوش چون هزاره های  
قصر مشغول بود، این اعجوبه که در موارد مهمه از دربار  
ایران صادر میشود در اهالی مبهوت و مدهوش سخت  
تأثیر میکند اما همه از اسباب این نمایش سیاسی آگاهند.  
در این لحظه داریوش را لقب شاهنشاه دادند، این  
یاسا که مختص پادشاهان ایرانست در زمان آگاممنون<sup>(۱)</sup>  
بیونان رفت و او نیز خود را شاهنشاه خواند.

بعد پولهای چار گوش طلا که بفرمان شاه برای  
یادگار تاجگذاری و نشستن بر اریکه شهر یاری سکه  
کرده بودند تقسیم شد و من یکی از آنها بدست آوردم،

۱ - Agamemnon پسر (یلیستین) برادر (میلان) و (آناکزیبی)  
پادشاه داستان (میسین) و (آرکوس) رئیس و فرمانده پادشاهان و  
دیران یونان که شهر (تروا) را محاصره کرده بودند، منظومه (ایلیاد)  
هومر شامل وقایع این جنگ است.

در بکروی این پول موسوم به داریک<sup>(۱)</sup> دائرة ایست  
خاوی تصویر میرآخور داریوش لگام اسب شاه در  
دست، روی دیگر پر از حروف و کلمات ایرانی است.  
شاه امر کرده بود تمثالی سواره برایش ساخته  
شود و این عبارت در آن منقور گردد: «داریوش پسر  
گشتاسب<sup>(۲)</sup> بوسیله اسب خویش پادشاه ایران شد».  
از عطایای شاه بر عایا نیز نصیبی رسید، مشتی

چند مسکوک خرد که صورت قوس داشت سوی مردم

۱ - Darique یا ذریک پول طلای داریوش است، در یکطرف آن  
صورت کمانداری منقوش بوده که برسم قدیم برای تیر افکندن برانو  
در آمده، پوکتن در کتاب اوزان و مقادیر خود بهای آنرا معادل بیست  
و پنج فرانک تشخیص داده، در کتب قدهاء داریک را سکه طلا دانسته اند  
اما پلوتارک در تواریخ خود از داریک نقره گفتگو میکند و کزنفون  
هم در تاریخ لشکر کشی کوروش از وجود نیم داریک خبر میدهد.

۲ - Hystaspe



پرتاب کردند، فرجام کار موقع ضیافت شاه در رسید،  
این همان بود که زرتشت برای اتمام پیروزی خویش  
بر مغان درخواست کرده بود، داریوش در سرگروهناور  
زندگان جاوید بر خوان قرار گرفت، بعنوان شرف  
اندوزی در اثناء طعام پادشاه و دیدن آوند های  
اونیگس<sup>(۱)</sup> که بروز های بزرگ اختصاص دارد جماعتی  
از دور پشت سور ایستاده بودند.

شاه پیش از صرف غذا رعایت مقررات را امر  
فرمود، دور اندیشی و احتیاطی که میبایست از کوششهای  
خواستاران افسر و اورنگ اندکی بکاهد، خوانسالار<sup>(۲)</sup>

۱ - Onix .

۲ - این شخص را پزش خوار میگفتند یعنی چشیده طعام، سینکاپان،  
دریک بند، می بند، پستیک بان بمعانی پیشخدمت، رئیس یا وزیر دربار،  
آبدار، یاسبان از مناصب و مشاغل درباری آن زمان بوده است.

چشیدن مشروب شاه را عهده دار بود، باظرفی خرد  
قدری از کوزه خاص بر گرفت، چند قطره بکف دست  
ریخت و سپس آنرا بپاشامید، شاه با اعتماد این امتحان  
بی آنکه از زهر بیم کند پیانه ای در کشید، در همه  
طعامها این ترتیب معمول گردید، باید بسیار حریص  
تخت و تاج بود تا برای بقای آن هر روز با این  
آزمایشها سروکار داشت.

ایرانیان این ولیمه را تیکتا نامیدند، یعنی خوش  
آیند ترو باشکوه تر از این میهمانی تصور نتوان کرد.  
پانزده هزار کس در اینجا میهمان بودند، خرج  
میهمانی بچهار صد تالان یا دویست و چهل بار ده هزار  
دینار ایتالیا بالغ گشت بدانسان که هریکتن را صد و  
شصت دینار هزینه شده بود.



## فصل سوم

### زرتشت و فیثاغورس

میزی دراز نزدیک میز شاه بود، زرتشت زنداوستا را در یکسوی آن گذاشت، میرآخور باوفای داریوش ظرفی آورد ستبر و فراخ از خاک مخمر در یک مایع مختلط ساخته و سه ساعت در آتش سرخ شده و در جانب دیگر میز نهاد، در این ظرف روی جوشنده ریختند، زرتشت مغان را بدانجا خواند و گفت شاه اجازت فرموده امتحان آخرین بشما تکلیف شود، اگر اقتدار کواکب و اجرام باطریقه شما موافق است دستهای خود را در این ظرف خواهید شست و بی آسیب بیرون خواهید آورد، در این صورت تصدیق خواهیم کرد که روش

دیرین شما از هر عیب متره بوده و اصلاح من از روی ته‌رو و تجاسر است. شهریار بزرگ منتظر آزمایش است تا شمارا افتخار بخشد و مرا چون مبتدع خطرناک عقوبت کند.

رئیس آن قوم و اتباع وی هیچیک بتجربت مبادرت نکردند و مانند پیکرهای معابد ایستادند.

زرتشت گفت شهریار اسکوت لجاجت آمیز مغان اعترافی است بر بطلان آئین آنان، اکنون ای مردمان مرعوب حق دارم در حضور شاه شما را بسو کنند بر زنداوستای مقدس اورمزد بزرگ و ادار کنم تا اگر من در این آزمون موفق شوم همه شما پیرو آن باشید.

این بگفت و هر دو دست در روی گذاشته فرو برد، بار دیگر تکرار کرد و دست در آن آتش سیال بشت



و بی گزند بر آورد و پیش چشم مغ سالخورد بداشت،  
حیرت بر داریوش و تمامت حضار چیره گشت (۱)،  
میر آخور بجزیره زرین بیاورد با بخور، شاه بفرمود تا گروه  
پیشوایان مغان برابر نامه مقدس زند اوستا بخور کنند  
و بویهای خوش بسوزند، انبوه مردم با فریاد های  
« داریوش پادشاه عظیم الشان زنده باد و بزرگی زند  
اوستا و زرتشت دوست اهورامزدا افروغ باد »  
سقفهای قصر را بلرزه در آوردند.

رامشگران آهنگها و نغمات خود را قطع کرده بودند  
اکنون سرود مذهبی خواندند، این سرود توده مردم

۱ - مورخین زمان قدیم که کتزیاس « Ctésias » طبیب دربار داریوش  
دوم از آن جمله است بسی از این کرامات بهشت زرتشت نسبت داده اند  
که محققین هیچیک را معتبر نمیدانند.

و درباریان را برانگیخت، دیگر بار بستایشگاه شتافته  
از واقعه بزرگ قصر که فال فرخنده سلطنت جدید بود  
تشکرات خویش را بخدایان عرضه داشتند.  
برای ادامه جشن و نشان دادن تماشائی که بیش از  
دیگر نیا شهاموافق ذوق و در دسترس عامه باشد جنگ  
قوچها آغاز شد، بزرگان برای پهلوانان پشیمنه  
پوش برضد هم گرو بندی کردند تا هنگامه مبارزت گرم  
کردد، ابهت و جلال جشن با رقصهای پر هیاهو  
بپایان رسید، بازی کردن و پای کوفتن یکی از وسایل  
شادمانی مردم این سرزمین است، ایرانیان از ممارست  
برقص در سواری دلیر و آزموده می شوند، شاه نیز  
برابر رعایا رقص کرد.

همینکه فرصت یافتم زرتشت را دورتر برده گفتم



البته ملاطفت تو تجویز میکند من ازین قوم ساده لوح  
که چشمانشان را باین افسانه و افسون خیره کردی  
برکنار بوده و در شمار آنان نباشم ، محافل معرفت  
آموزه تب ، رازنهانی معجزه ترا بمن نموده است ،  
بدستیاری اُبار دواي خواب آور باسب داریوش  
خوراندی و هر دو دست را که قبلاً بداروی گیاهان  
معالجت شده بود در روی جوشان نهادی ، ده سال  
در آغوش کوهها معتکف بودی آنجا اثر این ادویه را  
دریافتی ، از زودبآوری مردم و دربار و بردباری  
مغان متعجب نیستم ، شگفتم آید از اینکه قانون گذار  
بار تکاب چنین کارها تن در دهد و مصلح ایران و مشرق  
زمین با اسراء دریای سریر شاه سجده کند ، تو خود را

دستور دانش و حکمت میخوانی و این رفتار با  
آن گفتار سازش ندارد .

زرتشت - من از خطر و شکوه حکمت نکاسته ام ،  
باقتضاء ضرورت پیشانی بیای پوش شاه سودم و  
هنگام اجراء تشریفات این انگشتی را که صورت  
حکمت در آن منقوش است آهسته از انگشت بیرون  
آورده زیر چشم نهادم و براستی حکمت را نماز بردم .  
فیثاغورس - تدبیر و جیلتی است در خور دعاوی  
بزرگ تو ، اکنون که کار بر این وتیره است چرا  
با و شاقان و خدمتکاران که هوام و حشرات را از  
پیرامون مائده شاه میرانند بسر نبری و با این گروه  
همداستان نشوی .



زرتشت - مترصد این سخنان بودم و از آنچه گذشته  
شرمسار نیستم ، اگر مردم و دربار را چنین ساخته اند  
مرا چه گناه ؟ سچیت و سریرت انسانها بر اینگونه  
است !

فیثاغورس - اگر همه را خواهش و روش چنین  
باشد شرم دارم از آنان بشمار آیم ، بدینسان سه ملت  
بزرگ بدستگیری فریب و سالوس بمذهب و دولت  
نوین نایل میشوند ، انتخاب داریوش نیز از دیگر  
امور درست تر نیست و عامه در بدگمانی و شبهت  
باقی است .

زرتشت - میدانم سخنانی میگویند ، انکار نمیکنم ،  
اسب شاه را من بشیهه کردن واداشتم و این کار را

آببار انجام داد .

فیثاغورس - خادمی را بحریم اسرار راه دادن و  
خود را بامانت و انصاف او واگزاردن !  
زرتشت - اگر راز مانند دوست زندگی او در دست  
ماست ، در صورتیکه او پرده از کار برگردد عامه نخواهد  
پذیرفت ، ملت همه چیز را باور میکنند مگر حقیقت را .  
فیثاغورس - پنداشته ای نفوذ و نیروی کنونی  
تو در نژاد های آینده مؤثر خواهد بود ؟

زرتشت - آیندگان قید و مترت مرا خواهند  
شناخت ، فرق کسانی که ملت را برای تباهی میفریبند  
با اشخاصی که باصلاح نقائص میبردارند بزودی آشکار  
خواهد شد ، زمانی که خوی و خلق شخص براهبری



دیگران وفا نکند و کسی را براهنایی نپذیرد بهتر  
آنست از معاشرت پیرهیزد و عزلت گزین باشد .  
فیثاغورس - رأی شمارا کار خواهم بست .  
زرتشت - فضیلت و راستی نیز باید اغماض کند ،  
اگر بسیار سرکش و تند خوی باشد مقصود  
حاصل نمیشود .

فیثاغورس - اگر مردم سخنان ما را میشنیدند و  
از سبب اصلی شیعه کردن و بیماری اسب داریوش  
آگاه میشدند چه میگفتند ؟

زرتشت - چه جای رنجش و شکایت است ، داریوش  
وزند اوستای من از کمبوجیه و کیش دیرین مغان برتر  
نیست ؟ همینکه شخص یکبار کاری بزرگ را متعهد

شد عامه را باید بمطاوخت خویش آورد و گرنه مغلوب  
خواهد شد ، بیاد آر اورفه<sup>(۱)</sup> و آناکارسیس<sup>(۲)</sup> را ،  
زنان تراس<sup>(۳)</sup> و کودکان سیت<sup>(۴)</sup> آنها را دیرینتر کردند  
چه این دو حکیم زبردستی و قوت سیاست را  
کار نفرمودند .

۱ - Orphée ، غیگویی و شاعر ازمنه داستانی یونان و بزرگترین  
موسیقی دان عهد قدیم ، گویند زن او را مار گزید و درگذشت ، اورفه  
بدوزخ رفت و با نغمات خویش خدایان را چنان مجذوب ساخت که  
راضی شدند همسر او را باز پس دهند بشرط اینکه پیش از عبور از  
حدود دوزخ بیشت سر ننگرد ، اما اورفه صبر نکرد و الی الابد از زن  
خود جدا شد و خود نیز کشته گشت . ۲ - Anacharsis ، پسر گنوروس  
پادشاه سبت ها از مشاهیر حکماء سبیه پس از گردش در اروپا مقارن  
۵۹۲ قبل از میلاد بآتن رفت و سُلُنْ فیلسوف را شناخت و در مراجعت  
بوطن خود کشته شد . ۳ - Thrace ، قسمت جنوب شرقی از شبه جزیره  
بالکن . ۴ - Scythie ، کلمه سبت مجرّف یا فرانسوی شده سکیت  
است و این نام قومی است از نژاد آریان که در اروپای شرقی ساکن  
بودند و از جانب آسیای وسطی با ایران مرادده داشتند و در کتیبه های  
داریوش ( سکا ) یا ( سکک ) نامیده شده اند .



فیثاغورس - سیاست تو برآمده است .

زرتشت - خوبی آن در همین است ، مغان نمیدانستند  
که هر روز در ذهن و فکر مردم از ارزش آنان کاسته  
شده اعتبارشان روی بزوال مینهد ، خواری و مذلت  
این قوم نزدیک بود و دربار انتهاز فرصت کرده گمگشته  
خود را دوباره مییافت ، از شرمساریهای کوچک که  
بواسطه من آنان را فراهم شده و دولت از آن بهره مند  
گردیده مرا تمجید خواهند کرد ، نشاط و دقت اهالی  
از یکرنگی و یک آهنگی آداب دیرین مذهب خاموش  
بود ، امروز که نزد شاه ایستاده بودم آن را از خواب  
برانگیختم و دوباره بستایشگاه مربوط ساختم ، میخواهم  
از این معابد اراده و الهامی ظاهر شود که نیرومندترین

شاهان را بلرزاند .

میخواهم خود داریوش نیز وسیله پیشرفت مقصود  
من بوده دولتهای همسایه را مطیع آئین من سازد ،  
من عالمگیری مذهب خود را ادعای میکنم ، آئین من بسیار  
عقلانی و سزاوار انسان و بسی خیر خواه و نیکوکار  
است ، علی رغم ملت باید در اندیشه خیر و صلاح  
او بود .

فیثاغورس - مطلب و مرای بنورك که نیاز مند  
امتحان است .

زرتشت - من همه را سنجیده ام .

فیثاغورس - من جنك و ریزش خوف را پیش  
بینی میکنم .



زرتشت - آئینی که بنیادش با اجساد استوار نشود

چگونه پایدار تواند بود ؟

فیثاغورس - نیت تو مرا میثوراند و برخود میلرزم.

زرتشت - همانا تو حکیمی بیش نیستی ، نیکوئی

احوال مردم و سعادت آنان را حکماء تعهد نتوانند

کرد ، افتخار این کار خاص اشخاص سیاست

پیشه است .

فیثاغورس - من هرگز دارای این استعداد

نخواهم بود .

زرتشت - از اکتباتان این مغان دانشمند چه فوائد

بوجود آمد ؟ دانش ژرف و عظیم آنان برای خودشان

نیز سودی نداشت ، نامشان از حدود کوهی که در

آنجا میزیستند تجاوز کرد اما برای عالم که از نقاط

بعیده خراج خنك قدردانی را بایشان میداد چه نتیجه

بخشید ؟ روح طبیعت و زندگانی هیئت اجتماع در

سعی و عمل است ، اهل دنیا میخواهند در جنب و

جوش باشند ، برای دیدار سعادت از تحمل اخطار

و مهالك بیم ندارند ، هنگام برخاستن بیکدیگر تنه

میزنند ، من کرد و خاك قرون سالفه را تکان میدهم

و عموم مردم این کار را تحسین میکنند .

فیثاغورس ، اگر فرشته خیر پرکاری و استواری

و بیباکی فرشته شر را داشتی تسلط این يك

بپایان رسیدی ، بدسرشتان نیکانرا بسی آزر دند ،

هنگام آنست که خوبان بدسکالان را هراس دهند ،



این است مسلک من، چون از دودمانی بوجد آمده‌ام که کمتر از دودمان تو باسایش مألوف بوده از نیروی خوی خود را تغییر نتوانم داد و از راهی که پیش گرفته‌ام بیرون نتوانم شد.

فیثاغورس - الوداع ای مصلح اُرمی<sup>(۱)</sup>.

زرتشت - الوداع ای حکیم روشن رای تب.

فیثاغورس - روزی خواهد رسید بر شیر سفت

شده<sup>(۲)</sup> که خوراك تنهائی تو بود متأسف خواهی

شد . . . . .

زرتشت - فیثاغورس گوش کن، اگر چه مرا بعضی

۱ - Urmie، Urmia، Urumiyah، اسامی دریاچه ارومیه است. نام این دریاچه سابقاً (چی جَسْت) بوده و شهر ارومیه آذربایجان در ساحل غربی آن واقعست، گویند زرتشت در حوالی این دریاچه تولد یافته و بعضی معتقدند در این نواحی با شاعت آئین خود پرداخته، ایرانیان از منته قدیمه این اماکن را بسیار محترم میداشتند، شاید بهمین مناسبت فیثاغورس زرتشت را مصلح ارمی نامیده است.

۲ - Le lait durci (۴)

سخنان از موافقت باز میدارد اما از دعوت تو بجشنی شگرف دریغ نمیکنم، اگر اقوام بیگانه در حین مقایسه این جشن با جشنهای خویش بخواهند کیفیت آن را بصورت دیگر در آورند تو گواه ما خواهی بود، تا سه روز برای دیدن آئین مقدس میترا مهیا باش، این جشن ترا خرسند خواهد داشت. من در آنجا رجعت آینده یا اقتران آفتاب را و ارتفاع یا عبور آن را از برج حمل ببرج ثور که نشان تازگی طبیعت است تقدیس میکنم، دخمه میترا نماینده گیتی است، اشیائی که آنجا در فواصل ثابت از یکدیگر نهاده شده رموز اقالیم و عناصر را بتو عرضه میدارند، آنجا شاه و اعیان دربار آموزگار تو خواهند بود.

فیثاغورس - زرتشت آخرین اندرز مرا بپذیر،

زنهار قربانی کیش و مسلک خویش نشوی.



## فصل چهارم دخمه میترا<sup>(۱)</sup> (مهر)

بیرون شهر در مدخل غاری تاریك حاضر شدم،  
از غرابت تعیین این محل برای برپای داشتن جشن  
درخشنده ترین ستارگان متعجب بودم، باتنی چند از  
تاشائیان بدرون رفتم، آنقدر اعمال و شعائر و مراتب

۱ - Mythra اصل این کلمه در لغت سانسکریت میث « Mith » و  
بمعنی دوستی و محبت و پیوستن است، خورشید و یکسانی و عهد و  
اتفاق نیز از معانی مهر است، برهمنان مهر را یاسبان راستی و پیمان  
دانسته اند، بعضی گفته اند مهر فروغی است معنوی که آفتاب مظهر  
آنست، بعضی میترا یا مهر را بهشوق معنی کرده اند، مهر خدای توانای  
آفتاب و روشنائی است، یلوتارک میگوید میترا (میترا) میان اورمزد  
و اهریمن میانجی قرار داده شده و این تعلیم زرتشت است، پادشاهان  
و میاهیان ایران به مهر توجه خاص داشتند و فتح و نصرت را از او  
میدانستند، آئین این فرشته فیروزی و فروغ در همه ایران شایع بود،  
چندی نگذشت که این آئین ممالک تابعه ایران و آسیای صغیر و یونان  
و امپراطوری روم و جاهای دیگر را فرا گرفت.

ستایش از پیش چشم گذشت که حافظه درستکار  
من توانائی بیانت آن ندارد، واقفان اسرار را دیدم  
پیرامون چشمه آب روان بدن را میشستند و پاکیزگی  
روان و خرد را از یزدان درخواست میکردند<sup>(۱)</sup>،  
زرتشت وظایف پیدشوی مذهب را بجای آورد و علامتی  
زوال ناپذیر بر سینه حضار میگذاشت، از حصول  
این مرتبت غروری در این اشخاص بوجود آمد، هر يك  
نانی خوردند و ظرفی آب آشامیدند، این نشانه بعثت  
یا رمز مرور بحیات جدید بود چونانکه خورشید  
در سال نور را بجهان و جهانیان میگذرد، همین را در

۱ - برای آئین مهر هفت درجه و مقام تقدس قائل بوده اند، برای دخول  
به هر يك از درجات شست و شوی مخصوص لازم بوده و مأخذ غسل تعمید  
عیسویان همین است.



سرودیزدانی و دعا‌های خود میگفتند و میخواندند<sup>(۱)</sup>.  
 یکنفر روحانی زیر دست که او را کلاغ مقدس  
 مینامیدند تاجی آویخته بنوك تیغ بآنان تقدیم کرد،  
 نپذیرفتند و بلحق خاص گفتند «مهر تاج من است».  
 در عمق دخمه مرموز بتشخیص نایبده مهر موفق  
 شدم، این عجسمه نبود، جوانی بود دلیر و زیبا بر  
 گاونر نشسته و شمشیر آریس<sup>(۲)</sup> بدست گرفته، اشارتی  
 مخصوص آفرینش.

شاه را بصورت شیری دیدم که زنبوری در دهان  
 داشت، گروه درباریان در صور عقاب و شاهین و

۱ - سرودن ادعیه بانوازندگی و نعمات توأم بوده، هنگام ستایش زانو  
 میزدند، چند قرص نان و یک پیاله آب در موقع ایفاء مراسم موجود بوده  
 که پیشوایان بران دعا خوانده به پیروان میدادند.  
 ۲ - Ariéce.

سگ و کرکس از عقب وی حرکت میکردند.  
 محبوبه های شاه وارد شدند، همه صورت گفتار  
 بر چهره نهاده و بهمین اسم موبسوم بودند، جملگی از  
 تنگنای امتحان گذشتند، راه تازیك پریچ و خم را  
 با کراه پیمودند، بر پاره های برف و یخ ساختگی  
 پای برهنه راه رفتند، بردوش عریانیشان پانزده چوب  
 زده شد که نامش تازیانه آفتاب یا میترا بود.

بمساعدت جامه پشمین خویش که مانده جامه  
 حاضرین بود توانستم به پیکر مقدس میترا نزدیک  
 شوم بمثابه ای که چگونگی آنرا دریابم، خدای  
 جوان که نامش یگانه جاوید است میکوشد تا گاونر



زورمندی را مقهور سازد و بکشد<sup>(۱)</sup>، تاج ایرانی شبیه  
افسر شاهان بر سر، نیمتنه کوتاه و زیرجامه فراخ  
ایرانی در تن و بساز جنگ ایرانی مسلح.

کمانم آنکه بالا پوشی بردوش وی مشاهده کردم  
دو پیکر همراه او اگر چه همان جامه را داشتند اما از  
قسمت روئین خروم بودند. یکی از این یاوران مشعل  
افراشته و دومی مشعل واژگون بدست گرفته بود،  
جنسیت آنها معلوم نبود، گفتند اشارتی است بتوالد

۱ - معبد مهر که میتراوم Mithraïm نام داشته سرداب مانند در زیر  
زمین یا غار ساخته میشده است، چون گاو ازلی در میان غاری بدست  
مهر قربانی شده بوده عموماً مجسمه مهر در آن دیده میشود که گاوی  
را زیر پا انداخته قربانی میکند، دویسر بچه هر یک مشعلی بدست دارند  
در طرف راست و چپ او ایستاده اند، مشعل دست راست سر بیلا و  
مشعل دست چپ سر بیاین است و این علامت طلوع و غروب خورشید  
میباشد «یشتها».

و تناسل، از کلوی گاو مجروح چند قطره خون  
جاریست، حروف اطراف آنرا برای من چنین معنی  
کردند: ژاله آسمان.

در متن این لوحه اشکال خرد حیوانات زنده که  
در تقویم ایران آفتاب و ماه و سیارات و صور نجومیه  
را معرفی میکنند مشهود میگشت، نیکوتر و جاذب تر  
از همه رسوم و قواعد سوگندیست که هر مرد وزن  
از آگاهان و خواص بتناوب یاد میکنند و مهر را  
مخاطب خویش قرار داده چنین میگویند: «بر افرازش  
شماره آفریدگان خردمند که زمین را معمور و مسکون  
میدارند سوگند یاد میکنم، بر کشتن هر حیوان زیانکار  
سوگند یاد میکنم، بر شیار کردن و زراعت یک زمین و



کاشتن يك درخت میوه سو کند یاد میکنم ، بر جاری  
کردن آب خنك در خاك خشك و عمارت يك راه  
سو کند یاد میکنم ، راضیم پس از مرك از جایگاه  
نیکبختان رانده شوم اگر در اثناء زندگانی این  
فرائض مقدسه را انجام ندهم .

دانستم که زرتشت از روی محامات و موافقت با  
میل شاه و اتباع وی آزمایشهای حقیقی بزرگ را در حق  
آنان روا نداشته ، درباریان و زنان ناز پرورد را چهل  
روز از طعامهای لذیذ باز داشتن ، مدت دو روز تازیانه  
زدن ، بیست روز روی توده های برف راه رفتن ،  
ناکهان میان چند کانون اخگر سوزان قرار  
گرفتن کاری بس دشوار بود .

از خواص هیچکس بدرجات هفتگانه سیارات  
ارتقاء نیافت و با آخرین مرتبه کمال نرسید ، برای اختتام  
مراسم موافقت کردند شاه و مقربان حضرت پس از  
آگاهان اندکی باده ممزوج در قدح زرین بیضی شکل  
بپاشامند ، مرا اجازت دادند نزدیک رفته این ساغر  
ظریف را تماشا کنم ، میان نقوش مختلفه برزیگری  
نیمه عریان و بعبارت نیکوتر خدائی چون پریاپ<sup>(۱)</sup>  
مشاهده کردم که مانند مردی نیرومند و قوی بنیت

۱. Priape در اساطیر قدیم یونان پسر باکوس رب النوع شراب  
و زهره آله جمال که خود نیز رب النوع باغ و بوستان بوده ، او را  
عموماً بصورت یکی از خدایان رُم با شاخ بز و گوش بز ماده نشان  
میدادند و تاجی از برگ رز بر سر داشت ، اقتدار حاصلخیز کردن  
مزارع و باغها و رویانیدن چمنزارها خاص او بود ، درعید پریاپ دختران  
شیر و شراب و جو بوداده بمکید وی میبردند ، در بهار صورتش را با  
گل سرخ ، در تابستان باخوشه گندم ، در یائیز با شاخه تانک برگدار و در  
زمستان با اوراق زیتون میآراستند .



در مزرعه بذرافشانی میکرد.

بانظام و ترتیبی که در خور احترام و احتشام امر.  
مذهب است از دخمه خارج شدند، مردم پاره آبگینه.  
بدست در بیرون منتظر بودند، جوانی زیبا چهره سوار  
اسبی سپید با دزن پر در دست راه را باز کرد، جمعیت  
بدنبال وی رفتند و خورده آبگینه بر او انداختند، رسم  
دیرین که معنای آن جز بر عارفان رموز و حقایق بر  
دیگران پوشیده است. در موسمی بودیم که سورت  
زمستان پایان رسیده بود، اما در چند ناحیت سپاه دی  
برمقدم زیباترین فصول حمله میکرد . . . .

ایرانیان در نیایش و مناجات به میترای سه گانه  
توجه داشته بدینگونه گاه روشنائی و حرارت و زمان.

را که از مواهب آفتاب است اراده میکنند و گاه دانش  
و توانائی و نیکوکاری را که از خصائص ارجمند طبیعت  
است میستانید، رقصهائی که حاکی از حرکات سالانه  
و روزانه آفتاب بود جشن مقدس را بانتهای رسانید لکن  
نه چنانکه در هلیوپولیس<sup>(۱)</sup> دیده بودم، در ساحل نیل  
ساعات و فصول را مجسم کرده بودند.

پیش بینی من این است که مشارکت در باریان در  
این اسرار و حضور آنان در اعیاد میترای بجای انگبینی  
که امروز عرضه میشود خون آدمی را جانشین خواهد  
کرد، ترتیب و تأسیسی را که پادشاهان از مانع و حاجر

۱ - Héliopolis شهر آفتاب، شهر قدیم مصر در یازده کیلومتری قاهره،  
یونانیها و اهالی مقدونیه این اسم را بآن داده بودند، اکنون خرابه های  
این شهر در حوالی قریه (مطریه) مشاهده میشود.



آن تجاوز کنند دوست ندارم، اما زرتشت همه جامه مقصود خود را دنبال کرده آئین خود را بپایه اورنگ شهریاران متکی میسازد، مطالعات خود را به زرتشت گفتم، در پاسخ من گفت: میخواهی مرا مسئول آینده قرار دهی؟ - گفتم بی شبهه دهقانی آزمند که نسجیده دانه میکارد از عاقبت ناکوار آن مسئول خواهد بود.

زرتشت - من بتجارب قرون گذشته مراجعه میکنم، تو بآموزش باختر مشغول باش، من تعلیم خاور را قبول دارم، ما را آیندگان محاکمه خواهند کرد.

### فصل پنجم

فیثاغورس در پرسیپولیس، توصیف این شهر چند روز پس از این جشن که پر از تذکرات و خاطرات سفر مصر بود در بار بعزم اقامت در پرسیپولیس حرکت کرد، من نیز همراه بودم، داریوش از اسبان اسطبلهای پادشاه ایران اسبی بسواری من مقرر فرمود که در اثر تربیت معلمین ماهر برای رکاب دادن خم میشد، نام اسب فارس بود.

تأسیس مراکز اسبان در مسافات معینه توسط کوروش از وقت و خستگی ما بسی کاست.

در عرض راه از دیدن چمنهای وسیع خرم که شبدر ماد تمام آنها را فرا گرفته بود چشمم محظوظ گشت.



این گیاهی است سودمند که در يك سال سه بار  
درو میشود.

بدره ای دراز و با صفاء که دوست تا سیصد  
روستای خوش ساخت كوچك و خوش منظر در آن  
بود رسیدیم، دیه ها را درختان بزرگ از کرمای  
آفتاب در پناه خود داشت، سرزمینی که معبر رود  
آراکس<sup>(۱)</sup> و رودهای کوچکتر دیگرست بعد کمال  
مزروع و معمور است، در زمستان زمینها زیر آب  
میانند، این فصل بسیار کوتاه ایران را باید بکوهها  
رفت و در آنجا بسر برد.

۱ - Araxe آرس رود معروف که تقریباً هشتصد کیلومتر طول آنست،  
از کوه هزار برکه در جنوب ارزنة الروم سرچشمه گرفته از حوالی دوالو  
تا قره دونی در سرحد ایران جاری است و بعد از خاك مقان داخل  
قرا باغ قفقاز میشود - جغرافی کیهان.

بسی چیزها فراموش کرده ام، مطالعه احوال  
مردم را بر مشاهده بر اشیاء ترجیح میدادم، پس از  
خروج از خدمت میتر از زشتت مرا به شاهزاده  
اوتانس<sup>(۱)</sup> معرفی کرد، این شخص بارادۀ خویش  
از همچشمی و مسابقت بامدعیان سلطنت کنار گرفته  
و هنگام تاجگذاری داریوش غائب بوده اکنون  
با ما به پرسپولیس آمده، باو گفتم:

- سرمشقی داده اید که در طبقه شما بندرت یافت  
میشود، با وجود شایستگی بتصرف نخستین تخت  
و تاج عالم، در حق حکومت ملی و برابری رأی دادن  
و از فرمانروائی چشم پوشیدن!

۱ - Otanes.



اوتانس - و از فرمانبرداری اگر اه داشتن ،  
در صورتیکه ترك ديهيم را شرط استقلال خود و  
خانواده و فرزندان قرار داده ام ، این امر چندان مهم  
نتواند بود ، این جامعه ماد که در سه دولت بصفت  
آزادکننده ایران پوشش تن من بوده بیش از زیب  
وزیر پادشاهان ارزندگی و فروزندگی دارد .  
فیثاغورس - بی شبهه چنین است اما باک ندارید  
بر آنچه امروز حقیر می شمارید در آینده متأسف شوید ؟  
اوتانس - بخود اطمینان دارم و میتوانم در ملکی  
که در نزدیکی پرسپولیس انتخاب کرده ام آرام و  
سعادت مند زندگی کنم

فیثاغورس - شما از امتیاز شش نفر همکاران

داریوش که بی اجازه بعمارت شاه داخل میشوند  
هرگز منتفع نخواهید شد .  
اوتانس - هرگز ! ...

اصحاب عزیز من ، پس از این خواهید دید که  
پیمان اوتانس خارج از اندازه توانائی وی بود و  
گفتارش با کردار سازش نداشت ، من بشاه یا  
شاهزاده ای که آزادی عامه را می پذیرد هیچوقت  
اعتماد نداشته ام ، چه این موافقت یا برای نابود  
کردن آزادی است یا حرکتی است از روی  
هوای نفس .

پرسپولیس قبل از کوروش اهمیت نداشت ، این  
شهر روی يك سطح مایل واقع شده و فضائی وسیع را



اشغال کرده ، از دور جلوه و شکوه خود را اعلام  
 میکند ، گوئی پشته های پیرامونش را بیاسبانی و  
 مدافعت گماشته اند ، پنداری طبیعت بر صنعت  
 پیشدستی کرده و در استحکام این شهر برای او  
 خدمتی باقی نگذاشته ، هزار قدم بدر و اژه مانده  
 بود ، اهالی مسلح پرسپولیس با لباسی که کوروش  
 برای آنان تعیین کرده بود به پیشباز شاه آمدند .  
 پیش از کوروش سلاح ایرانیان بطرز مصریان  
 بود ، کلاه بلند بشکل تاج پادشاهان ماد ، زره  
 چرم سرخ مستور بحلقه های آهن مانده فلس ماهی ،  
 پائین شلوار باطراف پابسته ، سپری از منسوج با  
 تسمه و طناب بهم فشرد ، تیرهایی بطول بدن

آویخته ، ترکش بزرگ ، نیزه کوتاه ، خنجری در  
 سمت راست کمر ، این است اسلحه مادیها . بسیاری  
 از مستقبیلین با لباسهای بی چین آمده بودند ، البسه  
 چین دار بحکم شاه بصران و بزرگان اختصاص  
 داشت .

میان انبوه خلق جمعی از جوانان را دیدم که  
 ظروف گران قیمت پر از گیاههای خوشبوی و صمغ  
 معطر بر سر نهاده باینسوی و آتسوی میبردند ،  
 داریوش چند دانه از آن برداشت ، شاه و درباریان  
 همه سوار بودند ، جامه سپید فراخ که شاه بر روی  
 سلاح پوشیده بود تشخیص وی را کفایت میکرد ،  
 دهانه اسب شاه زر سرخ بود ، گروهی سپاهیان



سنگین اسلحه بلند بالا ملتزم حضور بودند، در جلو  
تنی چند از سلحشوران ایرانی را دیدم که هر يك  
در نوک نیزه خود گوی زرین داشتند.

در مدخل شهر ترازو داری بنظر رسید، بعد  
به وکب پادشاه پیوست و بی درنگ برابر داریوش  
ایستاد، اهالی این اشارات را دوست دارند و  
امیدوارند که کارگزارانشان از دیدن میزان عدل  
و نصف هماره منصف و دادگستر خواهند بود.

هیکلی سیمین را که آتش مقدس در آن میسوخت  
دو مغ حمل میکردند، شاه در اولین میدان عمومی  
پرسپولیس ایستاد، رسم است شاه در هر شهر  
بزرگ بخواهد زمانی اقامت کند در آن شهر باید

آداب مذهب را بجای آرد، کرسی دار همه جا  
همراه شاه است، برای پیاده شدن داریوش  
چار پایه زر تقدیم کرد.

دیری نخواهد گذشت پرسپولیس زیباترین  
شهر عالم خواهد شد و قصر قدیم کوروش فراخور  
این نام کسب شهرت خواهد کرد، بنای معظم دیگر  
که گمبوجیه شروع کرده و داریوش با نهایت پر  
کاری و کوشش با تمام آن مداومت دارد<sup>(۱)</sup> روزی  
بیاید که از غرائب ابنیه گیتی و از شاهکارهای

۱ - عادت ملوک عجم ... چنان بودست که اگر پادشاهی سرایی مرتفع  
بنا افکندی یا شهری یا دیهی یا رباطی یا قلعه ای یا رودی براندی و  
آن بنا در روزگار او تمام نشدی پسر او و آن کس که بجای او بنشستی  
بر تخت مملکت چون کار جهان بر وی راست گشتی بر هیچ چیز چنان  
جدت نمودی که آن بنا نیم کرده آن پادشاه تمام کردی «نوروزنامه».



معماری جهان بشار آید ، شاه شخصاً بانجام این اراده بزرگ اهتمام داشت و میخواست مرا و زرتشت را از ترتیب آن آگاه فرماید ، نخست قصر قدیم را بنا نشان داد ، این بنا که مردم پرسپولیس چهل ستون یا عمارت بادها<sup>(۱)</sup> مینامند در پای صخره صِرف بسیار عظیم موسوم بشاه کوه<sup>(۲)</sup> بجانب مغرب قرار گرفته ، برای اندازه کردن جبهه آن مابین شمال و جنوب ششصد گام و مابین شرق و غرب بیش از چهارصد گام زدم ، صُفّه بامتداد چهارصد پا تا کوه منبسط و ممهّد است ، پلّه بزرگ وسط از دو سوی راه میدهد و بالا رفتن از آن

۱ - Palais des vents .

۲ - در اصطلاح اهالی مرودشت « کوه رحمت » .

آسان است ، دو صُفّه مسطح در انتهای این دو پلّه که اولاً دور و بعد نزدیک میشود تأثیری خوش آیند دارد ، این پلکان شخص را بدو سر در که هر يك را حیوانی عظیم الجثّه و بالدار پاسبانست و بیک جرز تکیه داده هدایت میکند<sup>(۱)</sup> ، این دو مجسمه مهیب سر انسان و تن اسب و دم شیر دارد .

اصحاب من مقصودم از نقل مشهودات آنست که در حق پادشاهان رأی و فکری در شما بوجود آید ، سلاطین زر و زور فراوان دارند اما کمتر

۱ - Sphinx ابوالهول ، حیوان عجیب الشکل دارای دو بال و بدن شیر و سر انسان ، سیفنگس کلمه یونانی است و شاید با سیفنگس مصری بی رابطه نباشد ، در مصر مجسمه های ابوالهول را در مدخل معابد قرار میدادند و گاه در دو طرف راه و خیابانی که منتهی بمعبد میشد سیفنگسهای متعدد بنظر میرسید .



دیده شده چیزی که زیبائیش از سادگی است با  
سلیقه ایشان موافق باشد، طبایع شاهان مفتون  
عجائب و غرائب است.

همینکه انسان پیش میرود برواقی میرسد که آنرا  
چهل ستون سفید مخروم یا مخطط نگاهداشته، سر  
ستونها با نقوش برجسته مزین است و شیران و  
شتران و چارپایان را در احوال مختلفه نشان میدهد،  
خطوطی بر رخام منقور است و حروف این خط  
عبارتست از اشکال میخی و من نظائر آن را در بابل  
در آجرهای برج بلوس دیده بودم، اسلوب معماری  
مخصوص ایران است، این عرصه پوشیده نیست،  
فرشهای آویخته حاجب اشعه آفتاب میشود و

نجر یانی خنك در هوا ایجاد میکند، پنداشتم  
شادروانی عریض و ثمین برای ضیافتگاه شاه  
ایران افراشته اند.

بر این بنای محترم سه دیوار احاطه کرده، اول  
دیواری دارای باروها و خاکریز با ارتفاع ۱۶ آرش،  
دوم دیواری دو برابر بلندی دیوار اول، سیم  
دیوار چهار ضلعی تراشیده از سنگ بلندی شست  
آرش، از جانب شرقی این قصر شاه کوه مشهود  
میگردد، مقابر شاهان قدیم ایران در آنجاست و  
هر يك را تمثالی است موهوم برای امتیاز از سائر  
مردگان، اما این کاریست بیهوده و بی سود، خاك  
استخوان پادشاهان با خاك كالبه دیگران  
فارق ندارد.



مبارزات آدمی با حیوانات ، منازعات ملل ،  
 اشکر کشیهای افتخار آمیز ، قربانیهای آفتاب و ماه ،  
 باژها و پیشکشها که امم مغلوبه بپای کوروش فاتح  
 نثار میکنند در تصاویر برجسته حجاری شده  
 نمایانست ، مراسم مقررده و طرز تلبس بدرستی در  
 این نقوش ملحوظ گردیده ، حالتی که روحانیان لب  
 زیرین و زنج را بکتان پیچیده اند تا آتش مقدس  
 و اشیاء مقدسه به لوث انفاسشان آلوده نگردد از  
 نظر دقیق سنگتراشان چیره دست دور نمایانده و  
 در صفحه احجار ارتسام یافته ، همه این بنا تا خورد  
 ترین قسمت حائز حشمت و عظمت است ، در جانب  
 جنوبی حوضی است بطول پانزده قدم برای گرد

آوردن آبهای کاریر که از کوه جدا کرده اند .  
 داریوش ما را سوی پشته دیگر بُرد و گفت :  
 « چونانکه کوروش قصر خود را از نفایس خرائن  
 بابل بیاراست من نیز برانم قصری بیای کرده با  
 غنایم مصرش بیارایم .

در حین اشتغال بمسکن ایام زندگانی میخواهم  
 برای موقع بدوود زندگانی جائی برگزینم ، مدفن  
 من از سنگ یکپارچه و غل آن در پشت قصر  
 خواهد بود .

درحالتیکه برابر هیکل ایستاده دوام افروختگی  
 آتش را نگرانم و دست چپم بکمان تکیه کرده و با  
 دست راست بخور بر آتش مقدس میریزم بر این



سنگ مصور خواهم بود، زرتشت برای تکریم آئین تو میخواست در جامه گهنوتی مغان که ترارئیس آنان قرار داده ام صورت مراد در سنگ نقش کنند. هیچ راه آشکار کسی را باعماق این مامن دلالت نخواهد کرد، جسد من بواسطه آلاتی که برای این کار تعبیت شده در صندوق مرمر نهاده خواهد شد. چاهی که در همین صخره حفر شده مخرج آن تا پای کوه داخلی مملکت ممتد خواهد بود.

اما مدفن کوروش، مشایمین جنازه در راهند و از اکتباتان ماد، به برج پرساگارد<sup>(۱)</sup> میروند تا وی

۱ - Persagarde یا Pasargade یا یارساگد و یاسارگیدی اکنون بنام مشهد مرغاب معروفست و یکی از بلوک سبعة آبادة فارس است و فاصله آن تا پرسپولیس چهل و هشت کیلومتر است. هرودوت میگوید این شهر را کوروش کبیر پس از غلبه بر آستیاژ بنا کرده و یارساگد نام یکی از قبایل خاندان هخامنشیان بوده و این اسم را کوروش بر آن نهاده، مقبره وی نیز آنجاست.

را بقبری که در دل کوه گسسته شده بسپارند، آنجا همه چیز برای پذیرفتن جسد شهریار بزرگ فراهم است، زرتشت در انتخاب فقرات و عبارات بسیار نیکوی زند آوستای خود مرا یاری خواهی کرد تا بفرمایم آنها را بدیوارهای عمارت بنویسند.

آنگاه روی بمن کرد و گفت: کوهی که تکیه گاه این ابنیه عظیمه است از مرمر سفید است، حکم خواهم کرد آنجا پلکانی نود و پنج پله بسازند، پله ها چنان کوتاه و فراخ که دوازده اسب از اسبان من بپهلوی آن بالا روند، بیش از آنچه در قصر کوروش بوده باید ستونها نصب شود، ستونهای بزرگ بی آنکه پایه ها و سرستونها بحساب آید.



بیست آرش بلندی خواهد داشت و از مرمر سفید  
و سیاه خواهد بود.

فیثاغورس - این بنای شامخ منیع با این زیبایی  
و قهرمی بر جنگها و کشورگشائیها رجحان دارد.  
داریوش - این يك آن یکی را منع نتواند کرد،  
امور زمان آسایش هیچوقت مرا از کارهای رزم  
و پیکار باز نمیدارد، بدبخت بابل و هر ملتی که  
بخواهد از استیلاء ایران آهنگ رهایی کند!

### فصل ششم

بقیه، خواب تاریخی فیثاغورس، حالات  
داخلی پادشاهان ایران

دماغم از دیدن این همه شوکت و دستگاه در  
هیجان بود، همینکه شاه را ترك کردم خوابی عجیب  
بر من چیره گشت و مرا بیازرد، پس از بیداری  
اگرچه خلاف حزم بود اندیشیدم شاه و زرتشت  
را از بازی اوهام و احلام شوریده خویش آگاه  
سازم.

«شهریارا بخواب دیدم بیش از یکقرن گذشته



و در مدفن عالی که اکنون عزم ساختن آن دارید  
جای گرفته اید، پادشاهزاده بیگانه جوان از بلاد  
مغرب بایران آمده، سودای جهانگیری بسر دارد،  
بتسخیر تمام آسیا قیام کرده، سی هزار مرد جنگی  
مقصود او را کفایت تواند کرد، مانند کوروش  
بابل را مستخر داشته، محتاط نیست، در بجهت  
فتح و ظفر به پرسپولیس رسیده. در قصر سلف شما  
شاید در همین عمارت که امروز به پی افکندن آن  
مشغولند دوستان و همسالان خود را بمیهمانی  
خوانده. زنی بدکاره که او را بیش از همه دوست  
دارد در اثناء سرسام باده خواری از جا برخاسته

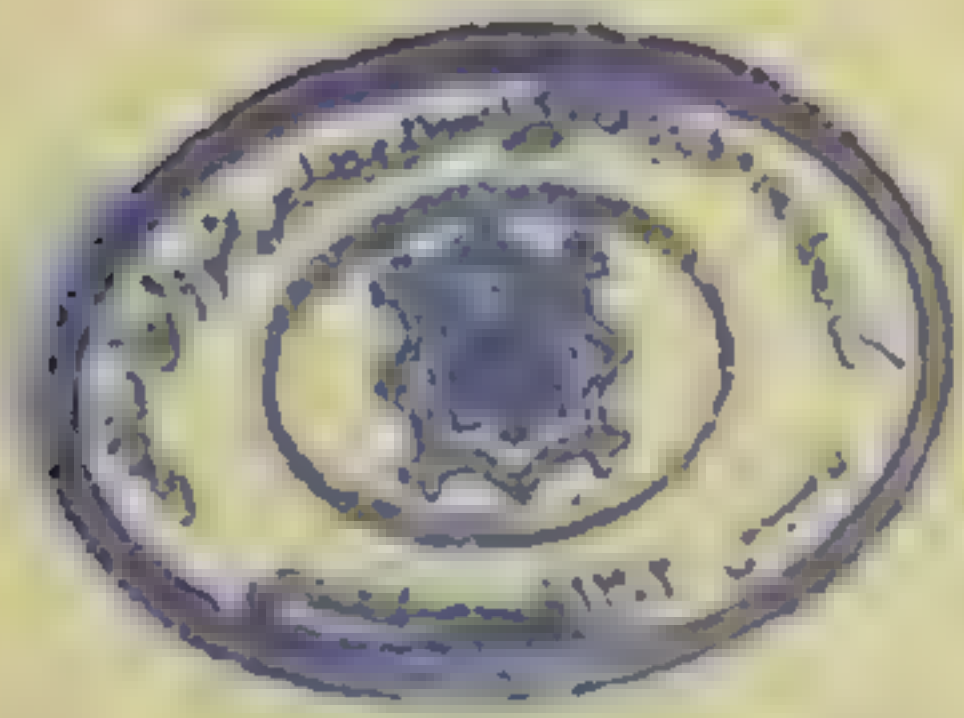
دو نیمسوز مشتعل بدست میگیرد<sup>(۱)</sup>، یکی را بعاشق  
خود میدهد و میگوید پیرو من باش، هر دو بسوختن  
قصر شروع می کنند، رفتار شاه و معشوقه اش سر مشق  
میهمانان میشود، هر يك مشعله ای بر میدارند، در

۱- Thaïs تائیس آتنی معشوقه اسکندر، دیودور سیسیل Diodore de Sicile مورخ معروف یونانی در تاریخ خود مینویسد: اسکندر مدت توقف خود در اصطخر خواست جشی بر پا سازد و بیادکاری این فتح بزرگ و تصرف پایتخت حقیقی ایران عیشی نماید، چون باین عزیمت پرداخت و در ضمن قربانی زیادی در راه خدا ذبح نمود در یکی از شبهای نشاط که مست باده ناب بود و مستی اسکندر و سرداران اشتدادی یافته که با جنون یکدرجه داشت یکی از زنان رامشگر که حضور داشت و موسوم بطاووس بود... درخواست کرد که اسکندر و سرداران از بزم عیش برخاسته بحوالی ارك و عمارات سلطنتی رفته او را اجازه دهند که بدست خود آتش بمقر و مسکن سلاطین عجم زند... جوانی از سرداران که مست و لایعقل بود از جای برخاست مشعلی در دست گرفت و سایرین هم تبعیت او نموده طاووس و یکدسته از مطربان جلو افتاده... ساز زنان و رقص کنان نزدیک بارك رسیدند، اسکندر از فرط مستی و مغروری که از تمجیدات زنانه برای او حاصل شده بود اول بدست خود آتش بمارت سلاطین عجم زد.

«نقل از مرآت البلدان»



اندك زمان این قصور و ابنیه و اصول و ارکان و همه شهر با خگر سوزان مبدل میگردد ، فاتح در روشنائی حریق میگساری خود را بارقص پ پایان میرساند ، آنگاه باغرور و نخوت این سیاهکاری بگردونه نشسته برای دریافتن افتخارات پیروزی خویش به بابل میرود ، فریاد و فغان اهل شهر که ناگهان در دل شب باین حادثه گرفتار شدند مرا بیدار کرد و پس از آن خوابم در رُبود ، منظره دیگر ، مرتکب تخریب پرسپلیس در آغوش تکبر و تفاخر بچنگ بلیتی افتاده ، اضطراب و تشنج مرگ از چهره اش نمایانست ، شاید برای محافظت بابل از غائله ویرانی پرسپلیس او را مسموم کرده اند ، سپاس



خدایان رهاننده ایران و پادشاهان ایران را که آنچه دیدم بخواب بود ، وهم و پندارم قوت گرفت خواستم این فاجعه را بچشم ببینم ، ویرانی چنان موحش بود که شناختن جای شهر و مبانى آن جز براهنمائی آبهای رود آراگس دشوار مینمود .  
تبسمی بتکلف در لبان داریوش پدیدار گشت و گفت: اکنون برای اداء احترامات بجزاژه کوروش کبیر آماده باشیم ، قلعه بازار گنادر آمدن خود ساخته تا از تجاوز فاتحین مست و مغرور ایمن باشد ، من میروم آخرین خواهشهای او را انجام دهم .  
همراه پادشاه سیاحان را فرصت نیست در خصوص آنچه می بینند دقت و تأملی بسزا کنند ،



پیش از آنکه از پرسپلیس خارج شویم بار دیگر  
بتماشای قصر کوروش و سایر عمارات رفتیم .  
پیش از این کمبوجیه چند هزار صنعتکار از مصر  
بایران فرستاده بود و میخواست همه را به شوش یا  
پرسپلیس منضم کند ، همین کارگران و ارباب صنایع  
بساختن این ابنیه مشغول بودند ، معماران برای  
نقشه های خود بندرت میتوانند چنین محل مناسب  
بدست آرند ، شهری بزرگ واقع در دامنه دو کوه  
مشرف بر دره پهنای و مشروب از رودخانه بزرگ ،  
اگر از چگونگی بناهای عظیم مصر آگاه نبودم  
مشاهده دیوارهای عریض و ضخیم که برای پای بستها  
یا رُکش پی ریزیها ساخته میشد مرا بسیار متعجب

میکرد ، در پرسپلیس همان طرز کار در جریان بود  
که در مصر هنگام بریدن صخور و افراشتن اهرام ،  
نجاری زیرزمینی تا مسافت بعید امتداد خواهد یافت  
و بسالها رنج و کوشش محتاج خواهد بود ، سختی  
سنگ که این ارتفاع را بوجود آورده بیش از حد  
تصور است ، جز دو قصر چندین عمارت که  
امور و اعمال مختلفه عمومی را بکارست در اینجا  
ساخته می شود .

در نقشه ها طرح چند معبد رو باز دیدم ، ایرانیان  
از حبس خدایان در يك محوطه تنگ احتراز دارند ،  
چنین بنظر می آید معمارها خواسته اند اعقاب و  
اخلاف را با شتاب دجار کنند تا این امکانه ستون دار



بنی سقف را تشخیص ندهند .

پدکانها همه از کوه بریده شده ، تصاویری که  
حاکی لشکر کشیهای مقدس است با سلوب مصر در  
آنها حجاری خواهد شد ، با این تفاوت که سنگتراشی  
ایرانی صور بارزه دارد تا بیشتر در بینندگان مؤثر  
گردد لکن قلم مصری تصاویر فرو رفته و مقعر میسازد  
تا بر پایداری صنعت بیفزاید ، جدا بودن ساق پای  
صورت‌های پرسپلیس از یکدیگر خصوصیتی است که  
مرهون ترقی صنایع ظریفه است و روحی بذوق  
ابتکار میدهد .

هنگام نزدیکی به پرسپلیس و دیدار این کاخها  
و گوشکها که بر بنیادی استوار از سنگ مرمر

ایستاده و شهری آباد و دره‌ای شمتع از عطایای  
طبیعت در برابر آن گسترده است مسافر قرون  
آینده را شگفتی و اعجاب فرامیگیرد و بحیرت فرو  
میرود ، بیرون چنانکه باید از بدایع صنعت و لطائف  
نقش و نگار و عجائب هندسه درون خبر نمیدهد ،  
از اینجمله سنگفرش که از قطعات جسیمه مرمر ساخته  
شده از اعمال عظیم المثالست ، ظرافت معماری اینجا  
مثل دیگر کارها خارق العاده است ، سرستون کلاهی  
را مانند که بر آن ابلق زده باشند ، مجسمه شتری بر  
دو زانو نشسته تاج ستونست ، پایه ستون بشکل  
ظرفی است بی‌دسته و بازگوه بر کناره خود قرار  
گرفته . سنگ مرمر که در این عمارات بکار رفته



همه بیک رنگ نیست ، بیشتر رنگها سپید است و الوان کبود و زرد و سیاه نیز یافت میشود .

اگر این ابنیه و ضمائم آنها ساخته شود چندین هزار ستون و تصاویر اشخاص و حیوانات در پرسپلیس پیدا خواهد شد و یک قرن برای اختتام این مشروعات عظیمه کافی نخواهد بود .

اخلاق و سجایای مردم اسطخر با این مقاصد و نیات توافق ندارد ، اهالی این شهر موسوم به «ملکه شرق» آرزو مندند چو گان تجمل و خود آرائی را که کوروش از جنگ بابل ربوده بدست گیرند ، جز بزرگی قصور فرمانروایان خویش بزرگی دیگر را خواستار نیستند ، حضور شاه درین شهر

بدیده آنان از فروغ خورشید گرامی تر است ، از سرافکنندگی که ممکن است روزی مترصد مردم باشد چندان متأثر نمیشوند ، کسی بملاقات اهل پرسپلیس نمیآید فقط بدیدن صنایع و آثار شهر میآیند .

اصحاب غریب زمین چیزی که با عظمت تاریخ تناسب ندارد گفتنش را فراموش میکنم اما دور نیست تاریخ آنرا سودمند بداند و متضمن نوعی از تهذیب اخلاق ملل بشمارد ، قوانین کوروش بر ستونهای قصر وی مرقوم است و اغلب آنها اثری از حکمت را محتویست و پدیدارست که مغان در آنها مداخلت داشته اند ، در آن میان ستونی روئین مشاهده کردم ، کتیبه طولانی از کوروش کبیر بر آن نبشته بود ، این قانون



سفره و قواعد غذای پادشاه بود و حکایت میکرد  
که در يك خوراك علاوه بر هزار پیمانه آرد متوسط  
چهار صد آرتاب آرد گندم بسیار خوب صرف میشده،  
آرتاب<sup>(۱)</sup> ماد برابر بواشو و مدیمن یونان  
قدیم است.

مائده شاهان ایران و خاندان سلطنت جز  
خوردنیها این چیزها را لازم داشته:

دویست آرتاب بُلغور

ده آرتاب عصارة آرد

ثلث يك آرتاب خردل سیاه

۱ - Artabe, Boisseau, Medimne واحد مقیاس کیل مایعات و اجسام  
بوده. آرتاب را دو نوع گفته اند: یارسی و مدی، معادل ۵۵ و ۵۲ لیتر؛  
هر لیتر عبارتست از يك دسیتر مکتب.

ترتیزك خرد شده بیخته  
در هر خوراك كوزوش و دربار مقادیر مشروحه  
مصرف میشده  
چهار صد گوسپند  
صد گاو  
سی بزغاله  
چهار صد قاز فربه  
سیصد قمری (موسیجه)  
ششصد دانه پرندة مختلف  
ده ماریس شیر تازه و همانقدر شیر مصنوعی.  
ماریس ماد معادلست با ده کیل یونان قدیم.  
يك تالان سیر



نیم تالان پیاز تند

يك آرتاب زیره (گُمون)

ده آرتاب گنجد (جارجلان)

پنج ماریس مربای انگور

پنج ماریس شلغم شور در سرکه پرورده

پنج ماریس کبیر

اصحاب من این خورشی است بسیار لذید که با

گوشت قیمه کرده پخته میشود

ده آرتاب نمک

شش کاپتی زیره زنگباری

کاپتی ماد مساویست با شوینگس یونان قدیم.

سی مین<sup>(۱)</sup> رازیانه خشک (انیسون ، بادیان

رومی)

چهار کاپتی تخم کرفس

سه آرتاب بادام شیرین خشک

سه ماریس روغن بادام

پنج ماریس روغن شیر

پانصد ماریس شراب

اینجا تصریح شده هنگامی که شاه در بابل یا در

شوش مقیم باشد نیمه شراب سفره شاه از خرما و

نیم دیگر از انگور مهیا میشود ، بقیه کتیبه را از نظر

۱ - مین و مینا واحد مقیاس وزن در بابل معادل يك كيلوكرم یا ۱۲

سیر و شصت مینا يك تالان بابلی بوده ، مینا را در ایران منه می گفتند

و کلمه من مصطلح امروز مخفف مینا و منه است .



بنگذرانیم:

صد ماریس سرکه

صد ماس مربع عسل غلیظ بهم فشرده

هر ماس همسنگ ده مین است

دویست بارکش چوب درشت

صد بارکش هیزم خرد

ده هزار بارکش گاه

پنج هزار بارکش علوفه

بیست هزار کیل جو برای اسبان و چارپایان.

بعض جزئیات را زمانه از لوح خاطر من سترده

و این مقدار که نموده آمد توقیر و تکریم مناقب فاتح

بابل را کافی است

شگفتم آید از اینکه گردکان که میوه ایست شاهانه  
و تنها درباریان اجازه خوردن آن دارند چرا در  
مصارف مائده شاه نامش نیامده.

از زمان سلطنت شهریار گیتیستان مرسوم دربار  
دولت ایران بوده که هر روز هزار حیوان برای  
سباط شاه کشتندی و غلامان و چاکران و معاشران  
ازین خسروانی خورش متنعم شدند، در اوقات  
صرف غذا مردم بقصد تیاشا بقصر میآیند، پرده ای  
میان شاه و رعایا میآورند تا عامه را از دیدن  
جزئیات باز دارد.

خدمتکاران شاه سفید پوشند، در يك صفحه  
فلزی نامهای صاحبان مناصب قصر را ملاحظه کردم،



این فهرست اسامی برای تاریخ اخلاق و آداب  
 دربار پادشاهان بیفائدت نیست  
 قریب سیصد خالیکر (آشپز)  
 بیش از سیصد زن برای رامش و کامرانی  
 هفتاد پاسبان برای شرابخانه های شاه  
 پنجاه نفر عطرکش

بیست نفر اطاقدار برای ترتیب خوابگاه شاه  
 بیش از ششصد صنعتکار برای نگاهداری  
 پیرایه های شاه

اصحاب من ، در بیان این مسائل بر من خورده  
 مگیرید ، شما میدانید این تکلفات در رفاه حال ملت  
 و تمهید اسباب نیکبختی آنان چه نتایج دارد .

دیدن عبارت کوچکی را که سنگهای آن بازر  
 گداخته بیکدیگر پیوسته است خواهش نکردم ،  
 این بنا مخصوص خود کوروش بوده است .  
 از قصور و صنایع ایران بسیار سخنان مبالغت  
 آمیز گفته بودند ، این طریقه دربارهای شرق  
 است ، اشخاص همانقدر که بفقر فضائل دچار میشوند  
 زبان را به تعییرات میآرایند و هر اندازه بیشتر  
 سوی تباهی میروند بر طعنه گفتار میافزایند ،  
 ایرانیان کمتر از آشوریان با جگرار خویش گرفتار  
 نیستند و خود را بزرگترین ملت آسیا میدانند .



فصل هفتم

آخرین سو کواری بر کوروش

مشایعین جنازه کوروش آهسته حرکت میکردند  
و میبایست در پرسپلیس که سر راه همدان و بازار گاد  
واقعست اندکی بپایانید ، منهیانی پُر بدستار زده  
آمدند و رسیدن موکب را بمسافت شش ساعت راه  
خبر دادند ، درباریان جملگی سواره و داریوش  
در جلو ، شتابان تا سه هزار قدم از شهر برانندند ،  
در این آداب و مراسم که برآستی بسی مهیب و  
موقر بود من نیز حضور داشتم ، چند دسته موسیقی  
دانان پیشاپیش موکب بنوبت آهنگهای اندوه فزای  
و آوازهای فیروزی بسامعه میرسانیدند ، از يك

سوی بر مرگ پادشاه کشور گشای سو کواری میکردند  
و از دیگر سوی مآثر و مفاخر او را میستودند ، شمار  
حضار از ده هزار افزون بود و هر يك دو شاخه  
درخت بدست داشتند یکی نخل و دیگر سرو .  
گفتی غنایم و اموال که کوروش از ملل تابعه  
گرفته قدها را خم کرده بود ، پای پیلان و اشتران  
را پاشنه های زر بسته بودند ، آخر کار فوجی از  
جنگجویان و دستیاران پادشاه بزرگ و دیگر رزم  
آزمایان که در پیروزیها شرکت میکردند آمدند ،  
آمینرش غرور و اندوه در چهره آنان پدیدار بود .  
بی اسلحه ، بازوان بهم پیچیده ، ساکت و غمناک ،  
سه هزار نفر بودند ، در مرکز این گروه که انظار را



بخود متوجه میداشت گردونه ظفر کوروش جای  
گرفته بود، گردونه چهار مالیند و هشت اسب سپید  
داشت، دهانه آنها طلا بود، سنجهای کوچک زرین  
به ستم و یراقشان آویخته بود، هنگام برخوردن  
بهم آوازی خوش از آن بر میخواست.

محافظین جسد سرودهای خورشید و بهرام  
میخواندند، در هر هزار قدم برای سوختن عطریات  
و بخورات پیرامون گردونه میایستادند، برگهای  
خرما بر گردونه سایه میافکند و خوابگاهی در آن  
نهاده بود زرین پوشیده بمنسوجات ارغوانی  
و پارچه های گلدوزی بابل، در اطراف آن جامه ها،  
کمر بندها، زرهها، شمشیرها، طوقها، سپرها،

یاره ها، زیورها، پنداشتی همه این طرائف و نفایس  
زیرایك حله شاهانه فراخ که کفن کوروش تواند  
بود مدفون است.

این بازمانده های بها ناپذیر از خلال تابوت  
و شبکه ها نمایان بود، تاج گوهی نمدار روی تابوت  
در روشنائی و درخشندگی با فروغ خورشید  
معارضت میکرد.

خروسی بالای گردونه پروبال میزد، خیل  
پر خاشجویان دیرین صورت این پرنده دلیر را  
بدرفشهای خود نقش کرده بودند و این اشارتی  
بود به نیروی جنگی کوروش.

سپهسالاری سالخورد بر عرابه ای که چرخهایش



بحربه های داس مانند بجهز بود سوار و بیرق کوروش  
را بدست داشت ، سخنان واپسین پادشاه را با  
حروف درشت بر پرده کتان بیرق نگاشته بودند :  
« فرزند ان من هنگامی که تن من از روح تهی شد  
آن را در زر و نسیم و چیزهای دیگر نگذارید و  
زود بخاکش سپارید ، از آمیختگی بخاک که پدید آورنده  
خوشیها و پرورنده جهانیان است چیزی نیکوتر  
نمی تواند بود ، من همه عمر دوستدار انسان بوده ام ،  
اکنون نیز از پیوستن بخیرخواه بزرگ انسانها بسی  
شادمانم ، ایرانیان و یاران مرا بخوانید پیرامن  
آرامگاه من انجمن شوند و در این شادی بامن انباز  
باشند که پس ازین از هیچ چیز بنیم نخواهم داشت »

همراه خدا یان رخت از گیتی برون میبرم یا به نیستی  
مبدل میشوم .

گرانیهاترین تاوانها و غنیمتهای کوروش را از  
عقب جنازه میآوردند ، چناری و تازی باندازه طبیعی  
از زر نساب ، ظروف زرینه بیشمار ، جام نفیس  
سمیرامیس بوزن پنجاه تالان ، این تحف و بدایع  
پنجاه هزار تالان مصری ارزش داشت .

موکب ماتم بدروازه شهر رسید ، داریوش فرمان  
توقف داد ، زرتشت باروخانیان پادشاه ماضی آداب  
تقدیس بزرگ را بجای آورد ، در این اثناء داریوش  
در گردونه تابوت را میبوسید ، پس از اندکی تأمل  
سخنان اخیر کوروش را خواند و سپس بحالتی که



گفتی شاه متوقی را مخاطب داشته چنین بیان کرد :

« شهریارا ما فرمان ترا محترم میداریم ، از بیست سال تا کنون کالبد پاک تویی جباه و جلال در انجباتان در آغوش خاک خفته بود ، فروتنی و بردباری ترا همین بس ، روز حق شناسی فرا رسیده ، ایران و همه عالم وامدار تست ، هنرهای جنگی و فضائل ذاتی تو پاداشی درخور مقام و مرتبت خویش نیافته ، اجازت فرمای دومین جانشین تو بنائی سترگ و پایدار بنام تو برافرازد تا ناموران و بزرگان روزگار آینده آنجا گرد آیند ، تعالیم ترا بیاموزند و تعظیبات خود را بر تو عرضه دارند . »

داریوش فرود آمد ، بگشایش درهای پرمپلیس فرمان داد و موکب را بقصر کوروش رهنمون شد . جسد شاه سه روز و سه شب مورد احترامات جمهور خلق بود ، آواز د و خوقه خوانندگان سرود های مقدس دائماً شنیده میشد ، همه مردم برابر جنازه کوروش بار یافتند و اکللهای گل براف بپفشاندند ، شب سومین روز آماده حرکت شدند ، مقارن طلوع آفتاب در همان وقت که ایرانیان هر بامداد شعائر مذهبی خود را به نیر اعظم تقدیم میکنند اشارت کوچ دادند و راهی میان شرق و جنوب پیش گرفتند ، مردم دهکده های حوالی در معبر مجتمع بودند ، آخر الامر بکنار نهر کوروش رسیدند ، این



نهر در اطراف دیوار باروئی که کوروش ساخته و  
همنام اوست جاریست ، بازارگاد در سمت شرقی  
ماد واقع شده و از دریای خزر چندان دوز نیست<sup>(۱)</sup> ،  
در مرکز این دهکده بیشه ایست پر درخت و  
مرغزاری مصفا که جویباری چند آنرا خرم و شاداب  
دارد ، زیر این سایه دلپسند بنائی مربع از آثار  
کمبوجیه نمایانست ، دیوارهایش از سنگهای قطور  
يك تخته ، سقفی سنگین از آجر بر آن نهاده ، مدخل  
قبر در سقف و همانجا مجرانی است سر پوشیده  
متناسب مرور تابوت ، باستعانت آلات تابوت را  
بلند کرده بمدخل رسانیدند ، در طول مجری لغزید

و در جایگاه خود ایستاد .  
هنگام انجام این مراسم چیزی که مرا متأثر  
ساخت احوال سپاهیان کهنسال بود ، هماندم که  
کالبد فرمانده شهیر آنان از نظر نا پدید گشت اشگشان  
بر گونه های ملتحم که علایم جراحات در آنها پدیدار  
بود فرو ریخت ، پس از بسته شدن درب قبر مدتی  
دیده در آن دوخته و دل برداشتن نمی توانستند ،  
داریوش اینان را بدور شدن از مدفن و نشستن  
در ولیمه شاه راضی کرد ، چند تن بستیزه آنجای  
بیانند ، میخواستند در بیشه های مجاور قبر زیست  
کرده زندگانی را در همین جای پیاپیان برند .  
شاه مغان را بخدمت تربت کوروش گماشت و در



مترلی نرد يك بنشانند و فرمان شغل و رتبتشان بداد؛  
هر ماه بایستی اسبی سپید نرد مغان آورند تا برای  
روح کوروش قربانی کنند، هر صبح سبیدی از میوه  
های خوب بآنجا آورده مقابل قبر روی میز طلا  
میگذارند، جز این هر روز گوسفندی و مقداری  
آرد و شراب برای خوراك مغان داده میشود، بحکم  
داریوش این کلمات را در روی قبر بر قطعه رُخام نقر  
کردند<sup>(۱)</sup> : «ای رهگذار فانی، من کوروش پسر  
کمبوجیه ام، شاهنشاهی آسیا را من برای ایران مُمهّد  
ساختم، بر قبر من رشک مبر».

تنی چند از مغان که بچراست مقبره مأمور نشده

۱ - نقل از کتاب (جنگهای اسکندر) تألیف «Arrien» مجلد ۶.

بودند در خواست نامه بشاه دادند تا به پرسپلیس  
بازنگردند و در کوههای اگباتان و مجاورت حدود  
ایران بمانند، پیش ازین نیز جمعی از پیشوایان مذهب  
بآنجا رفته و در گوشه عزلت نشسته اند تا غلبه زرتشت  
را نبینند، داریوش مسئول آنان را پذیرفت، من  
هم از او و پیمبر او رخصت خواسته رغبت خود را  
در بحث و استقصاء عقاید مغان و مؤبدان بیان کردم.  
شاه مرا بجشنهای مزاجت خویش با دختر  
کمبوجیه که مُبتنی بر سیاست بود دعوت کرده بود،  
در چهل و یکسالگی زن نخواست و از آمیز<sup>(۱)</sup> دختر  
گیر یاس<sup>(۲)</sup> سه پسر داشت.

۱ - Amise - ۲ - Gobrias، مورخین می نویسند داریوش دو دختر  
کوروش را نیز که نامشان Atossa و Arystone بود تزویج کرده و «Parmys»  
دختر اسپردیس را هم بزنی گرفته بود.



### فصل هشتم

#### فیثاغورس نزد مغان اکباتان

دربار را بحال بازگشت گذاشته باده تفریح که  
بمرکز آئین دیرین خود عازم بودند مراقت کردم،  
پیاده میرفتیم و از کوههایی که درختان <sup>(۱)</sup> پنه و  
قطران <sup>(۲)</sup> و گردکان داشت میگذشتیم، اشجار جوز  
روغن پاکیزه دارد اما بخوبی روغن ساموس نیست،  
در جاهای محفوظ نهالهای کوچکی هست که نوعی  
سیب آبدار لذیذ منقش برنگهای تر و تازه از آنها

۱ - پنه درخت صمغ معروف به تربانتین است (Pistacia acuminata)

۲ - درخت قطران یا شربین Larice یا Larix از اقسام سرو است که  
قطران از آن حاصل میشود.

حاصل میشود، منشأ این میوه سرزمین کلسده  
است <sup>(۱)</sup>.

اخلاق این ناحیه را باسانی و اختصار میتوان  
بیان کرد، در يك روستای ایرانی اهالی را دیدم  
در کنار نهر برابر کانون فروزان باداء شعائر مذهب  
پرداخته بودند، پرسیدم چگونه اینجا را پسندیده  
اند گفتند «برای دریافتن آنچه از خداوند آتش  
مسئلت کرده ایم اینجا را برگزیده ایم، اگر حوائج  
مارا نپذیرد او را بافکندن در آب تهدید میکنیم».  
مغی از پیروان مسلك خاص درین دهکده بکار  
های مذهب اشتغال دارد، او را ملاقات کردم،

۱ - مقصود قلو و شفتالوست.



افکار و مطالعاتش بر این نهج بود: «مارا در پرستش  
آتش مادی نکوهش میکنند، بیگانگان که مارا ندیده  
اند و سخنان مارا نشنوده اند عقاید و تصوراتی در  
حق ما دارند، باید گفت شراره‌ای که بتابش آن  
در زیر خاکستر درخت عرعر یا اشجار صمغ دار  
مراقب بوده ایم کنایتی است از پی بردن بشناسائی  
انسان، این آتش معرف شعله هستی و این خاکستر  
رمز تن عنصری ماست، این است همه رازها و  
آیندها و نظام جهان و موجودات آن».

راهنمایان من میگفتند معلم زرتشت جایش در  
انگباتان و نامش آزوناس است<sup>(۱)</sup>، روزگارش به

تلخکامی سپری میشود، منتخب دربار نیست و حیا زت  
این عنوان از راه خرد و دانش وی را میسر  
گردیده.

انگباتان مغان قصبه ایست در قلعه کوه بلند، از چند  
هزار قدم مانند نقطه نورانی پدیدار و از امکانه  
دیگر متمایز، هنگامی که آفتاب به نصف النهار میرسد  
در بلندیهای هوا میدرخشد، گوئی يك كره نجومی  
در این ارتفاع جای داده اند، انسان هر چه  
نزدیکتر میرود و هم و خیال قوت میگیرد، برای  
رسیدن بآنجا باید از هفت محوطه که هر يك بردیگری  
مستولی است عبور کرد، جبهه هر دیوار بالوان تند  
ملون است، رنگهای سفید و سیاه و ارغوانی و



کبود و سرخ و پرتقالی را از دور میتوان دید ، دو دیوار زر اندود و سیم اندود نیز هست .  
غرابت بنا تعجب انگیز است ، هوای بی آرایش ایران پنداری این آرایش را نوازش میکند و مساعدت خویش را از صنایع دریغ نمیدارد ، آسمان مه آلود ملل دیگر را اجازه نمیدهد دیوارهای شهر خود را برینگونه رنگ کنند ، در صورتی هم که رنجشان بیسود نباشد و بتوانند این پیرایه ها را نگاهدارند گمانم آنکه باین کار تن ندهند چه دیوار لوح نقش و نگار نیست<sup>(۱)</sup> .

۱ - هر دوت میگوید یکی از نخستین کارهای دیوکس پس از انتخاب پادشاهی این بود که مستحفظین و پاسبانان برای خود ترتیب داد و مردم را بر آن داشت که شهری تأسیس کنند و با این مقصود محل همدان را انتخاب کرد ، در اینجا بامر شاه قصری ساختند که هفت قلعه

مغها بعبارت «پیش برویم» مرا پاسخ میدادند ، پس از مرور از سور هفتگانه به نطاقی از سنگ رسیدیم ، پنداری نگاهداری شهر بر عهده این حصار بود ، تنها از يك راه بانجا میتوان رفت ، این نردبانی است دارای هفت پله ، از ده نفر همراهان من آنکه سالخورده تر بود گفت از کدامین در داخل خواهی شد ، اکباتان هفت در دارد بهفت رنگ ، اگر مایل باشی از در طلائی رنگ وارد میشویم این در مخصوص آفتاب است .

داشت ، دیوار هر يك از قلاع درونی بر دیوار قلعه بیرونی مشرف و آخرین دیوار بر تمام دیوارها مسلط بود ، این ساختمانها بوسیله تپه ها انجام یافته بود . . . از هفت دیوار همدان هر کدام رنگ معین داشته ، کنگره های دیوار اول سفید بود ، دومی سیاه ، سومی سرخ تند ، چهارمی آبی ، پنجمین سرخ باز ، ششمین سیمین رنگ ، هفتمین زردین کون ، این نوع رنگ آمیزی را در بابل علامات سیارات سبعة میدانستند «ایران باستان»



بسیاری از مسافران مثل تو با شتابه دچار میشوند  
اما تو کمتر بخشیدنی هستی تا آنان ، تو در  
اورگونه<sup>(۱)</sup> سفر کرده ای و هفت روز هفته ، هفت  
سیاره ، هفت لحن اساسی موسیقی را بیاد نداری ؛  
اینجا برنگهای اصلی هفتگانه که در کار تحلیل روشنائی  
از هم جدا میشوند بنائی ساخته ایم ، این مقیاسی  
است برای تقسیم رنگهای مهم که خورشیدگیتی فروز  
نقشبند آن است<sup>(۲)</sup> .

۱ - orchoë

۲ - عدد هفت در تاریخ قدیم و ادبیات ایران اهمیت مخصوص داشته و  
شك نیست که مذهب و عقیده در آن مؤثر بوده است ، بابلیها بعد هفت  
بسیار معتقد بوده اند ، اقوام سامی بواسطه نفوذ سیارات سبعة عدد هفت  
را مقدس می شمردند ، یهود نیز هفت فرشته خود را موافق سیارات هفتگانه  
ترتیب دادند ، هندیها از دیر باز تا کنون عدد هفت را مقدس میدانند  
و میگویند گردونه آفتاب را هفت اسب حرکت میدهد ، مزایا و اختصاصات  
هفت بسیارست ، رجوع کنید بکتاب ( یشتها ) از صفحه ۷۴ تا ۸۰ .

برای کسی که بخواهد با ما گفتگو کند مباحث  
گوناگون داریم ، مبادی تناسخ نجومی را باو  
میآموزیم و معتقدش میکنیم بر این که روح پس از  
مرگ آدمی ناگزیر است از هفت معبر یا هفت در  
بگذرد ، این مسافرت چند ملیون سال امتداد  
خواهد داشت تا بقرص آفتاب یا فلك اطلس که  
جایگاه نیکبختان است برسد ، هر در بشکل  
دگرگون و مرکب از فلز جداگانه چون مدخلی  
است بر اختر سیاری که مدیر و مدبر آن فلز است .  
از در نخست بکیوان و از آخرین بناهید توان رفت ،  
این را جنبش اجرام آسمانی و زمینی و کمال طبیعت  
مینامیم ، روح متوالیا در سیارات که گرد آفتاب



میگردند سکنی میکند و هر اندازه بخواجه اختران نزدیک میرود از شوائب و نقائص دور میشود ، اینجا مرکز نظام عمومی آفریدگان است و مردم آنرا مملکت آفتاب یا حظیره قدس مینامند ، دوازده کوچه و دوازده در دارد و بر روی دوازده گوهی قیمتی قرار گرفته است .

گفتم اخباتان ماد که در پائین ترین پله سلسله جبال قفقاز نزدیک کوه اورونت<sup>(۱)</sup> واقع شده مانند اینجا هفت باروی رنگین دارد .

یکی از اینان گفت مؤسس شهر مزبور از اصحاب غیور و با همت ماست ، ملت ماد یکقرن پیش در

تو حش میزیست ، دیوکیس<sup>(۱)</sup> پسر فرائرت<sup>(۲)</sup> تربیت یافته مدارس ما آنها را بتمدن و ترقی آشنا کرد ، قبایل پراکنده این ناحیت را سوی خود خواند و اخباتان را بترتیب مذهب ما بنا نهاد و برخی از مسائل را که با استعداد اهالی متناسب بود بانان بیاموخت ، علی رغم همسایگان حسود با استقرار حکومت خویش موفق گشت و متابعت آئینهای مغان استواریهای قوانین وی را بوجود آورد ، دیراست همه چیز تغییر کرده ، اخباتان مغان با همه قدمت ودیعه علم را تا کنون دست ناخورده نگاهداشته است ، اخباتان ماد گنجور خزان پادشاهان



ایران است .

فیثاغورس - دیوکیس جاه طلبی بود کربنر و غدار  
 مغ - بیش از کمبوجیه بانسانها نیکی کرد  
 فیثاغورس - مادها بیش ازو مستقل بودند  
 مغ - آزادی را ضایع میکردند و در فتنه و نفاق  
 میزیستند ، پادشاهی میبایست صاحب عزم و دادگرتا  
 آنان را براه صلاح و صواب باز آرد .

بشهر رسیدیم ، از زمان غلبه زرتشت بواسطه  
 کثرت ستمکاریها بر پیروان آئین قدیم هر روز  
 خانواده ای بر شمار ساکنین شهر میافزاید ، کسانی  
 که بمسلک نخستین منسلک بوده اند باینجا پناهنده  
 میشوند ، مغان در مرکز شهر که از نقاط دیگر بلند

تراست اقامت دارند ، اهالی چونانکه رؤسای خانواده  
 را احترام میکنند در رعایت جانب و توقیر آنان  
 میکوشند ، باغهای روحانیان را میکارند ، لباسشان  
 را میبافند ، برای هواخواهی و حمایت این جمع تن  
 بمرگ میدهند ، مغها این خلوص عقیدت و اعتماد  
 وافر عامه را بشایستگی دریافته از کارهای ناشایست  
 منزه میدارند ، آسودگی و اعتقاد بی شائبه از خصایص  
 این قوم نیکبخت است .

آزوناس آموزگار این شهر چنانست که گوئی  
 هرگز با امیال و عواطف مبارزت نداشته ، پیر  
 مردیست خوش سیم ، چهره آرامش از سوانح ایام  
 نپزمرده ، اگر رفتارش جدی و گرانست همواره تبسمی



در لبش نمایان است .

دست سوی من دراز کرد و گفت - حکیم فرزانه  
تَبْ، هنگامی که ما را ترک میکنند بدیدار ما آمده‌ای،  
بی شبهه برای مشاهده غرائب و خوارق رنج سفر  
بر خود پسندیده‌ای، اینگونه کارها از ما بر نیاید،  
ما بهمین خرسندیم (آفتاب را بمن مینمود) اگر  
چیزی زیبا تر و دلربا تر ازین مییافتیم ستایشگر او  
مینویدیم، آفتاب را هیچگونه تبدل نیست ما نیز کیش  
خویش را از تبدل باز میداریم، پادشاه سیارات  
همیشه با فاضله خیرات مداومت میکند و از این  
نیکوکاری روی گردان نیست، بامداد هر روز  
او را در خاور می‌یابیم، در حالیکه ساقه گل

شاه پسند (۱) بدست گرفته و سر پا ایستاده دیده  
بنور فروزان او دوخته ایم او نیز ما را می‌بیند .  
فیثاغورس - این گیاه را در دست شما دوست  
دارم، رهبان و روحانیان کلهای قدیم معتقدند  
که دشمنان را آشتی میدهد .  
آزوناس - این گیاه ما را از تندیها و ناروائیهای  
جاه طلبان حفظ میکند .

۱ - Verveine یا Verbena official شاه پسند، فارستاریون ورعی -  
الحمام نام دیگر آنست، بعضی نوشته اند فارستاریون دانه ایست مانند  
ماش و عدس که آنرا بفارسی کرمنه یا گُرنه خوانند، ساقه گل یا گیاه  
بدست گرفتن ممکن است اشاره به برسم یا برسمن باشد که در مراسم  
دینی معمولست و آن عبارت است از بدست گرفتن شاخه درخت یا گیاه  
و ادعیه بر آن خواندن و مقصود از برسم گرفتن برای نعمت نباتات و  
فوائد آن میاست بجای آوردن است، حکیم فردوسی فرماید:  
سر و تن بشوئیم برسم بدست چنان چون بود مرد یزدان پرست  
نگاه کنید به (بستهها) از صفحه ۵۵۶ تا ۵۶۰ .



فیثاغورس - از عالم دیگر و مافوق آفتاب  
سخنانی شنیده ام .

آزوناس - آنان که دخول در اعماق آسمانها را  
برای یافتن يك وجود عظیم الشان بسیار زیبا و  
نیکوتر از آفتاب لازم می‌شمارند بهتر آنکه او را با  
نشان بدهند ، درین سرای کهن دیر بماندیم و او را  
شناختن نتوانستیم ، اکنون که ما را توانائی ورود  
به پیشگاه جبروتش نیست چه شود اگر وی بر ما  
منت کزارد و نزد ما آید ، آشکارا می‌گوئیم که در  
طبیعت جز طبیعت چیزی نمی‌بینیم و نمی‌پرستیم ،  
آفتاب اعجوبه آفرینش و توانا ترین سیارات و خیر  
خواهترین ستار گدانت ، بها بگویند بجای آن چه

توانیم گذاشت ؟ اگر مردم از تصویری دلپذیر که  
نقطه انکاء افکار و عقایدشان است دست برندارند  
برای استقرار جهان چه اهرمی نیرومندتر از آفتاب  
توان یافت ؟ آن را که در نوع خود یگانه است و  
همال و همتا ندارد از چه روی همکاری چند باید  
داد ؟ آتشی که در معابد میافروزند هرگز با وی  
برابری نتواند کرد ، از او نشئت کرده و معلول آن  
علت است .

بها بگویند کدام دست آفتاب را بسقف آسمانها  
بسته است ، پیدا است که ماه نور خود را از آفتاب  
میگیرد ، سرچشمه فروغ آفتاب از کجاست ؟ دانایان  
پرده ازین راز برگیرند ، چشمانی که بروشنائی روز



خو گرفته اند جز وضوح و صراحت چیزی را  
تصدیق نتوانند کرد، جهانیان از امواج نور خورشید  
که بر آنان میریزد سیراب میشوند، اجبار انسان  
برها کردن آئین اقتضا میکند او را روش روشن  
بیاموزند و تنها راستی جانشین آن تواند شد، کیش  
آفتاب پرستی بهمه جا خواهد رسید و تاهمهر در طارم  
نیلگون پرتو افکن است پایدار خواهد بود چه جز  
بینائی بهیچ چیز محتاج نیست، این امر معنوی  
لا یرال تفرعات بیدشمار دارد، تخیلات را قوت  
میدهد، دواعی جاه طلبان را فراهم میسازد، انسان  
بی آرایش بحسن اعجاب اکتفا میکند.

فیثاغورس - از يك روح دارای دو مظهر مخالف

و دو صورت متباین با من گفتگو کرده اند.  
آزوناس - بی شبهه برای عالم نیز دو اصل و دو  
مصدر اندیشیده اند<sup>(۱)</sup>.  
فیثاغورس - میگویند این عقیده اصل خیر و  
شر را تفسیر میکند و لزوم نزاع دائم را میان اختیار  
و اشرار بثبوت میرساند.

۱ - مقصود طریقه ثنویة (Dualisme) است که مبده موجودات را  
بر دو اصل متضاد مقرر میدارد مانند نور و ظلمت، یزدان و اهرمن،  
خیر و شر، صلاح و فساد، رجوع کنید بکتاب (الملل والنحل) شهرستانی.  
دکتر هوگت Dr. Haug از علماء متبحر لفت سانسکریت مینویسد. از  
زمان پس قدیم این نکته دقت و تأمل فلاسفه و دانشمندان را بخود جلب  
کرده که اینهمه قبايح و بدیها وزشتیها که در جهانست چگونه با دادگری  
خداوند متناسب و سزاوار آفرینش تواند بود، زرتشت پیغمبر پس از  
انتخاب آفریننده یکتا و تجزیه ناپذیر، این سر مبهم را با فلسفه ضدین  
حل نمود. این دو قوه متضاد سبب اصلی جنبش و تغییرات در سراسر  
موجوداتست. این دو قوه در اوستا (سپنتامینو) قوه نیک و (انکره مینو)  
قوه بدی یا اهورامزدا و اهرمن نامیده شده است.



آزوناس - ما جز روابط حتمیه علت و معلول چیزی  
 نمیشناسیم ، باشخاص ساده که رأی ما را میپرسند  
 میگوئیم هنگامی که آفتاب در روزهای بسیار گرم  
 میسوزاند و خشک میکند اهریمن بد سگال نیست  
 و گاهی که در موسم بهار قوه نامیه را تربیت  
 کرده به تولید منافع و ارزاق مشغول میشود فرشته  
 نیکخواه نیست ، کار کردن را از آفتاب بیاموزید ،  
 در جوانی تند و چالاک و در کهنات حازم و معتدل  
 باشید ، تأثیر کائنات و جنبش مألوف آن را پیروی  
 کنید ، مثل مصلحین باصلاح طبیعت مپردازید و  
 مانند ارباب کبر و غرور در نظام مقرر جهان  
 مداخلت روا مدارید ، دو طریقه یاد و اصل هیچ

نیست مگر تمایل فطری به لذائد و گریز ذاتی از  
 آلام و متاعب ، دبده جلال و شکوهمندی شوش  
 و انجباتان ماد و بابل و استخر و جاهای دیگر از  
 همین منشأ برخاسته ، مللی که از دیدن این مناظر  
 بخیرگی انظار دچار میگرددند از دلایل قدیمه ما  
 که با فهم و ادراکشان متناسب بوده و با احوال  
 کنونی آنان سازش ندارد اعراض میکنند ، قانونهای  
 تازه مذهب و سیاست بر این پایه افراشته میشود  
 اما نیکبختی خلق روی بفرونی نمیگذارد و معمار  
 جسور این بنای بی بنیاد از خدایان بشمار میآید ،  
 موجد این آئین برآستی برآورده خواب و  
 خیالست ، ما در اینجا خود را بمطالعه حوادث و



محسوسات که از برابر چشم ما میگذرد محدود داشته ایم و بدیگر کارها نمی پردازیم .  
یکروز پس از ورود من همه اهالی پیش از اشتغال بامور روزانه از سپیده دم نزد من آمدند تا پرستش معتاد خود را بخورشید طالع تقدیم کنند .

در رسوم مذهب که بجا میآورند افکار و اوهام ناپسند را راه نیست ، خوراک مخصوص این روز را با خود آورده بخانواده ها قسمت میکنند و این عبارتست از برنج و حبوبات و شیر و شراب و گل و میوه و خرما و انار . خوردنیها با نباتات معطر آراسته و هر خانواده از میوه ها توده های

مخروطی در برابر خود ساخته ، مغان با زنان و کودکان خویش در مرکز این جمع جای میگیرند ، همه ایستاده اند ، مؤبد مؤبدان در جامه آتشین رنگ و تنی چند از پیشوایان در البسه زنگارگون سرودی میخوانند مشتمل بر هفت بند ، حضار بند هفتم را تکرار میکنند ، هنگام ظهور خورشید در کوره برداری که ماری گرد آن حلقه زده این تغنی شروع میشود ، حاضرین بدانگونه میایستند که نخستین شعاع آفتاب بر سر هر يك بتابد ، همه دست راست بدهان می نهند و چند دقیقه بسکوت دینی سپری میگردد ، این است آداب پرستش آفتاب ، مغها بنام جمعیت بدر یافت نو باوه میوه ها که نذر



خورشید است مبادرت میکنند، هر خانواده بخشی از آن جدا کرده بدست مغ میدهد، اینان آنچه را میگیرند در سبدها نهاده بعنوان نیاز آفتاب فروزان بکسان خویش می سپارند.

بعضی عیدهای خاص نیز هست که در ازمنه نجومی واقع میشود، مانند اوقات ماههای نو، انقلاب صیفی و شتوی، اعتدال ربیعی و خریفی، خسوف و کسوف، عبور ستاره دنباله دار. آزوناس نزد من آمد و پرسید آیا بندگی ما با عقاید ما مطابق است؟ تصور میکنم طبیعی تر ازین یافت نشود، چه چیز را سزاوار کاهش و افزایش میدانی؟ ما بسالوسی خود را از دیگران برتر

تمی شماریم، همان خوراکیها در سفره های مانهاده است، روی زمین می نشینیم همانجا غذا میخوریم و میخوابیم، نسبت با این ملت نجیب اندکی قانع و کم خوراکیم، کمتر خسته میشویم و در اثناء يك سال سه بار به دشت فرود آمده پیمان خود را با آنها تجدید میکنیم.

ما بدریوزه گیری الطاف و تفضلات بدر بار پادشاهان نمیرویم، گاهی که بقصور سلاطین پای نهاده ایم نیازمند دیدار ما بوده اند، سادگی مفرط آئین ما با ترقی صنایع مساعد نیست، کسانی که جز آفتاب خدایان دیگر میپرستند اگر بخوانند تصور خویش را ممثل بدارند از قلم مجسمه ساز



استمداد می کنند او نیز چهره ای بوجود می آورد،  
تمثال خدای ماهیان خدای ماست، آفتاب هر بامداد  
بر این حرم یعنی بر این کوه که کرسی شایسته اوست  
میتابد، عظمت و احتشامش چنانست که بزرگترین  
صنعتگرها اگر بیکجای گرد آیند نظیر آن را  
توانند ساخت.

در این بلندی شاید از همه فواید بهره مند  
نمی شویم، اشخاص سیاست شناس که زمام امور را  
بدست گرفته اند در میان مغان بسیارند، پادشاهان  
برای احراز اعتبار ملت با آنان مشورت میکنند و  
مفاوضات دارند، خویشان را شاگردان مامیدانند  
این شأن و شرف ما را نمیفریبد، خود پسندیهایی

هولناک را بدلیران و امیگذاریم.  
مذاهب جدید و مؤسین آنها بورطه نیستی  
فرو میروند و آفتاب زنده جاوید است، طبیعت  
و آفتاب در ما فوق عالی ترین خرد و ادراک بشر  
جای دارد، همه حقایق عظیمه مکشوف نیست، نیکو  
تر آنکه زندگانی را بجستجوی آن صرف کنیم، همه  
اشتباهات بزرگ نابود نشده خوشتر آنکه با نعدام  
آن از روی زمین همت گماریم، افزودن خرافات  
بعقاید قدیمه بجای اجتناب از آن.... حکیم فرزانه  
تب کسی که کاخ اقبال خود را از این عناصر میسازد  
توصیف او را بتو باز میگذارم.

روزگاریست کسانی روی این کوه نزدیک محفلی



ساخته نام مارا بر خود نهاده و جامه مارا پوشیده  
 بوسائلی که ما از آن محترزم عامه را بسوی خود میکشند،  
 آنجا دو مخزن تمام ناشدنی باد و باران مییابند  
 و میخواهند برای مزارع بذر افشاند و بارور  
 شدن درختان میوه خود حق آب و هوا خریداری  
 کنند، اما این معاملات بسیار گران تمام میشود، آنجا  
 مردمانی هستند که در هوا پرواز کرده و بر بساط ابر  
 راه میروند، هنگامی که گرسنه اند باشارت آنان  
 خوانهای متحرک پر از خوراکیهای گوارا برایشان  
 مهیا میگردد، آنجا مجسمه ها از جای برخاسته کمر  
 خدمت بر میان می بندند.

ناگزیر هر تنیدی را استی و سکوتی در پی است،

مصلح نمیتواند مفسد این کار را پیش بینی کند،  
 در این تنیدی بر ضد چیزی که با آن مقاومت آغازد  
 خشونتی خواهد بود، همینکه عقل بخاموشی و  
 سرگشتگی دچار گشت تعصب بجای آن خواهد  
 نشست، چرا برای برتری و مباحث سودمند و  
 ریاضیات کار نکنیم؟ در صورتیکه از تاریخ انسان  
 و چگونگی آفرینش آگاه نیستند چرا این همه از  
 خدایان و نژاد و نسب خدایان سخن میگویند.

فیثاغورس - مصلح از می بحصول مقصود خود

امیدوار است.

آزوناس - اگر خود خواه نبود و نزدیکی روزهای

سعادت مند را که فرشته بر اهرمن چیره میشود مقصد



خویش قرار میداد....

در استخر ترا گفته اند قصور پیرایه بخش آنجا را  
کوروش ساخته ، اما سخن راست این است که آنها را  
ترمیم کرده است ، وقتی که در باب چیزهای مرئی  
و معلوم انسان را بفریبند در حق اشیائی که از منطقه  
نظر ما بیرونست چه خواهند گفت ، استخر از بابل  
قدیمتر نیست و از آن هنرمند ترست ، همینکه دانسته  
شد بلندترین روز تابستان دو برابر کوتاهترین روز  
زمستانست در میان انساب خدایان و افکار باطله  
چرا مستغرق باید بود ؛ در حالتیکه آفتاب برای  
روشنائی و حاصلخیزی ایران يك روز از دیدار آن  
غافل نیست ، دو فرشته بنگاهبانی هر روز گماشتن

چه لزوم دارد ؛ کافی نیست که به نوروز اکتفاء  
کنند و سال بعلامت برج حمل که نقطه اعتدال بهار  
است آغاز شود ؛

فیثاغورس - عامه ذوق اشياء بسیطه را گم کرده  
به زوائد زندگی خو گرفته اند .

آزوناس - باید آنها را دو باره بسوی سادگی باز  
آورد ، آفتاب نگارنده دایره نورانی روزها و  
چندان تواناست که سر و شس سرپرست آن تواند بود ،  
سیصد و شصت و پنج فرشته خیر و همینقدر فرشته  
شر که هر يك آئین خاص و دعاها و نمازها و خورشها  
و پوششها و اندیشه ها دارند ، این مقررات برای  
فرمانبرداری ملت و حاکی از درویشی و مسکنت است ،



ما در طریقت خویش این سرمشق ناستوده را بکسی  
نیاموخته ایم و برخود میداییم که احادیث و مطالب  
دیرین آئین خود را بی پیرایه و در سادگی روز  
نخست نگاهداشته ایم، ممکن است عده طرفداران  
ما روی بنقصان گزارد لکن برای فزونی آن بترویج  
سخنان سخیف اقدام نمیکنیم، در حالتیکه از آفتاب  
یاری میجوئیم در مقام مقاومت با اصحاب مذاهب  
و طریقه دو گانه و هفتصد و بیست و پنج فرشته آنها  
خود را نیرومند میدانیم، جز طبیعت که آفتاب چشم  
جهان بین آنست و نگاهش بر انسانهای بد و نیک  
یکسانست قدرتی برتر و بالا تر شناخته ایم، ما ازینکه  
چهار فرشته برای اداره فصول چهار گانه و جهات

اربعة عالم و بیست و چهار فرشته زیر دست برای  
مراقبت ساعات روز و شب فرض کرده این  
فرشتگان را انباز او قرار بدهیم خود داری میکنیم.  
فیثاغورس - در صورتی که از سالوسی و گرافه  
گوئی پرهیز کنید سودی نخواهید برد، مردم  
شمارا ترك میکنند، درین کوه تنها مانند گیاه مفید  
که در بیابان گل میکند زندگی بی نام و نشان  
خواهید داشت.

آزوناس - حکیم فرزانه اگر باین خیال آمده ای  
که هشتاد گونه آزمونهای سخت آئین میثرا را  
مشاهده کنی بی درنگ باز گرد، نزد ما اسرار و  
معجزات یافت نمیشود.



فیثاغورس - من به تجسس این چیزها نیامده‌ام  
بهترین سالهای عمر خود را به تفتیش منابع نخستین  
راستی و استقصاء حقایق وقف کرده‌ام تا براد و بوم  
خویش تهیدست باز نگردم ، بجای رجعت بر آن  
سرم که پیشتر رفته بر دائرة آگاهی خود بیفزایم ،  
از شما خواستارم مرا یاری کنید و بگوئید بھند  
چگونه میتوان رفت ؟ بی شبهه مر تاضین هندوستان  
بیگانه‌ای را که طرف توجه مغاف است بخوبی  
خواهند پذیرفت .

آزوناس - اگر چند هفته صبر کنید بیش از آنچه  
دلخواه شماست میتوانیم مقصود را انجام دهیم ،  
سالهاست اکباتان ایران با رابطه دانش و عرفان

بحکماء و فرزندگان آن سامان پیوسته است ، مسافت  
طولانی است اما هندوستان و ایران از یکدیگر  
جدا نیست ، تنی چند از کسان ما بھند میروند تا  
براهمه رود گنگ را از انقلابی که آبهای آرام فرات  
و دجله را شورانده است آگهی بخشند ، تکلیف  
میکنم با ایشان بروید .

زمانی موافق تر ازین یافت نمیشد ، تکلیف  
آزوناس را پذیرفتم .



# تاریخچه نادر شاه

تألیف

و . مینورسکی

( پاریس ۱۹۳۴ )

با ۱ گراف

ترجمه

آقای رشید یاسمی

استاد تاریخ در دانشکده علوم و ادبیات و دانشکده معقول و منقول

از نشریات گنجینه معارف

تهران - مطبعه مجلس

۱۳۱۳





## بنام خداوند بخشنده مهربان

در اواخر سال ۱۳۰۲ موقعی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلد الله ملک زمامدار امور ریاست وزراء و آقای سلیمان میرزا وزیر معارف بودند برای مساعدت با نشر معارف بامر و اشاره مقام ریاست وزراء هیئتی مرکب از ده نفر باسم کمیسیون معارف از آقایانیکه اسامی آنها در صفحه مقابل ذکر میشود معین و منتخب شد تا در این امر تبادل نظر نموده اقدامی را که مفید و لازم میدانند بکنند. هیئت مزبور پس از مطالعات لازمه نظامنامه ای نوشت که بامضاء مقام ریاست وزراء رسید و اجرا شد.

کمیسیون مقتضی دانست بطوریکه در نظامنامه مقرر است اعانه هائی جمع آوری کند و آنرا در امور معارف عام المنفعه بطور الهم فالاهم بترتیبی که کمیسیون بنسبت وجوه جمع آوری شده مقتضی بداند صرف نماید. برای مقاصد فوق در ابتدای کار مبلغ هشتاد و نه هزار و هفتصد و سی ریال و پنجاه دینار اعانه جمع آوری گردید و مطابق نظامنامه در بنک گذاشته شد تا در موقع لازم بترتیب مقرر بمصرف برسد. کمیسیون قبلاً در نظر گرفت وسائل تألیف و ترجمه بعضی از کتب مفید که قابل استفاده محصلین مدارس و سایرین باشد فراهم و از محل اعانه جمع آوری بطبع رسانیده منتشر نماید. کتبی که تا کنون از طرف کمیسیون تألیف و ترجمه شده و بطبع رسیده بقرار ذیل است:

- ۱ - کتاب الفباء تألیف آقای حاج مهدیقلی خان هدایت؛
- ۲ - کتاب قرائت برای سال اول مدارس؛
- ۳ - کتاب رهنمای آموزگاران؛
- ۴ - کتاب اصول تعلیم و تربیت ترجمه و تألیف آقای میرزا عیسی خان صدیق؛
- ۵ - تاریخ ملل شرق و یونان؛
- ۶ - تاریخ روم؛

۷ - تاریخ قرون وسطی؛

۸ - تاریخ قرون جدید؛

۹ - تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امیر اطوری ناپلئون؛

۱۰ - تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت اول در دو جلد

۱۱ - تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت دوم

اینک تاریخ مختصر نادر شاه که نسخه مطبوع آن بموقع انتشار گذاشته میشود. دوازدهمین کتاب از دوره نشریات کمیسیون معارف است.

اعضاء کمیسیون از اینکه در مرحله توسعه اطلاعات و تهذیب افکار قدیمی چند پیشرفته و در نتیجه جدیت متمادی خدماتی انجام داده اند بسی خشنود بوده و امیدوارند در آتی نیز بنشر کتب نافع موافق شوند و حتی الامکان بترتیب مؤثر و سودمندی که در نظر دارند وسایل استفاده را فراهم آورند.

رئیس کمیسیون معارف

محمود علامیر (احتشام السلطنه)

اسامی اعضاء اولیه کمیسیون معارف بترتیب حروف تهجی نام خانوادگی آقایان:

آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی	آقای سلیمان میرزا اسکندری
آقای حاج میرزا احمدخان علامیر (احتشام السلطنه)	مرحوم میرزا احمدخان میر (مخبر الدوله)
آقای دکتر محمدخان مصدق (مصدق السلطنه)	آقای میرزا حسنخان پیرنیا (مشیر الدوله)
مرحوم میرزا اسماعیلخان مرتضائی (ممتاز الملك)	آقای میرزا حسینخان پیرنیا (مؤمن الملك)
آقای حاج مهدیقلیخان هدایت (مخبر السلطنه)	آقای میرزا سید محمدخان تدین

اسامی اعضاء فعلی کمیسیون معارف بترتیب فوق

آقای سلیمان میرزا اسکندری	آقای میرزا احمدخان سعیدی
آقای میرزا یوسفخان اعتصامی (اعتصام الملك)	آقای ارباب کیخسرو شاهرخ
آقای میرزا حسنخان پیرنیا (مشیر الدوله)	آقای حاج میرزا احمد و دختان علامیر (احتشام السلطنه)
آقای سید محمدخان حجازی	آقای حاج مهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه)
آقای میرزا ابراهیم خان حکیمی (حکیم الملك)	آقای رضاقلی خان هدایت (تیر الملك)

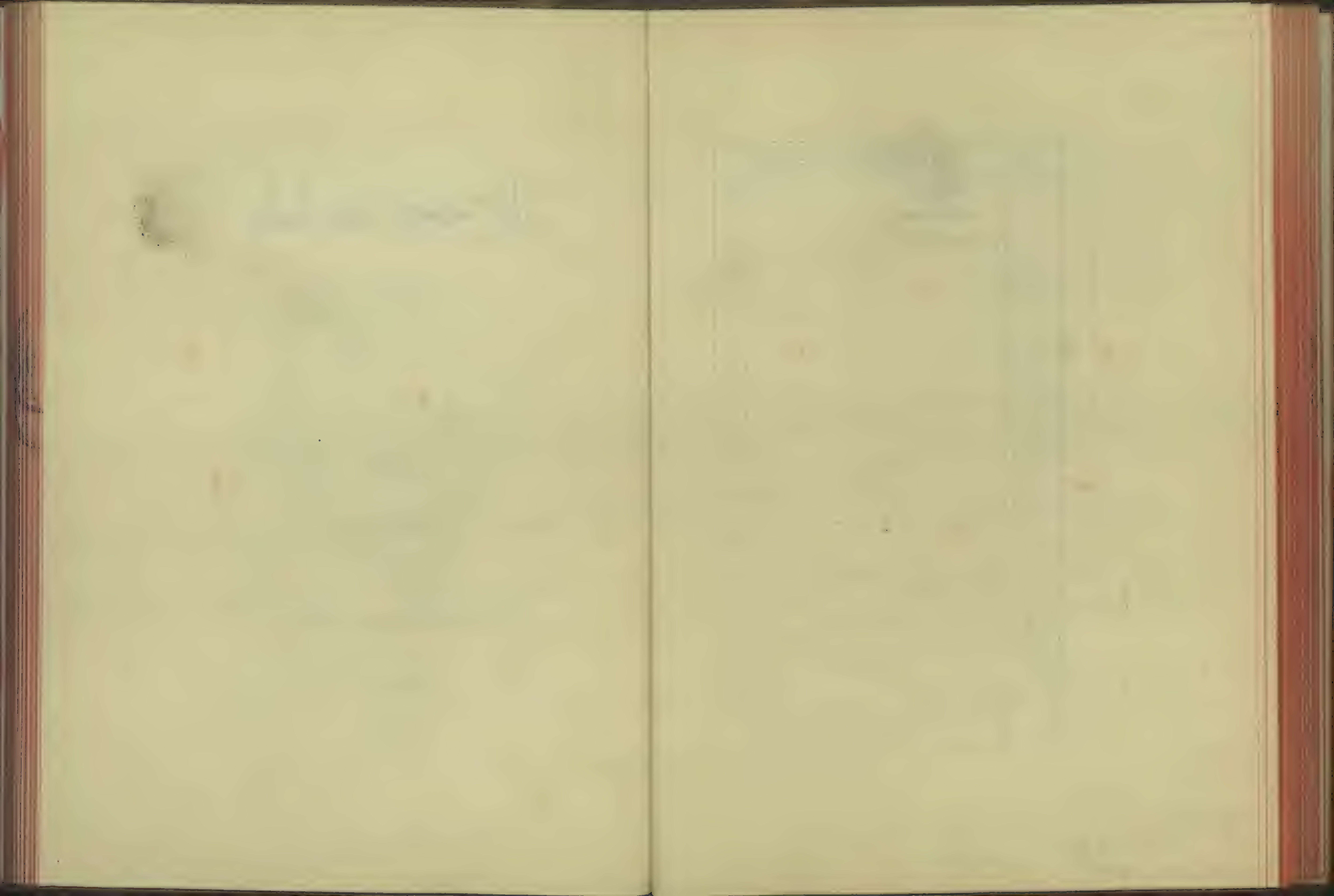
حاصلات فروش کتب مشروحه فوق بمصارف تألیف و ترجمه و طبع کتب سودمند دیگر خواهد رسید.



صفحه	فهرست مندرجات تاریخچه نادر
۲	عقاید
۵	دیباجة مؤلف
۸	تاریخچه نادر شاه
۱۱	جنگ با ملك محمود سیستانی
۱۵	جنگ با طایفه ابدالی
۱۷	تصرف ایالات ساحل بحر خزر
۱۸	تسلط اللهیار خان درهرات
۱۹	عاقبت کار طوایف غلیزائی
۲۳	نادر در نواحی شمال غربی ایران
۲۴	عثمانیان خاك ایران را ترك میگویند
۲۵	شورش ابدالی ها
۲۸	ناکامیابی شاه طهماسب ثانی
۳۱	خلع شاه طهماسب ثانی
۳۵	مجاربه با عثمانیان
۴۲	طغیان محمود بلوچ
۴۴	فتوحات نادر در ماوراء قفقاز
۵۰	جنگ ایروان
۵۲	عزیمت نادر بداغستان
۵۴	انتخاب نادر بیادشاهی ایران در مغان
۵۸	لشکر کشی بقندهار
۶۲	لشکر کشی بهندوستان
۷۵	یورش بیخارا
۷۹	فتح خوارزم
۸۳	تنبیه چار
۸۴	سوء قصد به نادر
۸۶	لشکر کشی بداغستان

صفحه	فهرست مندرجات تاریخچه نادر
۹۱	شورشها
۹۲	لشکر کشی بعراق عرب
۹۵	انجمن دینی
۹۷	شورش در شروان
۹۸	فته در فارس
۱۰۰	شورش قاجاریه
۱۰۱	خروج صفی میرزای مجعول در فارس
۱۰۳	آخرین لشکر کشی بداغستان
۱۰۴	آخرین محاربه با عثمانی
۱۰۹	مصالحه با عثمانی
۱۱۲	تغییر احوال و اخلاق نادر
۱۱۴	شورش در سیستان
۱۱۵	قتل نادر
	ضمیمه اول
۱۱۸	مسائل مذهبی
	ضمیمه دوم
۱۲۲	ابنه نادر
	ضمیمه سوم
۱۲۴	فهرست منابع
	ضمیمه چهارم
۱۳۳	تاریخ محمد کاظم
	فهرست گراور
۴	تصویر نادر







# تاریخچه نادرشاه

تألیف

و . مینورسکی

(پاریس ۱۹۳۴)

ترجمه

رشید یاسمی

استاد تاریخ در دانشگاه طهران

از نشریات کمیسیون معارف

دی ۱۳۱۳

مطبعه مجلس



## مقدمه

دانشمند محترم آقای ولادیمیر مینورسکی که سالها در تهران ساکن و در ولایات ایران مسافر بوده اند سالی چند است در پاریس و لندن مشغول تحقیقات عمیقه در باب تاریخ و جغرافیای ایران گشته در دایرة المعارف اسلامی مقالات مفیده منتشر کرده اند. در این اواخر دانشگاه لندن ایشان را بسمت معلمی ادبیات فارسی برگزیده است

یکی از مؤلفات ایشان تاریخچه نادری است که قبلاً برای درج در دایرة المعارف سابق الذکر تهیّه نموده و بسبب تفصیل فقط ملخص آنرا در آن کتاب درج و اینک صورت اصلی آنرا بزبان فرانسه در سلسله انتشارات انجمن تنبّهات آثار و صنایع ایران در پاریس بطبع رسانیده اند.

اگرچه اکثر مندرجات این کتاب در تواریخ موجوده فارسی مذکور است ولی از آنجا که مؤلف محترم در تنقیح

مطالب و تصحیح وقایع رنجی بسیار کشیده کتب فارسی را با مقایسه با سفرنامه ها و تواریخ اصلاح کرده و مخصوصاً در تطبیق ایام و شهر و سنین دقتی کافی مبذول داشته اند. نگارنده ترجمه آنرا برای استفاده محصلین تاریخ لازم دید. علاوه بر یادداشت های مفید پای صفحه فهرستی که مؤلف از کتب مربوطه بتاریخ نادری خاصه منابع روسی و گرجی و ارمنی ترتیب داده اند شایان تمجید است.

چون برای خوانندگان فارسی بعضی توضیحات لازم بود گاهی عبارتی یا کلمه ای محض تبیین و توضیح افزوده شد امید است که بر فواید کتاب بیفزاید.

برای اینکه اسامی مؤلفین و کتبی که در فهرست آورده شده در تبدیل بخط فارسی مشکوک و مشتبه نشود قسمتی از آن فهرست را عیناً ملحق نمود.

تهران ۲۰ دی ۱۳۱۳

رشید یاسمی





این تصویر از نسخه فرانسه شماره (۲۴۲۱۹) کتابخانه ملی  
پاریس برداشته شد

## دیباچه مؤلف

این کتابچه صورت نخستین يك مقاله ای است که برای درج  
در دائرة المعارف اسلامی نوشته بودم، اقرار میکنم که خیلی  
بیش از حدی است که برای ترجمه احوال نادر شاه در آن  
کتاب بزرگ بین المللی معین شده بود و از این رونگارنده  
بتلخیص آن پرداخته و قریب يك ثلث مندرجات آن را در  
دایرة المعارف منتشر کردم، تلخیص مذکور موجب حذف  
نکات اساسی چندی شد که برای تهیه آن زحمت بسیار کشیده  
شده بود، پس از انجمن تتبعات آثار و صنایع ایران اظهار تشکر  
میکنم که تمام مقاله را در صورت اصلی و بقسمی که از زیر  
قلم من خارج شده است جزء سلسله اشعارات خود قرار دادند،  
با وجود اینکه تفصیلاتی در این کتابچه وارد شده است باز هم  
بعض خوانندگان اثر اجمال و ایجاز نخستین را در آن دیده  
و آنرا قدری خشك خواهند یافت. باید اعتراف کرد که  
اطلاعات ما از تاریخ ایران هنوز بسیار ناقص است، مطالعاتی



که تا کنون شده است کاملاً بر اساس مأخذهای موجوده استوار نیست؛ وقایع را بخوبی غربال نکرده، سنوات و اسامی را از غبار اشتباه خارج نساخته اند. در مورد تاریخ نادرشاه مخصوصاً مهمترین منابع تا کنون ترجمه تاریخ نادری بوده است که در سال ۱۷۷۰ ترجمه شده و امروز بکلی از اعتبار افتاده است (رجوع شود بفهرست کتب)؛ از این رو نگارنده در هر حال باصل منابع رجوع کرده و اساس تحقیقات آتیه را استوار کرده است.

بنیان تحقیق را بر اصل تاریخ نادری قرار داده و از مأخذ فرعی دیگر مطالب را کامل کرده ام. متأسف هستم که تاریخ محمدکاظم را در دست نداشته ام (رجوع شود بیاد داشت آخر این کتابچه) نسبت بنمایج وقایع آن زمان و تأثیرات عمومی آنها هم با کمال احتیاط پیش رفته ام، در پایان این مختصر فهرستی از کتب مربوط بتاریخ نادر را که تا حدی کامل و حاوی تجارب شخص نگارنده است درج میکنم که مخصوصاً برای اشخاصی که دور

از کتابخانه های بزرگ هستند مفید واقع شود. این مختصر فقط بمنزله اسباب کاری است و امیدوارم رساله دکتری که اکنون در دانشگاه لندن در دست تهیه است و این جانب در کمال سرور مراقب پیشرفت آن هستم ما را موفق کند که پیشتر از بیج و خم های سرگذشت آن جهانکشای بزرگ آگاه شویم. شاید بنظر بعض اشخاص طرز نگارشی که در اسماء اعلام شرقی با حروف لاتینی گرفته ام تا اندازه ای تازگی داشته باشد؛ من در نوشتن این اسامی سعی کرده ام بساده ترین شکلی از عهده برآیم شاید بعضی از آنها در تلفظ محلی مختصری فرق داشته باشد ولی در نگارش اعلام سایر ملل اسلامی قدری احتیاط کرده ام مثلاً کلمه محمد را در فارسی باین صورت و در ترکی میخید بکسر میم و سکون حاء و کسر میم ثانی نوشته ام. بعلاوه مسئله طرز نوشتن اعلام شرقی بخط لاتینی برای خوانندگان این کتابچه چندان مهم نخواهد بود.

پاریس ۱۴ آوریل ۱۹۳۴



## تاریخچه نادر شاه

مؤسس سلسله افشار در محرم ۱۱۰۰ (۲۲ نوامبر ۱۶۸۸) متولد و در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ (۹ فوریه ۱۷۳۶) جالس سریر پادشاهی و در شب یازدهم جمادی الثانیه ۱۱۶۰ (۲۰ ژوئن ۱۷۴۷) مقتول شد.

بنابر قول رشیدالدین<sup>(۱)</sup> طایفه اوشاریکی دودمان او از «اقوام انراک صحرانشین» و جزء میمنه سپاه اغوز خان بوده است. صاحب تاریخ نادر قوم افشار را ترکمان میخواند. معروف است که از بیم مغول طایفه افشار ترکستان را ترک کرده و در آذربایجان

۱- چاپ بریزین Trudi V.O.R.A.O. ۱۸۶۱، جلد هفتم، صفحه ۷.

استقرار یافته اند شاه اسمعیل شعبه ای از این قوم را بخراسان شمالی کوچانده و در سرچشمه میاب کوبکان از مضافات ایورد ساکن کرد. قشلاق آنها در حوالی دستگرد و درگز بود، نادر بشعبه قرقلو افشار انتساب داشت، زبان مادری نادر طبعاً ترکی بود و باین زبان با پادشاه هند و جاثلیق ارمنستان مکالمه میکرد.

نادر در دستگرد تولد یافت و بعد در آنجا بنائی بنام مولود گاه ساخته شد<sup>(۱)</sup>. خانواده نادر چنان فقیر و گمنام بود که مورخ او در این باب بهمین عبارت اکتفاء میکند که «گوهر شاهوار را نازش بآب و رنگ ذاتی خود است نه بصلب معدن». پدرش امامقلی

۱- عکس کوبکان در تاریخ سایکس مندرج است، جلد ثانی ۲۴۸.



نام داشت، نادر نخست با اسم جدش نذرقلی نام یافت  
( خادم نذر ) و در زمان شاه طهماسب موسوم به  
طهماسب قلی شد<sup>(۱)</sup>. پس از تاجگذاری همان اسم  
نخستین خود را با قدری تغییر گرفت و نادر ( بمعنی  
کمیاب ) نام یافت.

نادر در ایام جوانی<sup>(۲)</sup> در منازعات بیشماری که  
با ترکمانان و کردان چمشکرتک خبوشان ( قوچان )  
و ازبکان و تاتار مرو و افشار هم قبیله خود کرد بدلاوری

۱ - این اسم با طهماسب قلی جایز اشتباه نشود.

۲ - از دوره جوانی نادر روایاتی که کم و بیش دست خیال در آن کار  
کرده منقول است در کتب اوتر Otter و مانوی Hanway و ژان تیل  
Jentil و غیره. از این حکایات بسیار میتوان یافت. ظاهراً مطالب  
مهمی در جلد اول تاریخ محمد کاظم که اکنون مفقود است مندرج  
بوده است.

و بهادری معروف شد. اصحاب او از افشار و کردان  
در گز و ابیورد بودند که با او خویشی داشتند ( صفویه  
آنانرا برای سرحد داری در این نقطه گذاشته بودند ).  
از طایفه جلایر هم سیصد چهار صد نفر بسر کردگی  
طهماسب قلی و کیل بانادر همراهی میکردند. موقع متبن  
و مکان منبع قلعه کلات هم که در آینده حصن حصین  
نادر گردید ممد پیشرفت او شد.

جنگ با ملک در حدود ۱۷۲۳ هنگام بروز  
محمود سیستانی هرج و مرجی که پس از فتنه افغان

رخ داد<sup>(۱)</sup> مشهد بتصرف ملک محمود آمد که حکومت

۱ - غلزائی یا قلزائی ( یا بقول میرزا مهدیخان غلیجائی ) ( غلجه )  
در اصفهان بودند و ابدالی ها در هرات.



تون داشت و نسب خود را پیادشاهان صفاری بلکه  
 بشاهنشاهان کیان میرسانید . ملك محمود میان اقوام  
 ترك و كُرد خلاف انداخت و هنگامی که شاه طهماسب  
 از آذربایجان سردار خود درضاقلی خان را مأمور دفع ملك  
 محمود کرد میان او و نادر منازعه شروع شده بود .  
 ابتداء نادر چندان کمکی بقزلباشها نکرد و بایبورد  
 رفت اما چون ملك محمود نیشابور را تصرف کرد نادر  
 مجدداً بجنگ او کمر بست و در این مصاف غلبه با  
 محمود سیستانی شد و بضرب سکه و ساختن تاج  
 سلطنت پرداخت .

چندی نادر بسرکوبی یاغیان افشار ( ساکن قلعه

غورخان یا قوزغان<sup>(۱)</sup> و تاتار اطراف مرو همت  
 گماشت ، دائماً بر قوای نادر افروخته میشد زیرا که پس از  
 هر فتحی قبایل مغلوب را در میان طوایف تابعه خود جای  
 میداد و مردان آنها را در لشکر خود داخل میکرد .  
 در این وقت شاه طهماسب از پیش ترکان و افغانیان  
 گریخته خود را بمازندران رسانید و ملك محمود از  
 جوین عازم بود که بیک حمله او را از پای در آورد . شاه  
 طهماسب بمیر الممالك<sup>(۲)</sup> از ارکان دربار خود را نزد نادر  
 فرستاد ظاهراً مذاکراتی که کردند در قتل فتحعلی خان  
 قاجار سردار پادشاه که نادر طبعاً آرزوی مقام او را

۱ - در بعض نسخ قوزغان مینویسند یا زاء ( مترجم ) .

۲ - حسنعلی بیک ( مترجم ) .



داشت بی تأثیر نبوده است. فتحعلی خان را به نادر تسلیم کردند و در ۱۴ صفر ۱۱۳۹ (۲ اکتبر ۱۷۲۶) در خیمه اش «باشتاباه و فریب» مقتول شد. ازین تاریخ نادر بحلّ مسائل ملك و رتق و فتق امور ملك خراسان مأمور گشت.

نادر در ۲۱ محرم ۱۱۳۹ (۱۸ سپتامبر ۱۷۲۶) لشکر بتسخیر مشهد برده بود. در ۶ ربیع الثانی (۲ دسامبر) شهر مذکور بحیله مستخر شد و ملك محمود از سلطنت کناره گرفت. از این تاریخ نادر مقر خود را در مشهد قرار داد و کسان خود را هم باین شهر آورد و گنبد مطهر رضوی را تذهیب کرد.

از آن جائیکه نادر بهیچوجه در صدد استمالت و

دلجوئی شاه بر نمیآمد شاه بخبوشان رفته نامه هائی بطوایف نوشته نادر را بخیان متهم کرد<sup>(۱)</sup>. نادر شاه را در حصار گرفت و بعد از نوروز ۱۱۳۹ (مارس ۱۷۲۷) شاه تسلیم شد، نسبت بصمیمیت او همیشه شکی در میان بود، نادر لازم دید که شورش گردان در گز و خبوشان را خاموش کند و ببهانه همین انقلابات نادر مصمم شد که کار سیستانیان را خاتمه بدهد، پس ملك محمود و بسیاری از بستگان او را شربت هلاك چشانید.

در ذوالحجه ۱۱۳۹ (اوت ۱۷۲۷) جنك با طایفه ابدالی غایت محاربه با افغانان

۱ - آغاز ستیز نادر و شاه طهماسب را مربوط بخواستگاری آنها از دختر سام بيك خبوشانی میدانند (مترجم).



ابدالی در گرفت، طوایف ابدالی در جنوب مشهد  
(سنگان به دادین خواف) بودند، قلعه به دادین مسخر  
شد ولی میان شاه و نادر مجدداً خلاقی ظاهر گشت  
زیرا که شاه اصرار داشت که نادر را باصفهان بفرستد  
اما او میخواست قبلاً دشمنان نزدیک را از میان بردارد  
خاصه ابدالیان را که در هرات بودند. شاه طهماسب  
بی مقدمه قولر آقاسی خود محمد علی خان را مقام  
نیابت سلطنت عراق و آذربایجان داد، چون این کار  
با نظر نادر موافق نمیآمد شاه را بمشهد روانه کرد،  
حملة بافغانها هم دوچار تعطیل و سرکوبی ترکمانان  
صحاری شمال خراسان هم بی نتیجه شد و اگرچه نادر  
تابلخان داغی (نزدیک کراسنودسک) پیشرفت برادرش

ابراهیم خان در نواحی درون (مغرب عشق آباد)  
شکست یافت.

تصرف ایالات  
ساحل بحر خزر  
با وجود این حوزه فتوحات نادر  
روز بروز در توسعه بود. در  
در استرآباد، مازندران حکومت محمد علی خان منحل شد  
و مقدمه قشون نادر پس از تسخیر آن نواحی در  
ایالت طهران با افغانها و درگیلان با روسها مواجه  
گردید. نادر سفیری نزد روسها فرستاده تخلیه ایالات  
شمالی را تقاضا کرد<sup>(۱)</sup> دولت روس نظر بیدی آب  
هوا و کثرت خرج نگاهداری افواج در ولایات ایران

۱ - سواحل بحر خزر در سمت جنوب در بند باضافه ولایت گیلان در  
زمان بطر کبیر، ۱۷۲۲ بتصرف روسها درآمد.



از ۳۰ مارس ۱۷۲۵ تصمیم گرفته بود که تدریجاً  
قوای خود را از ایران خارج کند مشروط بآنکه عثمانیان  
ایالات مذکور را اشغال نکنند و شاه قشون خود را بآن  
نواحی نفرستد (۱).

تسلط اللهیار خان قبل از شروع با اقداماتی در سمت  
در هرات غرب بایستی از جانب شرق  
اطمینان حاصل شود. از قضا میان افغانهای هرات  
خلاف افتاده بود، جماعتی طرفدار اللهیار خان و گروهی  
هواخواه ذوالفقار خان بشمار میآمدند. در ۴ شوال  
۱۱۴۱ (۳ مه ۱۷۲۹) نادر بتربت جام راند و شاه

۱ - بوتکوف (جلد اول ۱۴۱) عده روسهایی را که در مدت ۱۲ سال  
توقف در سواحل بحر خزر قوت شده اند تقریباً ۳۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰  
بحساب آورده است و ازین عده چهل پنجاه هزار نفر جزء افواج نظام بوده اند؛

طهماسب هم از پی او بآنجا رفت و با اینکه طوایف  
افغانی با هم صلح کردند نادر موفق شد که از جانب  
هرات و فراه پیشرفتهائی بکند و بعد از مذاکرات  
ماهرانه افغانها را با طاعت آورد و از روی کمال حسن  
تدبیر نادر اللهیار خان را در هرات بحکومت باقی  
گذاشت، اما طوایفی فارسی زبان مثل جمشیدی و غیره  
در مشهد و جام ساکن کرد و پس از دو ماه لشکر کشی  
بمشهد باز آمد، ۴ ذوالحجه (۱ ژوئیه ۱۷۲۹) (۱).  
عاقبت کار طوایف اشرف غلزنائی (غلجه) چون  
غلزنائی نادر را در نواحی شرق مشغول  
دید بخراسان لشکر کشید ۱۳ محرم ۱۱۴۲ (۸ اوت

۱ - اسناد این مطلب در کتاب سولویف فصل نوزدهم، ص ۶ تا ۱۲  
درج است.



(۱۷۲۹) و سمنان را محاصره کرد و پیش قراول  
 سپاه اوبسرداری سیدال بیسطام رسید. نادر سیدال  
 را منهزم کرد، در ۶ ربیع الاول (۲۹ سپتامبر ۱۷۲۹)  
 جنگ قطمی در کنار رودخانه مهماندوست واقع شد.  
 توپخانه<sup>(۱)</sup> نادر مزرعه جان سپاهیان غلجرائی را درو  
 کرد، پس از این شکست کار افغانها بالقوه ختم شده  
 بود، نادر چون بنظم سپاه توجهی خاص داشت از تعاقب  
 هنریمتیان خود داری کرد ولی تدبیری اندیشید که از  
 سمت قزوین هم افغانها مورد تهدید واقع شدند، بدون  
 فوت وقت نادر عثمانیان را بترك آذربایجان دعوت  
 کرد، نادر رفتاری آمرانه پیش گرفته و با اعمال خود

۱ - میرزا مهدیخان، توپچیان فرنگی نژاد، مینویسد.

سرانه ای که داشت میان او و شاه طهماسب بازهم رنجش  
 پیدا شد.

جنگ دوم بالشکر افغان که حاکم طهران ریاست  
 آن را داشت در سر دره خوار واقع گشت (پیلای  
 کاسپیای) افغانه طهران را کمر کرده باصفهان پناه  
 بردند و سه هزار تن از مشاهیر آن شهر را بشتاب تمام  
 شربت هلاک دادند، نادر از پی فرا رسید و در ۲۰  
 ربیع الثانی (۱۲ نوامبر ۱۷۲۹) در مورچه خورت  
 افغانها را مغلوب کرد و سه روز بعد بیایتخت اصفهان  
 وارد شد، چون خراسان منقلب شده بود نادر مقدمات  
 بازگشت یاران را برای حفظ «وطن غازیان خویش»  
 فراهم آورد، درباریان شاه نیز بر آن بودند که باید



خراسانیان را معاف کرده و کار را بغیر آنان سپرد، اما  
شاه<sup>(۱)</sup> منجی خود را بالتماس نگاهداشت.

در جمادی الثانیه (آخر دسامبر ۱۷۲۹) نادر  
اشرف را در آخرین بار مغلوب کرد، محل جنگ زرقان  
۵ فرسخی شیراز بود، سپاه اشرف پراکنده و منهزم  
گشت و آخر الامر هنگامی که در صدد رسیدن ببلوچستان  
بود رقبای قندهاری او سرش را از تن جدا کردند، نادر  
ایلچی به هندوستان فرستاد که شرح فتوحات او را بیادشاه  
بابری گفته و از وی بخواهد که فراریان افغان را  
در وقتیکه قشون ایران بجانب قندهار خواهد رفت  
بیخاک هند راه ندهند، این نخستین علامت توجه نادر

۱ - شاه در ۸ جمادی الاولی (۲۹ نوامبر ۱۷۲۹) وارد اصفهان شد.

بتصرف نواحی جنوب شرقی بود!

نادر در نواحی شمال از شیراز نادر راه کهگیلویه را  
غربی ایران پیش گرفت، در نوروز ۱۱۴۲

(۱۷۳۰) به باشت رسید و از طریق شوشتر و  
دزفول و خرم آباد وارد بروجرد شد. شاه که از  
پیشرفت نادر سروری تمام داشت تاجی مرصع با عهدنامه  
والی گری خراسان<sup>(۱)</sup> از قندهار تا پول کورپی<sup>(۲)</sup> که  
رأس الحد عراق است، بانضمام مازندران و بند و  
کرمان و سیستان<sup>(۳)</sup> به نادر فرستاد و یکی از خواهران  
خود موسوم به رضیه خانم<sup>(۳)</sup> را باز دواج نادر و خواهر

۱ - در بعض نسخ پول کورپی مینویسند (مترجم).

۲ - علی حزمین ص ۱۸۹ (شیخ محمد حزمین، مترجم).

۳ - این قبیل مواصالت هارا مسلمانان جایز میدانند خاصه که مادر دو  
خواهر جدا باشد، بنا بر قول بوتکف (جلد اول، ص ۱۱۴) دختر شاه  
سلطان حسین که به نادر داده شد قبل از نادر دادم Davdani شاهزاده گرجی.  
بوده و از او پسری دوازده ساله داشته است.



دیگر خود فاطمه سلطان بیگم نام را به رضاقلی میرزا داد .

عثمانیان خاک ایران را ترك میگویند چون عثمانیان جوابی بسفیر ایران نمیدادند نادر نهاوند را تصرف

و ترکان را در ملایر مغلوب کرد، عبدالرحمن پاشا معجلاً همدان را ترك کرد و بسندج رفت، چیزی نگذشت که کرمانشاه هم بدست نادر افتاد .

نادر پس از تنبیه بختیاری ها و درجزینی ها (۱) و ترکمانان کوکلان در اول محرم ۱۱۴۳ ( ۱۷ ژوئیه ۱۷۳۰ ) عنان عزیمت بجانب آذربایجان تافت، در جنوب مراغه بیورت اصلی طایفه خود رسید و ۳ هزار خانوار قرقلو افشار را از آنجا بخراسان کوچ داد .

۱ - سنی های متحد افغانه . درجزین در مشرق همدان است .

عثمانیان از همه جا عقب می نشستند، نادر در ۲۷ محرم ( ۱۲ اوت ) بتبریز وارد شد و عازم بود که بنخجوان و ایروان لشکر بکشد لکن در اول صفر ( ۱۶ اوت ) اخبار ناکواری از مشهد باو رسید و آن خبر هجوم ابدالیان بشهر مشهد بود، نقشه نادر بکلی مبدل گشت و این مصادف بود با حوادثی که در اسلامبول رخ داد و منجر بعزل سلطان احمد ثالث شد (۱) .

شورش ابدالی ها ذوالفقار خان حاکم فراه الهیار خان ابدالی دوست نادر را از هرات رانده و تا پای دیوار مشهد پیش آمده در آنجا ابراهیم

۱ - یکی از علل شورش ناخشنودی ینگجریان از تغییر سیاست عثمانی بود؛ زیرا که ینگجریان در آذربایجان املاکی خریده بودند و بایستی آنها را ترك کنند، رجوع شود بکتاب میرزامهدی خان که در سنوات قدری اشتباه کرده است . رجوع شود بکتاب هامر Hammer فصل ۶۵ .



خان برادر نادر را در ۱۳ محرم ۱۱۴۳ (۲۹ ژوئیه ۱۷۳۰) شکست داده بود. نادر بیستون بیک افشار را در تبریز گذاشته شتابان بجانب مشهد رهسپار شد، اما یاغیان ابدالی بولایت خود بازگشته بودند. نادر بسوی شمال توجه و به تنبیه طوایف ترکمان بموت عزیزمت کرد، اما ترا که چون از نهضت او خبر یافتند بجانب خیوه گریختند. در اواخر ربیع الثانی (نوامبر ۱۷۳۰) نادر در مشهد ببازدید طوایفی که جدیداً از ایالات ایران کوچ داده بودند پراخت. مجموع آنها به ۵۶۰۰۰ خانوار بالغ میشد؛ مرکز ثقل ایران بطور آشکار بجانب شمال شرقی تمایل مییافت.

نادر با جلادتی هر چه تمامتر ایلات نامطیع را

فرمانبردار کرد و لشکر بجنگ ابدالیها برد که حسین غلزنائی قندهاری هم بآنها یاری میداد. نادر در ۴ شوال (۱۲ آوریل ۱۷۳۱) بسه فرسخی هرات رسید، جنگی پرهیجان واقع شد، بعضی از افواج نادر بسمت بلخ متمایل شده دستبردهائی بطوایف اوزبک کردند و بعضی بجانب هلمند رانده در (گرشک بست) با قندهاریان مصاف دادند، آخر الامر افغانیان هرات ذوالفقار خان رامعزول و اللهیار خان را دعوت بحکمرانی کردند. اللهیار خان روز ۱۸ صفر ۱۱۴۴ (۲۲ اوت ۱۷۳۱) از اردوی نادر خارج شده بهرات رفت ولی چون بقوم خود رسید او نیز سر بشورش برداشت و باز آتش جنگ بالا گرفت. لشکر ایران در جنگهای



گازران و کبوتر خان (۲۱ ربیع الثانی - ۲۳ اکتبر ۱۷۳۱) فاتح شد ولی افغانه بیاری طوایف بومی هزاره، اوبه، راتسخیر کردند، عاقبت هرات در اول رمضان (۲۷ فوریه ۱۷۳۲) تسلیم شد. اللهیارخان بمولتان هند تبعید و طوایف ابدالی بعد از نظم و نسق جدید در فاصله سمنان و ابیورد توزیع گشتند. بعد ابراهیم خان برادر نادر با وجود دسایس حسین قندهاری فراره را بدست آورد، نادر در ۱۹ رمضان (۱۷ مارس ۱۷۳۲) بسرکشی ولایات مسخره خود روان شد.

ناکامیابی  
شاه طهماسب ثانی  
بنا بر قول میرزا مهدی خان شاد  
طهماسب میگفت نادر را مملکتی  
جدا گانه است و استرداد بلاد آذربایجان را احتیاجی

باعانت ایشان نیست. مشاورین پادشاه او را امید داشتند که در زمان اشتغال نادر در خراسان از خود لیاقتی بروز بدهد.

در جمادی الثانی ۱۱۴۳ (آخر دسامبر ۱۷۳۰) شاه از اصفهان عازم مقابله عثمانیان شد. از طریق همدان بتبریز رفت و حاکمی را که نادر نصب کرده بود<sup>(۱)</sup> معزول کرد، با ۱۸۰۰۰ سپاه بتسخیر ایروان شتافت لکن بعد از ۱۸ روز محاصره چون آذوقه اردوی او تمام شد از رود آرس گذشته خود را بسلطانیّه رسانید، و رود افواج فارس شاه را مستعد حمله کرد، در حوالی قوریجان<sup>(۲)</sup> در ۵ فرسنگی شمال شرقی همدان

۱ - بیستون خان افشار (مترجم).  
۲ - میرزا مهدیخان قره گرد خان مینوید (مترجم).



بقشون عثمانی که سرداری آن با احمد پاشای بغدادی  
 بود زد (۱). سپاه قزلباش چهارپنج هزار تلفات داده  
 و توپخانه خود را بجا گذاشت و شاه باصفهان پناه  
 برد، احمد پاشا تا ابهر (مشرق سلطانیه) را بتصرف  
 آورد. مقارن این احوال سردار دیگر ترك علی پاشا  
 (حكیم اوغلو) از ایروان حرکت کرده تبریز و مراغه  
 را فرو گرفت، فقط قلعه دم دم در جنوب ارومیه که مسکن  
 طایفه افشار بود باقی ماند و اهل آن دلیرانه مقاومت کردند.  
 ترك ها که از بازگشت نادر میترسیدند بشتاب  
 تمام مقدمات صلح را در بغداد طرح ریزی کردند (۲)

۱ - از کتاب هامر Hammer منقول از صبحی. تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۷۳۱.

۱ - هامر، فصل ۶۶، دوم ژانویه ۱۷۳۲.

بنابر این قرارداد اراضی جنوب آرس بایران پس داده  
 میشد و نواحی شمالی رود مزبور بترك ها تعلق مییافت.  
 علاوه ۹ محال از محال کرمانشاه بصیغه ارپالیق (اقطاع)  
 به احمد پاشا واگذار میشد.

از ۲۱ ژانویه تا اول فوریه ۱۷۳۲ نمایندگان  
 شاه در رشت عهدنامه دیگری با روس ها بستند، بموجب  
 آن اراضی جنوب سالیان (ساحل رود کور) بایستی  
 معجلاً تخلیه شود، لکن پس دادن باکو و دربند موکول  
 باین شد که ایرانیان ایروان و ماوراء قفقازیه را از ترك  
 بگیرند. تشویش عمده روسها از این بود که مبادا  
 عثمانیان دستی بسواحل بحر خزر پیدا کنند.

خداشاه  
 طهماسب ثانی  
 مقارن فتح هرات نسخه عهدنامه  
 ایران و عثمانی بدست نادر رسید



و او نهایت تنقیر خود را از قراردادی که پس از شکست منعقد شده باشد اظهار کرد<sup>(۱)</sup> و ایلچیان باسلامبول و بغداد فرستاده تمام خاکی را که صفویه در تصرف داشتند خواستار شد و معتمدی از افشاریه را باصفهان فرستاد که فتح او و شکست افغانها را بیچشم شاه طهماسب کشیده از انعقاد عهدنامه مزبور که سرنوشت اسرای ایران را در خاک عثمانی مسکوت گذاشته بود ابراز ناخشنودی و ملامت کنند.

بعد از تنظیم امور ولایات جدید نادر به مشهد وارد

۱ - خالی از غرابت نیست که عثمانیان هم از این عهدنامه که تبریز را بایران و امیکذاشت ناخرسند بوده و وزیر بزرگ توپال عثمان را خلع کردند ( ۱۲ مارس ۱۷۳۲ )، سرهمرفته عهدنامه شاه طهماسب با عثمانیان موقه خالی از منافع نبود و قرارداد با روس هم پیشرفت فوق العاده ای محسوب میشد لکن نظر نادر خیلی بالاتر از اینها بود.

شد ۱۵ شوال (۲ آوریل ۱۷۳۲). چون شکست شاه در هر ایالتی ایجاد نهضت های خلاف و فساد کرده بود نادر موقع را مغتنم شمرده در اکثر ولایات حتی آذربایجان حاکماتی نصب کرد، تجهیزات جنگ جدید خیلی بدقت فراهم آمد، افغانهای تازه مطیع و ترکمانان یاغی هم مجبور بدادن قشون شدند، نادر حکومت خراسان را بابر اهیم خان سپرده روز ۷ محرم ۱۱۴۴ ( ۳۰ ژون ۱۷۳۲ ) از مشهد بیرون آمد، در عرض راه حمله بترکمانان یموت کرده تا مشهد مصریان ( در کنار اترك ) و تا بلخان پیش رفت اما تراکمه بنابر عادت خود را بنواحی شمال کشیده بودند. نادر چون در ۲۴ محرم ۱۱۴۵ ( ۱۵ ژوئیه ۱۷۳۲ ) بگرگان



رسید شنید که روسها گیلان را ترك گفته اند . نادر  
 بشاه طهماسب دستور داده بود که در قم یا طهران  
 بلشکر او بپیوندد اما او تعلل کرد و با احمد پاشا  
 والی بغداد مشغول مقاولات جدیدی شد و این امر بنا  
 بر مندرجات تاریخ نادر را مجبور کرد که باصفهان برود.  
 شاه بدیدن نادر آمد و در خیمه او بعیش و سرور  
 مشغول شد، نادر او را اطمینان داد که پس از ختم محاربه  
 ترك بخراسان باز خواهد گشت، شاه چندان اعتمادی  
 بر این قول نکرد و بی حق هم نبود زیرا که بامداد  
 نادر در باب مصالح دولت کنکاش کرد، امراء او را  
 در گرفتن زمام مهام تأیید کردند لیکن نادر علی العجالة  
 پسر طهماسب را که هشت ماه بدش نداشت بنام عباس

ثالث بسلطنت نشاند و در ۱۴ ربیع الاول ۱۱۴۵  
 ( ۴ - سپتامبر ۱۷۳۲ ) طهماسب را بمشهد فرستاد و  
 سه روز بعد رسماً پادشاهی عباس ثالث را اعلام و آن  
 طفل را بقزوین روانه کرد .

نادر بعد از تنبیه بختیاری های  
 محاربه با عثمانیان هفت لنگ و طایفه زند در ۹  
 جمادی الثانیه ( ۲۷ نوامبر ) وارد کرمانشاه شد و در  
 ۲۲ جمادی الثانیه ۱۱۴۵ ( ۱۰ دسامبر ) از راه ماهیدشت  
 و کردند و کوه گاوردوان ( گهواره ؟ )<sup>(۱)</sup> با احمد پاشای  
 باجلان حمله برد و قلعه محکم او را در زهاب مستخر

۱ - گهواره صحیح نیست زیرا که این محل در پنج فرسنگی مشرق کرد  
 واقع است و بنا بر قول میرزا مهدی خان کوه ( کاروان ) در سمت  
 جنوب راه کردند واقع بوده است فعلاً کوهی بنام کاره مخفف گاواره  
 در آن حدود هست ( مترجم ) .



کرد. مقارن این حال لطفعلی بیك نایب الحکومه  
آذربایجان لشکر دیگری از جانب قراچولان (شمال  
شرقی سلیمانیه) بیاری نادر آورد.

نادر اول رجب (۱۸ دسامبر ۱۷۳۲) بکرکوک  
رهسپار شد باین امید که احمد پاشا نیز از بغداد خارج  
خواهد شد اما مجبور شد که پیشرفت خود را دوام داده  
از راه دشت کورپی (تاش کوپرو) و قراپه تا اینگجه  
جلو رفته در اول شعبان (۱۷ ژانویه ۱۷۳۳)  
بلندی های مقابل کاظمین را قرو گیرد<sup>(۱)</sup>. یکنفر  
مهندس فرنگی از چوب خرما جبری ساخت و نادر

۱ - مقصود میرزا مهدیخان از لفظ سران تپه مجاذی زاویه مقدسه  
کاظمین ارتفاعاتی نیست بلکه ... معنی است (مترجم).

از دجله گذشته اسکی بغداد را بتصرف آورد و تمام بغداد  
را در حصار گرفت، در همین وقت هم شیخ عبدالباقی  
طایفه بنی لام و والی عربستان<sup>(۱)</sup> مأمور فتح بصره شدند.  
احمد پاشا برای دفع الوقت وعده داد که شهر  
بغداد را در آخر صفر تسلیم کند، در این موقع لشکر  
توپال عثمان از راه کرکوک پیش آمد، نادر دو از ده هزار  
نفر بمحارست بغداد گماشت و در ۶ صفر ۱۱۴۶  
(۱۹ ژوئیه ۱۷۳۳) بقیه سپاه خود را بمقابله توپال  
عثمان برد (بسمت سامرا)، در کنار دجله نادر مغلوب  
شد و بطرف بهرینر (بلدروز؟) و منداجین (مندلی)<sup>(۲)</sup>

۱ - از خاندان مشعش حویزه.  
۲ - بنابر روایت دکتر ژ. نیکودم Nicodème طبیب توپال عثمان این  
جنگ در ۱۹ ژوئیه در ظاهر اسر سیک (۲) واقع شد، رجوع شود بنقل  
قول او در کتاب هامر فصل هفتم ۱۰ - ۶۰۰.



عقب نشست .

نادر در ۲۲ صفر ( ۴ اوت ) وارد همدان شد و  
لیافت و مهارت فوق العاده در تنظیم امور و ترتیب  
قوای خود ظاهر ساخت ، دوست هزار تومان بشکریان  
داد تا خسارات سفر را تدارك کنند ، سپاه جدید از  
خراسان خواسته و والی این ایالت را مأمور کرد که  
از انقلابات محلی جلوگیری کند ، در ظرف ۶۰ روز  
سپاه نادر مهیای کار زار شد و در ۲۲ ربیع الثانی  
( ۲ اکتبر ) مجدداً نادر راه کرمانشاه و زهاب را پیش  
گرفت ، طلایه لشکر عثمانیان محل خود را در جمشاه<sup>(۱)</sup>  
کنار دیاله خالی کردند ، در این نقطه خبر وحشت اثر

۱ - ظاهر آچم شاه است ، در آنجا چم شیر معروف است ( مترجم ) .

شورش محمد خان بلوچ<sup>(۱)</sup> رسید ولی نادر مضطرب  
نشد و در ۲ جمادی الاولی ( ۲۰ اکتبر ) بلیان شتافت  
که در سه فرسنگی کرکوک واقع است و مهیای حمله  
باردو گاه مستحکم عثمانیان در علمداران شد ، چون  
ترکان در کرکوک مقامی استوار داشتند نادر بتسخیر  
سورداش نزدیک سلیمانیه اکتفاء کرد که محل آذوقه  
لشکر عثمانی بود و بقوای ذخیره که در طوق سلطان<sup>(۲)</sup>  
نزدیک کرمانشاه باقی بودند فرمان داد که به جمشاه  
رفته محصولات شهر زور را<sup>(۳)</sup> بآنجا حمل کنند که  
برای لشکر کشی آینده بجانب بغداد آماده باشد . نادر

۱ - حاکم کهگیلویه ( مترجم ) .

۲ - ظاهر آ طاق و سظام مراد است که امروز طاق بستان گویند .

۳ - ناحیه بسیار حاصلخیزی است در شمال سیروان .



در قراتیه خبر یافت که ممش پاشا با ۱۹۰۰۰ مرد جنگی تنگه آق دربند را در هفت فرسنگی سورداش گرفته است پس غفله در اول جمادی الثانیه ( ۹ نوامبر ) از طریق بازین ( بازیان ؟ ) باو حمله ور شد، در بجهو حه جنگ توپال عثمان پاشا شخصا وارد میدان گشت، ابدالیان در این نبرد کمال شجاعت بروز دادند، یکنفر ایرانی سر عثمان پاشا (۱) را از تن قطع کرد (۲) و فتح نادر قطعی شد (۳). افواجی بمدد محاصرین بغداد فرستاد و خود بشتاب تمام از پی استخلاص آذربایجان

۱ - بتاریخ این مرد فوق العاده در کتاب هامر مراجعه نماید فصل ۶۵.

۲ - الشیخ نام کرایلی ( مترجم ) .

۳ - نادر فرمان داد که سر او را بر تن او بسته به عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانی دادند که بوطن برده دفن نماید ( مترجم ) .

حرکت کرد، دربانان شنید که تیمور پاشا (۱) تبریز را رها کرده بوآن رفته است، نادر عطف عنان کرده از طریق قراتیه لیلان خرما تو و سامرا در ۲۶ جمادی الثانیه ( ۴ دسامبر ) بار دیگر بپیرامون حصار بغداد رسید. احمد پاشا اعلام کرد که از طرف دولت خود اختیار دارد که سرحدات ایران و عثمانی را بنجوی که در قدیم بوده معین نماید و کار حیل و بازیگری را بجائی رساند که نامه ای چند بحکام ماوراء قفقاز نوشته آنانرا بتخلیه استحکامات خود امر داد؛ ولی خود از بغداد بیرون نیامد و اظهار داشت که این عمل « منافی قانون دولت عثمانی است! »، نادر فقط موافق شد که تمام اسرار او

۱ - معروف به تیمور پاشای ملی ( مترجم )



مبادله کند و بیش از این اصرار را جایز نشمرد زیرا  
که از جانب نواحی جنوبی ایران خیالش مشوش  
بود .

طغیان محمود  
بلوچ (۱)  
این شخص از بلوچ‌های اردوی  
محمود غیلزائی بود و بعد بسرداری  
اشکر شاه طهماسب ثانی نایل آمد و از جانب نادر  
بحکمرانی کوه‌گیلویه (در جنوب خاگ بختیاری) منصوب  
شد، در این اوقات تمام نواحی جنوب ایران از فارس  
و خوزستان و طوایف ساحل خلیج فارس را بشورش  
واداشت .

نادر بعد از زیارت عتبات عالیات در ۱۵ رجب

۱ - محمدخان صحیح است ( مترجم ) .

( ۲۲ دسامبر ۱۷۳۳ ) از بغداد حرکت کرد و از طریق  
بفسای ( بکسایه )<sup>(۱)</sup> و بیات و بیان و شوشتر و  
بهبهان و خیرآباد و دو گنبدان عزیمت کرد، محمود  
در گردنه شولستان جای گرفته بود لکن بزودی منهزم  
و بگر مسیرات فارس عازم شد، آخر الامر بدست رئیس  
قبیله عرب جزیره قیس گرفتار و در ۱۱۴۷ از دو چشم  
محروم و در اصفهان سیاست شد .

روز ۲۶ شعبان ( ۱ فوریه ۱۷۳۲ ) نادر بشیراز وارد  
شد و نوروز را در آن شهر گذرانید ۱۱۴۶ ( ۱۷۳۴ ) .  
چون خبر تصویب تعهدات احمد پاشا از دولت  
عثمانی نمیرسید نادر روز ۱۴ ذی‌قعدة ( ۱۸ آوریل

۱ - در روضة الصفا باغبانی و در جهانکشا باغبانی ضبط است ( مترجم ) .



(۱۷۳۴) بسمت شمال حرکت کرد، در راه خبر ولادت  
نوه خود شاهرخ فرزند رضاقلی میرزا (از خواهر شاه  
ظهماسب) را شنید، وجود این طفل را موجب انتقال  
«مشروع» سلطنت از خانواده صفوی بدو دمان افشار  
میدانستند.

فتوحات نادر در ۲۵ ذوالقعدة (۲۹ آوریل  
در ماوراء قفقاز ۱۷۳۴) نادر وارد اصفهان شد،  
عبدالکریم افندی خبر آورد که دولت عثمانی عبدالله  
پاشا کوپرولو زاده را ایلچی مختار قرار داده است، نادر  
باو پیغام فرستاد که باز دادن ایالات قفقازیه شرط  
نخستین مقاولات خواهد بود، مقارن این احوال پرنس  
س. د. گولیتسین Golitsine نماینده روس هم وارد

اصفهان شد و نادر او را پدوسته در موکب خود میبرد (۱).  
در دوازدهم محرم ۱۱۴۷ (۱۴ ژون ۱۷۳۴) نادر  
از اصفهان حرکت کرد و از راه همدان (۱۳ صفر -  
۱۵ ژوئیه) و سنندج و صاین قلعه و مراغه وارد بیل  
رسید ۱۹ ربیع الاول (۱۹ اوت)، در طول طریق  
ایلات را آرام و مطیع کرد و در بعض نقاط ساخلو  
و ذخیره قرارداد که هنگام حاجت باو ملحق شوند.  
عبدالله پاشا درخواست کرد که حل مسئله ولایات  
قفقاز را بدو سال بعد موکول کنند ولی چون نادر  
تغییری در اوضاع قفقاز مشاهده نکرد بدون فوت وقت

۱- او را در ۲۰ یا ۲۱ مه ۱۷۳۴ بحضور پذیرفت، رجوع شود بتفصیل  
کردشهای او در لرج شنیز.



نخست بسر خای رئیس طوایف داغستان در غازی  
 قموق حمله برد، این سرخای سابقاً بر شروان دست  
 یافته و از جانب سلطان عثمانی حکومت او تصدیق  
 شده بود، نادر ۲۵ ربیع الاول (۲۵ اوت) در ساحل  
 رود کُر اردو زد و چهار روز بعد بی جنگ شماخی  
 را مستخر کرد، داغستانیها بقبله رفته از لکزیهای جار  
 وتله<sup>(۱)</sup> و فرماندهان عثمانی مدد گرفتند، مجموع سپاه  
 آنان به ۲۰۰۰۰ نفر بالغ شد، نادر طهماسبقلی خان جلایر  
 را بمقابله فرستاد که آنان را در حوالی داواباتان<sup>(۲)</sup> مغلوب  
 کرد و نادر در این اثناء برای قطع خط بازگشت سرخای

۱ - قبله در میان شکی و شماخی واقع است و جار و تله در شمال کاختی  
 در ماوراء آلازان (قانیق).

۲ - در روضه الصفا یوه ماش و درجه انکشا دیوه باش مینویسد (مترجم).

تاتار و لایت غازی قموق پیشرفت. لشکر کشی در این  
 کوهستان بسیار دشوار بود و با وجود شجاعتهای  
 افغانهای ابدالی نتیجه حاصل نشد. سرخای  
 بسمت شمال گریخته و مردم داغستان خط مراجعت  
 نادر را مغشوش کرده بودند، فقط خاص پولاد بسر  
 شمخال صاحب ترخو بخدمت نادر رسید و از طرف  
 دیگر امراء گرجستان مؤده دادند که بر سپاه حاکم  
 عثمانی در تفلیس غلبه یافته اند، از راه شاه داغی<sup>(۱)</sup> نادر در  
 ۱۶ جمادی الاولی (۱۴ اکتبر ۱۷۳۴) وارد کوت کشن  
 نزدیک قبله گردید و در ۶ جمادی الثانی (۳ نوامبر)  
 بقلعه گنجه رسید که علی پاشا و فتحگیرای سلطان از

۱ - نزدیک بطروسک اکنون مخج قلعه نام دارد.



خاندان خوانین کریمه بحفظ آن اشتغال داشتند، جنگ بسیار خونین و مستلزم اعمال قلعه گیری فوق العاده شد، پرنس گولیتسین توپخانه قلعه ستانی و مهندسین باکورا<sup>(۱)</sup> باختیار نادر گذاشت، صفی خان بغایری از جانب نادر مأمور شد که باتفاق اعیان گرجستان بمنحصره تفلیس پردازند و لشکری نیز بسر کوبی لکزیهای جار و تله گسیل شد ولی شدت زمستان از پیشرفت این سپاه ممانعت کرد.

عثمانی برای مشغول کردن و مبتلانمودن دشمنان شمالی خود از ۱۷۳۳ بعد خان کریمه را تحریک میکرد که در کارهای داغستان مداخله نماید اما دولت روس

۱ - رجوع شود بکتاب شنیز Schenese و بوتکوف Butkov

عبور سپاه را از اراضی آنجا که ملک خود محسوب میکرد اجازه نمیداد، عاقبت در ۱۷۳۶ این گفتگوها منجر بکنج روسیه و عثمانی شد<sup>(۱)</sup>. چون روسها این مخاطرات را پیش بینی میکردند میل داشتند هر چه زودتر باکو و دربندرا ترك کنند و برای این مقصود در دهم یا بیست و یکم مارس ۱۷۳۵ در گنجه عهد نامه جدیدی بامضاء رسید، بموجب آن روسیه و ایران ملتزم میشدند که در جمیع موارد باهم متحد بوده و هنگام هجوم دولت ثالثی از مساعدت خود داری نمایند<sup>(۲)</sup>.

۱ - هامر فصل ۶۶.

۲ - بعدها نمایندگان روس شکایت میکردند که نادر در اجرای مواد قرارداد شتاب نمیکند.



نادر چون موقع و محلّ شماخی را استوار نمیدید  
فرمان داد تا مردم آن بشهر جدیدی که در کنار آق سو  
بر آورد منتقل شوند .

جنگ ایروان چون عبدالله پاشا کوپر ولوزاده  
بقارص رسیده بود نادر افواجی را در گنجه گذاشت  
مبادا داغستانیها بآنجا حمله آورند و خود روز ۱۳ ذیحجه  
( ۶ مه ۱۷۳۵ ) از گنجه عزیمت کرد .

پاشای وان مجال پیدا کرد که آذوقه بشهر تفلیس برساند  
و برف مدّتی نادر را در لوری متوقف کرد و فقط روز  
اول محرم ۱۱۴۸ ( ۲۴ مه ) توانست خود را بقارص  
برساند ، ساخلو عثمانی از قلعه بیرون نیامد ، نادر بصوب  
ایروان عطف عنان کرد ، این شهر با گنجه و تفلیس و

قارص چهار حصن حصینی بودند که نیروی دولت عثمانی  
بآن استظهار داشت ، عبدالله پاشا با ۷۰۰۰۰ سوار و  
۵۰۰۰۰ پیاده از پی نادر تاخت ، دولشکر در دشت  
باغاورد<sup>(۱)</sup> در مغرب ایران تلافی کردند . روز ۲۶ محرم  
۱۸ ژون ۱۷۳۵ ) نادر بفتحی نمایان موفق شد ،  
۵۰۰۰۰ نفر از سپاه عثمانی که از آن جمله عبدالله  
پاشا و سارو مصطفی پاشا و والی دیار بکر<sup>(۲)</sup> بودند  
جان سپردند<sup>(۳)</sup> .

۱ - اغوارد ، اغورد ( در زبان ارمنی ) در فارسی اغلب بن محل ر  
مراد تپه مینویسند .

۲ - در این جنگ نادر سی هزار نفر اسیر عثمانی را انعام داده مرخص  
کرد و نعش عبدالله پاشا را که بدست رستم نام قراچورلو بقتل رسیده بود  
بقارص فرستاد و جسد سارو مصطفی پاشا داماد سلطان عثمانی را بایروان  
کسیل داشت ( مترجم ) .

۳ - جاثیق ارمنستان ابراهام کوتی شاهد این رزم بود و بقول او در  
هفتم ژوئن ( بحساب قدیم ) اتفاق افتاده است .



در قرب اشترك ارامنه ایرانیان را مدد دادند تا کردهای همراه پاشای وان را متفرق کردند، پس از این فتح گنجه در ۱۷ صفر (۹ ژوئیه) و تفلیس در ۲۲ ربیع الاول (۲ اوت) تسلیم شد. نادر بقارص برگشت و چون هنوز ساخلو آنجا مقاومت میورزید بتخریب حوالی آن فرمان داد، دربار عثمانی احمدپاشا والی بغداد را مأمور مصالحه کرد و برای اینکه قارص را نلها دارند ترکها ایروان را فدا کردند، این شهر در ۱۵ جمادی الاولی (۳ اکتبر) تسلیم گشت.

عزیمت نادر  
بداغستان  
هنوز اوضاع داغستان تاریک بود،  
داغستانیها قبه را فرو گرفتند و  
اوسچی<sup>(۱)</sup> رئیس قراقتاقها بترخو حمله برد، ترخو

۱ - در زبان داغستانی این کلمه اوسچی نوشته میشود.

پایتخت شمشال متحد نادر بود.

نادر از اطراف قارص عازم گرجستان شد و بجای تیمورز (طهمورث) پادشاه عیسوی آنجا علی میرزا را که تازه اسلام آورده بود والی کرد. تیمورز در کمال ناامیدی بکوهستان شتافت و علم طفیان برافراشت، روز ۲۹ جمادی الاولی (۱۷ اکتبر) نادر وارد تفلیس شد و بنا بر عادت خود ۶۰۰۰ خانوار را بخراسان کوچانید.

از تفلیس نادر روبجنک خان کریمه قیلان گیرای نهاد که از ۱۷۳۳ بیعد در داغستان توقف داشت<sup>(۱)</sup>

۱ - رجوع شود به کتاب «توکتک جلد اول صفحه ۳-۱۲۱ و کتب اسمیر و موسوم به خوانین کریمه» چاپ اودسا ۱۸۸۹ ص ۵۵.



در راه نادر طوایف لکنی جار و تله را تنبیه کرد که بمحل  
آوارهای داغستان متواری شدند.

نمایندگان دولت عثمانی در این وقت وارد اردوی  
ایران شدند و خان کریمه بعجله مراجعت کرد و قبلاً  
از جانب خود حکامی را نامزد بلاد مختلفه کرده بود  
(سرخای برای شروان، اوسمی برای دربند، الدار  
برای ترخو)، با وجود سرمای سخت نادر از راه آلتی آقاج  
بداغستان لشکر کشید، خاص پولاد را شمشال کرد و  
اوسمی را عفو نمود و املاک قاضی آق قوچه را بیاد  
خرابی داد ولی بر سرخای دست نیافت.

انتخاب نادر پیداشاهی در ۸ رمضان (۲۲ ژانویه ۱۷۳۶)  
ایران در مغان نادر بملتقای رود گرو آرس رسید و

دردشت مغان (نزدیک جواد) اردو زد و همه امراء و  
ولات را دعوت کرد. بحضار گفته شد که در انتخاب شاه  
طهماسب ثانی یا شاه عباس ثالث که زنده بودند یا  
هر کس دیگر آزادند، نادر اظهار داشت که چون مقصود  
او انجام یافته میخواید بخراسان باز گشته گوشه ای  
اختیار کند، تاج سلطنت را نپذیرفت مگر بعد از اصرار  
و ابرام ممتد و مشروط بر اینکه ایرانیان دست از آداب  
مذهب شیعه که بوسیله شاه اسمعیل متداول شده  
باز دارند و «این مذهب را که مخالف آبای کرام  
و اروغ عظام ماست ترك نمایند»، باین تدبیر اتحاد  
ممالک اسلامی صورت گرفته، مذهب شیعه خامس  
مذاهب اربعه خواهد شد و در فروع مقلد طریقه حضرت



امام جعفر صادق بن امام محمد باقر خواهند گشت.  
این شرط پذیرفته و حضری بمهر همه حصار  
تهیه و در خزانه ضبط گردید، آنگاه نادر شروط پنج  
گانه را که بایستی بسلطان عثمانی عرضه شود ترتیب  
داد.

- ۱ - چون ایرانیان از اعتقادات سابق خود نکول  
کرده اند دولت عثمانی باید مذهب شیعه را خامس  
مذاهب اربعه بشناسد،
- ۲ - شیعیان در مکه باید رکعتی خاص داشته باشند،
- ۳ - همه ساله از ایران امیر حاج معین و از راه  
شامات بحجاز برود<sup>(۱)</sup>،

۱ - در متن جهانگشا « بطریق امیر حاج معروضام » است یعنی بطرز  
آنها نه از راه شام (مترجم).

۴ - همه اسیران مبادله شوند،

۵ - سفرای دولتین از دو جانب معین و در پایتخت  
پذیرفته گردند.

علی پاشا ایلچی عثمانی مدافع سابق گنجه در دشت  
مغان شاهد این مقاوله بود<sup>(۱)</sup>.

روز پنجشنبه ۴ شوال ۱۱۴۸<sup>(۲)</sup> نادر تاجگذاری  
کرد و برای اعلام این واقعه سفرائی باسلامبول و سن-  
پترزبورغ اعزام شدند (مأمور اسلامبول عبدالباقی خان

۱ - این بنا بر قول میرزا مهدی خان بوده جاثلیق ابراهام در باب تشریفات  
ظاهری این مجلس تفصیل بسیاری ذکر کرده است و هیچکدام ازین  
دو مورخ از اعتراض یکنفر روحانی شیعه که سر خود را در این راه  
بیاد داد چیزی نمیگویند رجوع شود بجلد اول Otter صفحه ۳۳۲،  
هانوی Hanway.

۲ - بنا بر جدولهای مستنفلد پنجشنبه ۸ مارس ۱۷۳۶ مطابق ۲۶  
فوریه حساب قدیم است و ابراهام کوتی همین تاریخ اخیر را قید کرده است.



زنکنه بود) ، شاهزاده رضاقلی میرزا والی خراسان  
شد و طهماسبقلی خان جلایر بوزارت او نصب گردید  
و ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر پادشاه والی آذربایجان  
گردید ( از حد قیلان کوه تا ارومیه چای ).

لشکر کشی  
بقندهار  
در این وقت فقط يك نقطه تاریک  
درافق ایران موجود بود ، ناحیه  
قندهار که منبع فتنه طایفه غلینزائی و محل حکمرانی  
حسین خان برادر محمود که محرك ابدالی های هرات  
محسوب میشد هنوز باقی بود ، در ۲ ذی الحجه ( ۱۴  
آوریل ۱۷۳۶ ) نادر از مغان حرکت و از راه گرم رود  
هشترود بقزوین رهسپار گشت .

تنبيه گردان بلباس مكری و تسخير جزایر بحرین

بدست بیگلر بیگی فارس و تسلیم شدن دلاورخان  
تایمنی که بعد از کشمکش بسیار در داور زمین مسکن  
گزیده بود درین ایام رخ داده است ، بحرین قبل از  
تسلط بیگلر بیگی در دست شیخ جبار هوله بود .  
از قزوین نادر به تنبیه بختیاری ها رفت و در ۹  
جمادی الثانیه ۱۱۴۹ ( ۱۵ اکتبر ۱۷۳۶ ) وارد اصفهان  
شد و روز ۷ رجب ( دوم نوامبر ) از آنجا عزیمت  
نواحی شرق کرد ، در ۱۸ شوال کرشك مستخر گشت  
و در ۲۱ شوال ( ۲۲ فوریه ) سپاه از هلمند گذشته  
قبل از نوروز ۱۱۴۹ ( ۱۷۳۷ ) بظاهر قندهار رسید .  
نادر بر جها و قلعه های استواری در اردو گاه خود  
که موسوم به سرخه شیر بود بنا نهاد و شهری جدید



بنام نادر آباد برآورد، در محرم ۱۱۵۰ (۱۷۳۷م) بست تسلیم شد.

سیدال که مردی آواره بود<sup>(۱)</sup> در قلعه کلات گرفتار و بفرمان نادر کور گشت، چندین فوج سرکوبی بلوچها روانه و یکنفر والی برای بلوچستان معین گردید.

رضاقلی میرزا بتسخیر بلخ مأمور شد و این شهر در ربیع الاول (ژویه ۱۷۳۷) مستخر گشت، مردم قندوز بدخشان هم اطاعت خود را اعلام کردند. شاهزاده افشار از فرمان پدر تخطی کرده از آب جیحون گذشته از طریق قرشی (نخشب) ببخارا

۱ - سابقا سردار اشرف افغان بود و در این ایام بحسین خان خدمت میکرد.

روی آورد، خان های بخارا و خوارزم مغلوب شدند ولی چندتن از سرداران لشکر شاهزاده بهلاکت رسیدند. نادر از شنیدن این اخبار ناخشنود شد، پسر را بیاز گشتن از ماوراء جیحون فرمان فرستاد.

روز ۲۲ ذوالقعدة ۱۱۵۰ (۱۳ مارس ۱۷۳۸) نادر امر حمله عام بقندهار داد اما یورش افواج بختیاری و گورد وابدالی در آغاز کار بی نتیجه ماند. روز دوم ذوالحجه بختیاریها برج ده ده را گرفتند و قندهار تسلیم شد. حسین خان غلیرائی و ذوالفقار خان ابدالی با خویشاوندان آنها بمازندران تبعید گشتند و قلعه قندهار با خاک یکسان شد<sup>(۱)</sup>.

۱ - سکنه آنجا را در نادرآباد سکونت دادند و حکومت آنجا را بعبدالقنی خان ابدالی وا گذاشتند (مترجم).



در ۱۹ محرم ۱۱۵۱ (۹ مه ۱۷۳۸) سفیر عثمانی  
 رخصت یافت که بنظاره فتوحات نادری پردازد (۱)  
 ولی چون جوابی که آورده بود راجع بتخمیس مذاهب  
 منفی بود نادر شاه علیمردان خان را باسلامبول فرستاد  
 که مذاکرات را دنبال کند. (۲)

لشکر کشی  
 به هندوستان  
 میتوان علت سوق سپاه بقندهار  
 را این دانست که نادر میخواست  
 سرحدات ایران را با آخرین خط توسعه عهد صفوی  
 رسانده و سدهای دشمنانرا بشکند اما سبب پیشرفت  
 او بجانب هند این بود که آن ممالک را بی پاسبان و

۱ - همراه او یکنفر موسیقی دان از منی آرتن نام بود که وقایع سفر  
 خود را نوشته است.  
 ۲ - همه تکالیف نادر پذیرفته شده بود الا رکن مسجد الحرام (مترجم).

خزانه دولت ایران را از لشکر کشی های بی پایان خود  
 خالی میدید، از این تاریخ همه مورخین خارجی از فقر  
 مملکت ایران سخن رانده اند (۱). بهانه های جنگ بسیار  
 بی اساس بود، نادر از محمد شاه رنجیده بود که چرا  
 بسفرای او در باب منع فراریان افغان بخاک هندوستان  
 جواب مقتضی نداده است.

در اثنای توقف در قندهار نادر از اوضاع پریشان  
 مملکت هندوستان که در معرض تاخت و تاز مهرتها  
 و گرفتار بی لیاقتی محمد شاه و دوچار رقابت و

۱ - رجوع شود به اوتر Otter جلد اول صفحه ۲۲۴، نماینده روس مقیم  
 اصفهان ( رجوع شود به سولویف Solovief ) در این باب مثل خوبی  
 ذکر کرده است، مادر احمدخان که چندی در روسیه ایلچی بود در این  
 وقت مجبور شد تن بخدمتکاری نمایندگی روس بدهد.



منافسه وزراء دربار بود آگاهی یافت چندان از  
امراء درگاه محمد شاه خراسانی بودند بنا بر این بسیار  
محتمل است که نادر در نهان بابعضی از آنها روابطی  
داشته است (۱).

۲۲ ماه صفر ۱۱۵۱ ( ۲ ژون ۱۷۳۸ ) غزنین  
فتح شد و کابل در ۱۲ ربیع الاول ( ۳۰ ژون ) و جلال آباد  
در ۳ جمادی الثانیه ( ۱۸ سپتامبر ) مستخر گشت . در این  
اوقات نصر الله میرزا عوزبند و بامیان را عرصه تاخت  
و تاز خود کرده بود ، رضاقلی میرزا در اردوگاه نادر  
در بهار سفلی پنج فرسنگی جلال آباد بخدمت پدر رسید

۱ - رجوع شود بشایعاتی که در کتاب اوتر Otter جلد اول ضبط است ،  
رجوع شود به کتاب الوداع سن فصل هشتم صفحه ۶۰.

و نیابت سلطنت ایران و اختیار تغییر و تبدیل ییگلربیگیها  
را یافت . نادر دو تاج پسران خود رضاقلی میرزا  
و نصر الله میرزا عطا کرد . ناصر خان والی پیدشاور  
معبر خیبر را بوسیله افغانها مسدود کرد ، اما نادر از راه  
صعب العبور سرچوبه گذشته ناصر خان را گرفتار  
کرد .

در پیدشاور خبر قتل ابراهیم خان برادر نادر بدست  
لکزی های جاروتله رسید و پادشاه اصلان خان قرقلو  
را بجای او بحکومت آذربایجان فرستاد و در ۱۵  
رمضان ( ۲۷ دسامبر ) راه دهلی را پیش گرفت ، پس  
از فتح لاهور نادر زکریا خان ( خراسانی ! ) را بصوبه  
داری آنجا باقی گذاشت و ناصر خان را بحکومت پیدشاور



و کابل ارزانی داشت .

نادر چون در روز ۲۶ شوال (۶ فوریه ۱۷۳۹)  
از لاهور بیرون رفت شنید که محمد شاه با سیصد هزار  
تن سپاه و دوهزار فیل و دوهزار توپ<sup>(۱)</sup> بکرنال<sup>(۲)</sup>  
رسیده است و در محلی که میان رود<sup>(۳)</sup> و جنگل است  
اردوگاه دارد . نادر موفق شد که ارتباط محمد شاه را  
با پایتخت او قطع کند، چون سعادت خان<sup>(۴)</sup> صوبه  
دار عود که اصلاً خراسانی بود بالشکری جرّار فرا

- ۱ - سرکار قسمت ۲ صفحه ۳۳۸ عنده جنگجویان را ۷۵۰۰۰ نفر و  
خدمه اردو را يك ميليون نفر تخمین کرده است .
- ۲ - ۱۳۵ - کیلومتر (۲۰ فرسنگ) در شمال شاهجهان آباد (دهلی) .
- ۳ - مراد رودخانه فیض است که علیمردان خان زنکنه آنرا بشهر شاهجهان  
آباد جاری کرده است ( مترجم ) .
- ۴ - برهان الملك ( مترجم ) .

رسید، نادر شتابان بمقابله او شتافت و باین طرز جنگ  
روز ۱۵ ذوالقعدة ۱۱۵۱ (۳۴ فوریه ۱۷۳۹) شروع  
و بفتح نادر شاه خاتمه یافت با اینکه شهریار ایران  
بیش از ۵۵۰ الی هشتاد هزار سوار نداشت<sup>(۱)</sup> . پس  
از سه ساعت رزم آزمائی خان دوران سپهسالار  
هندوستان بسختی مجروح و سعادت خان گرفتار شد .  
آتش باران تفنگچیان ( حزایرچی ) نادری که از روی  
کمال استادی بود پادشاه نالایق هند را در اردوی خود  
متوقف و سر نوشت او را معین کرد . معذلك نادر  
بخوبی میدانست که رفته رفته قوای او در کشور  
عظیم هندوستان مستهلك و مستغرق خواهد شد<sup>(۲)</sup>

- ۱ - سرکار تاریخ ۱۳ فوریه را قید میکند .
- ۲ - رجوع شود بکتاب اوتر Otter قسمت اول ص ۴۰۴ .



و راضی شد با نظام الملك كه وكالت تام داشت  
وارد عقد مصالحه شود و مبلغ نسبتاً مختصر ۵۰ لك  
(۵۰۰۰۰۰۰۰) روپيه را بپذیرد، چند روز بعد بنا بر  
دعوت نادر محمد شاه بخیمه او آمده مورد عنایت  
و محبت واقع شد<sup>(۱)</sup>، لیکن خیمه و خرگاه شاه‌هند  
که اکان محصور لشکر ایران بود و افراد سپاه او از  
شدت گرسنگی تدریجاً پراکنده میشدند، نادر ازین  
تسلط خود استفاده کرده از پادشاه هند ۲۰ کرو  
(۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰) روپيه و ۲۰۰۰۰ سپاه‌امدادی  
تقاضی کرد. سعادت‌خان با اتفاق طهماسب قلی خان  
جلایر بدهلی وارد شد و حاکم آنجا کلیه خزاین را

۱ - مذاکرات بزبان ترکی شد.

بجلایر تسلیم کرد. روز ۹ ذی‌الحجه (۲۰ مارس ۱۷۳۹)  
نادر و محمد شاه بیایتخت داخل شدند، نام نادر در  
خطبه مذکور و با اسم او سکه مضروب شد، روز ۱۵  
ذی‌الحجه (۲۶ مارس) نادر ببازدید محمد شاه رفت،  
بعد از ظهر آن روز شایع شد که نادر در قصر شاهی  
بقتل رسیده است، ابوباش و غوغای دهلی بسر بازان  
ایران حمله برده چندین هزار نفر را<sup>(۱)</sup> در كوچه  
و بازار هلاك کردند. صبح روز بعد نادر بمسجد  
رفته فرمان قتل عام داد<sup>(۲)</sup> که در ساعت ۹ صبح  
شروع و در ۲ بعد از ظهر بامر نادر که بر غضب خود

۱ - از ۳ تا ۷ هزار نوشته‌اند.

۲ - میرزا مهدی خان عده کشتگان را ۲۰۰۰۰ مینویسد.



مستولی شده بود خاتمه یافت<sup>(۱)</sup>. قحط و فقر که نتیجه این حوادث ناگوار بود بر دهلی حکمفرما شد و نادر با این حال دو ماه در دهلی توقف کرد و در ۲۶ ذی الحجه (۶ آوریل) پسر دوم او نصر الله میرزا بایکی از شاهزاده خانم های مغولی هند<sup>(۲)</sup> مزاجت کرد. تمام توجه جهانگشای بزرگ معطوف بگرفتن مال از مغلوین بود، میزان مال هنگفتی که گرفته است کاملاً معلوم نیست، آندرام ندیم وزیر هندوستان ۶۰ لك (۶۰۰۰۰۰۰۰) روپیه نقد و ۵ لك (۵۰۰۰۰۰۰۰۰) جواهر مینویسد که از جمله الماس معروف بکوه

۱ - حتی هر چند سند هندی هم نادر را سفاک و بی رحم نمی شمارد، رجوع شود بسرکار ص ۹ - ۲۶۰.  
۲ - دختر محمد شاه ( مترجم ) .

نور و تخت طاووس بود. لشکریان ایران پاداش نيك یافتند و حتی مأمورین و مستخدمین خیمه و خرگاه هريك از ۶۰ تا ۱۰۰ روپیه نصیب گرفتند. مملکت ایران را سه سال از مالیات معاف کردند لکن این باران طلا دنباله نداشت و وجوه مبذوله بزودی تقلیل یافته پس گرفته شد!

روز ۳ صفر ۱۱۵۳ (۱۲ مه ۱۷۳۹) انجمنی بزرگ در دهلی فراهم آمد و نادر در حضور آن جماعت تاج سلطنت هند را بر سر محمد شاه نهاد و او بنشانه سپاسگزاری از این عطای پادشاهی ولایات مغرب (شمال غربی) سندرا از کشمیر تا ولایت هند به نادر تقدیم کرد، صوبه تته و بنادر آنهم جزء این ولایات بود.



نواحی شرق سند که لشکر نادر شاغل بود بتدریج و  
بتناسب پرداخت وجوه بایستی تخلیه گردد.

روز ۸ صفر ۱۱۵۲ (۱۷ مه ۱۷۳۹) نادر پس از  
۵۷ روز توقف در دهلی بجانب شمال رهسپار شد.  
طغیان آبها بازگشت سپاه را دشوار و طویل کرد، در راه  
نادر افغانهای یوسف زائی را تنبیه کرد و در اول رمضان  
(۲ دسامبر) وارد کابل شد و در آنجا ۴۰۰۰۰ افغانی  
و هزاره را در اردوی خود داخل کرد.

بنه و ائانه را بهرات فرستادند لکن چون از رفتار  
خدایار خان عباسی حاکم سند<sup>(۱)</sup> اطمینان حاصل نبود

۱ - در باب این سردار که از اهالی سیوی و حائز مقام روحانی هم بوده  
رجوع شود بتاریخ ملوک جلد دوم، ص ۸۸ و کتاب راورتی Raverty  
موسوم بیادداشت های مربوط بافغانستان ۱۸۸۸ ص ۶۱۴. مضمون این  
حاشیه در ترجمه تاریخ ملوک مربوط بمیر نور محمد عباسی کالوری حاکم  
سند است نه خدایار خان عباسی، ص ۳۲ جلد دوم (مترجم).

نادر مجبور شد که عطف عنان بجانب دشت هند کند،  
این لشکرکشی اخیر نادر را باید از جمله عجایب کارهای  
دوره حیات او شمرد.

از طریق بنکش و املاک وزیرهای نادر وارد دینره  
اسمعیل خان شد (۵ شوال - ۵ ژانویه ۱۷۴۰) و از آنجا  
در ۱۵ شوال (۱۵ ژانویه) به دینره غازی خان رسید  
و حکام هر دو محل سر تسلیم پیش آوردند.

در ۱۴ ذیقعد (۱۲ فوریه) نادر به لارکانه (در  
جنوب غربی سوکور) وارد شد، خدایار بسمت کجرات  
و سورت گریخته بود، روز ۲۱ ذیقعد (۱۹ فوریه)  
نادر از شط سند گذشت و از میان جنگل و نیزار  
هفت روزه خود را بشاه داپور رسانید (در شمال  
نواب شاه و شمال شرقی حیدرآباد)، از آنجا بیک یورش



سی فرسنگ راه بیابان را بریده و ناگهان در برابر  
 عمر کوت (شمال تارده پر کر ولایت بمبئی) ظاهر شد،  
 خدایار درین شهر خود را از حمله نادری ایمن میپنداشت  
 ولی قلعه عمر کوت مستخر و يك کرور جواهر به نادر  
 تقدیم گردید، روز ۵ ذیحجه (۴ مارس) نادر از  
 عمر کوت حرکت کرد و پس از یازده روز وارد  
 لارکانه شد.

پس از نوروز ۱۱۵۲ (۱۷۴۰) نادر ولایات  
 جدیدالتصرف را سه قسمت کرده بخدایار (که شاه قلی  
 لقب یافت) و محبت خان والی بلوچستان و خوانین  
 داود پوترا<sup>(۱)</sup> سپرد.

۱ - ولایت شکارپور در سند علیا بخاندان داود پوترا تفویض شد، در باب  
 احوال این دودمان رجوع کنید بکتاب راورتنی یاد داشت های راجع  
 باقغانستان، ۱۸۸۸، ص ۶۱۴ و ص ۶۶۲.

در این اوقات تقی خان حاکم فارس با سفایینی که  
 تازه ساخته شده بود وارد کج مکران شد ولی نظر  
 بنا مساعدی فصل نادر او را امر بتوقف داد.

نادر بعد از ترك لارکانه در ۱۳ محرم  
 یورش بیخارا<sup>۱</sup> ۱۱۵۳ (۱۰ آوریل ۱۷۴۰) راه سیوی.

و دادر و شال و فوشنج (?) را پیش گرفت و روز ۷  
 صفر (۴ مه) وارد نادر آباد شد که دو سال و ۷ روز  
 پیش از آنجا عزیمت فتح هند کرده بود<sup>(۱)</sup>. در ۱۰  
 ربیع الاول (۵ ژون) بهرات وارد گشت، تخت  
 طاووس و خیمه بسیار مجللی بشادمانی فتوحاتی که

۱ - شروع لشکر کشی اول صفر ۱۱۵۱ (۲۱ مه ۱۷۳۸) بود.



تصیب نادر شده بود برافراشتند، در تاریخ نادر عید  
 بسیار کم است، نادر بعد از ۱۵ روز حرکت کرد، از راه  
 قرآنه باد غیس و مار و چاق و چیچکتو و اند خود  
 در ۷ جمادی الاولی (۳۱ ژوئیه) ببلخ رسید، از هندوستان  
 نجاران بسیار برای ساختن کشتی فرستاده بود، در این  
 وقت ۱۱۰۰ کشتی که هر یک گنجایش ۱۰۰۰ من بار  
 داشت بر جیحون آماده بود، روز ۱۷ جمادی الاولی  
 (۱۰ اوت) نادر شاه بجانب کلیف راند و توپخانه و  
 آذوقه را از راه آب حمل کرد، در کی کی نمایندگان اهل  
 بخارا را بخوبی پذیرفت و رضاقلی میرزا را اطلاع داده  
 بچارجوی فرستاد و علیقلی خان پسر ابراهیم خان را (۱)  
 از ساحل یمین جیحون روانه کرد. ۱۸ جمادی الثانیه

۱ - که بعد عادل شاه لقب یافت.

(۲۱ اوت) نادر شاه بچارجوی رسید و در ظرف  
 ۳ روز جبری بوشط ساخته شد، روز ۱۴ جمادی الثانیه  
 (۶ سپتامبر) بساحل راست گذشت و وزیر بخارا  
 (حکیم بی اتالیق) را بارداد و او را از حسن نیت خود  
 نسبت به ابو الفیض خان حاکم بخارا مطمئن ساخت.  
 روز ۱۹ جمادی الثانیه (۱۱ نوامبر) نادر از راه قراکول  
 بنزد یکی بخارا رسید و خان را بخند مت پذیرفت.  
 جیحون را سرحد قرار دادند و با اینکه فرمانروائی  
 ابو الفیض خان در جانب شرقی رود جیحون شناخته  
 شد او را مجبور کردند که ۲۰۰۰۰۰ نفر از ترکمان  
 و ازبک ملازم رکاب نادری کنند، باین طریق پیوسته  
 شهریار ایران در سیاست همسایه خود نظارت داشت.



از نکات قابل توجه این است که نادرشاه برای اعلام  
تفوق خود تاج بر سر ابو الفیض خان نهاد<sup>(۱)</sup>،  
علیقلمیرزا با یکی از خواستین چنگیزی مزاجت کرد<sup>(۲)</sup> و  
دختر دیگرش بحر مسرای نادری در آمد.

طهماسب قلیخان جلایر بایالت همه نواحی واقع  
در شمال شط سند «تاتبت» منصوب گشت و نادر  
دستور داد که این امیر بازگرایا خان صوبه دار لاهور  
و مولتان متفق بوده و بیکدیگر یاری دهند.

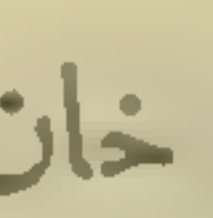
۱ - يك فوج بریاست لطفعلی خان بجانب سمرقند راند، سنگ مزار  
تیمور و در آهین مقبره او را بشهد نقل کردند اما آخر الامر نادر پشیمان  
شده آنها را بسمرقند باز فرستاد، رجوع شود به زایسکی Zapiski بارتولد  
فصل ۲۵، ص ۸۳ تا ۸۸ (بنا بر روایت محمد کاظم).  
۲ - دختر ابو الفیض خان (مترجم).

فتح خوارزم در ۱۶ رجب (۷ اکتبر) نادر از  
بخارا بسر کوبی ایلبارش خان  
خوارزمی شتافت که هنگام توقف نادر در هندوستان  
در سرحدات سرخس و آبیورد تاخت و تاز کرده بود.  
ترکمانان خوارزم همه در چهار جوی آماده کارزار  
بودند لکن نادر از جیحون گذشته و آنان را سیهزم  
کرد (۲۱ رجب ۱۱۵۳-۱۲ اکتبر ۱۷۴۰).  
نادر فرمان داد تا سفاین حامل آذوقه و قورخانه  
بجانب خوارزم روانه شوند<sup>(۱)</sup> و خود در ۲۶ رجب  
(۱۷ اکتبر) از چهار جوی عزیمت کرد و ۱۳ شوال  
۳ نوامبر) به داوا بونی (تویامویون)<sup>(۲)</sup> سرحد خوارزم

۱ - تفصیل جالب توجهی از این واقعه در کتاب عبدالکریم است، ترجمه  
کلادوین ص ۵۶.  
۲ - در جهانگشا دیوه بونی که ابتدای معوره خوارزم است مینویسد (مترجم).



رسید . ایلبارس سپاه خود را در هزار انسب گگرد  
 آورد ولی چون از حصار بیرون نیامد نادر قلعه (قورغان)  
 در داوا بوینی ساخته بسوی خیوه پایتخت خوارزم  
 رهسپار گشت ، ایلبارس مجبور شد که بطول رود  
 جیحون از پی نادر برود ، ترکمانان یغوت و تکه جنگ  
 را شروع کردند ولی دفع شدند ، ایلبارس بخانقاه رفت  
 که یکی از قلاع خسته خوارزم بشمار میآمد . روز بعد  
 در جنگ شکستی فاحش یافته در قلعه حصار شد .  
 مدت سه روز این حصار در زیر آتش فشانی توپخانه  
 بود و در ۲۴ شعبان ۱۱۵۳ ( ۱۴ نوامبر ۱۷۴۰ )  
 قلعگیان تسلیم شدند ، ایلبارس را بحضور نادر آوردند  
 که او را با ۲۰ تن از اعیان خوارزم بهلاکت رسانید .

علت این قتل که مخالف رسم و عادت نادر بود این  
 است که ایلبارس قبلاً سفرای پادشاه ایران را کشته  
 بود . طاهر خان را که نسب بچنگیز  خان میرسانید  
 و در خدمت نادر بسر میبرد حکمرانی خوارزم دادند (۱) .  
 ابوالخیر خان امیر قرقیزهای قزاق بیاری ایلبارس  
 آمده بود ، چون کار را از دست رفته دید عنان هزیمت  
 پیچانید و چون نادر امر داد که آب را از خندقهای  
 خیوه باز گرفتند از بکان بیحاصلی مقاومت خود را  
 دریافتند و تسلیم شدند و نادر بنا بر سیاستی که داشت  
 چهار هزار نفر از بک را ملتزم اردوی خویش کرد

۱ - محمد طاهر خان پسر محمد ولی خان اوزبک از نسل جوجی پسر  
 چنگیز ( مترجم ) .



و ۱۲۶۰۰۰ نفر از اسرای ایرانی را نجات بخشیده  
در حوالی ابیورد مسکن داد و برای آنها شهری  
مستحکم بنام هیوه آباد ساخت. اسیران روس که در  
خوارزم بودند با وطن خود فرستاده شدند. نادر شاه  
روز ۱۷ رمضان (۶ دسامبر) از خدیوه حرکت کرد و  
از راه چارجوی (۴ شوال - ۲۳ دسامبر) و مرو بکلات  
و میاب و کوبکان که مولد و منشأ او بود رفت و بناهای  
تازه در آن جابر آورد، در آخر شوال نادر بمشهد  
وارد شد و هدایای گرانبها بحرم مطهر امام رضا  
تقدیم کرد.

در این اوقات ایلچی از هندوستان رسیده رسماً  
از جانب محمد شاه واگذاری منضمات پرکنه کابل

و تنه واقع در یسارشط سند را به نادر اعلام کرد<sup>(۱)</sup>،  
خراج سالیانه این ولایات ۱۲۰ هزار تومان بود<sup>(۲)</sup>  
نادر هرگز طغیان و شورش را  
از خاطر نمیدرد، قبل از عید نوروز  
بعزم سرحد دیگر کشور خویش عزیمت کرد تا بقصاص  
خون برادر لکزیهارا کیفر بدهد، نظر بقلّت آذوقه  
و قحطی طریق خبوشان و استرآباد و مازندران را  
پیشگرفت.

۱ - مقصود پرکنه هائی است در جنوب و مشرق رود سند که اگرچه  
بنابر قرارداد بمحمد شاه تعلق میکرد ولی اومحض سپاسگزاری از نادر  
آنها را هم بایران وا گذاشت، در سابق هم از متعلقات ایالات کابل و تنه  
محسوب میشد که جزء قلمرو ایران شده بود (منبرج).  
۲ - اجبار محمد شاه بتقدیم این هدیه بدیهی و آشکار است، میرزا مهدیخان  
با بیانی مضطرب شرح میدهد که چگونه نادر با ارسال چند اسب .....  
و چند خر بوزه از شاه هند اظهار تشکر کرد.



در راه خبر یافت که افغانهای ابدالی که قبلاً اعزام شده اند بقانیق (الزان) رسیده و در ۱۵ ذیحجه (۳ مارس ۱۷۴۱) طوایف جار و جادوخ واق زبیر را پایمال سم ستور کرده اند، نادر فرمان داد تا ۲۰۰۰۰۰۰ روپیه باین سربازان دلاور انعام دادند<sup>(۱)</sup>.

سوء قصد به نادر هنگامی که نادر از مازندران میگذشت حادثه ای رخ داد که

منشأ تغییر اخلاق و رفتار او گشت. روز ۲۸ صفر ۱۱۵۴

(۱۵ مه ۱۷۴۱) در حوالی قلعه اولاد شخص مجهولی

که در میان جنگل خود را پنهان کرده بود گلوله

۱ - لشکریان تا رود سمور پیش رفتند ولی هنگام بازگشت از سرما صدمه بسیار دیدند.

انداخته او را مختصر جراحتی رسانید<sup>(۱)</sup>، رضاقلی میرزا که از پی پدر میآمد قراولان را پیش خواند اما ضارب مجال یافته و گریخته بود، میرزا مهدیخان در فصلی که راجع بحوادث داغستان نوشته ضارب را<sup>(۲)</sup> غلام آقا میرزا پسر دلاور خان تایمنی دانسته است. اما رضاقلی میرزا که در غیاب پدر رفتارهای ناهنجار کرده بود<sup>(۳)</sup> متهم بتحریر شد. نادر علی المعجاله فرزند را در طهران گذاشت که در آنجا متوقف باشد و خود راه قزوین

۱ - دست راست نادر مجروح و شصت چپ او قطع شد و عمداً خود را از اسب بریز افکند که تیر تکرار نیابد (مترجم).

۲ - نیکقدم نام داشت (مترجم).

۳ - در سبزوار برادر زن خود شاه طهماسب ثانی را بقتل رسانید و بنا بر روایت براتیس چف Bratschev و اوتر جلد اول ص ۴۴۱ زن خود را نیز که نسبت بقتل برادرش اعتراض میکرد هلاک کرد. در باب جریبه ها و بول گیریهای او بکتاب اوتر رجوع شود.



را پیش گرفت و در نیمه ربیع الاول (آخر مه ۱۷۴۱) بانجا رسید.

لشکر کشی بداغستان  
نادر شاه از راه قراجه داغ و بردع بقبله وارد و از شاه داغی گذشته

داخل داغستان شد. در اول جمادی الاولی (۱۵ ژویه)

در ناحیه غازی قموق بود. این دفعه شمشال که اوسمی

قراقیتاق ها بود و سرخای خان امیر غازی قموق بحضور

نادر آمدند. اما فتح ولایت آوارها را بعد از ۱۵ روز

مجبور شدند ترك كنند، در ناحیه قراقیتاق ها هم نمایندگان

نادر مقتول شدند، این وقایع نادر را بخشم آورد و اعلام

کرد که تا داغستان را با طاعت نیاورد باز نخواهد گشت.

نمایندگان روس گمان میکردند که نادر خیال لشکر

کشی بمملکت آنها دارد<sup>(۱)</sup>. اما چون روسیه اصلی چندان ثروتی نداشت و غنایمی از آنجا بدست نمیآمد نادر چشم بنواحی شمال قفقاز دوخته بود و اطلاعاتی هم از معابر کریمه کسب میکرد، همچنین روسها بیم داشتند که نادر بامساعدت التون (Elton) که از خدمت روسها نزد پادشاه ایران رفته بود سفایینی در بحر خزر میخواست راه بیندازد<sup>(۲)</sup> محض احتیاط دولت روس در ماه مه ۱۷۴۲

۱ - در نامه ای که نایب السلطنه روس آناتولیو لدونا (۱۳ اکتبر ۱۷۴۱) به کنت دولی نار نوشته این عبارت دیده میشود: «سفیر ایران [محمد حسین] با تمام فیلهای او همانطور که سفیر ترك پذیرفته شد باریافت. میگویند یکی از مقاصد سفیر ایران این است که یرنسس البزابت را (که در آتیه ملکه روس شد) برای پسر نادر شاه خواستگاری کند و اگر مضایقه کنیم با ما بجنگ خواهد پرداخت» رجوع شود به سولویف فصل ۲۱ یادداشت صفحه ۱۴۱.

۲ - ملکم جلد ۲ ص ۱۰۲: «یک نفر انگلیسی قتال ولی غناز بود» راجع بر گذشته های او رجوع شود بکتابهای هانوی ولرچ و سولویف.



۴۲۰۰۰ نفر سپاهی در قزلر مجتمع ساخت<sup>(۱)</sup>.

در آخر اکتبر ۱۷۴۲ (رجوع شود به ستیل) هنگامی

که نادر در باشلو بود مجلس محاکمه ترتیب داد و اعضاء

آن را با نظر خاصی انتخاب کرد. این هیئت رضاقلی میرزا

را بجرم تحریک ضارب نادر شاه محکوم کردند و پدر

فرزند را نابینا ساخت. وقایع نگاران روس کاملاً معلوم

کرده اند که لشکرکشی داغستان چه قدر بی حاصل و

زیانبخش بوده و قشون ایران چگونه از قحط آذوقه

و شدت سرما رنج دیده است<sup>(۲)</sup>. نادر سخن از استعفا

۱ - بوتکف جلد اول ص ۲۲۰ .

۲ - رجوع شود به بیانات نماینده روس بر اتیس جف که آنوقت در دربند

بود . رجوع کنید بجدولهای تاریخی بوتکف جلد سوم ص ۱۳۰۷ .

۳ - سولویف ۲۱ ص ۱۰۵-۹۹-۲۴۱ .

و تسلیم سلطنت بیکی از فرزندان خود بمیان آورده

و چند نفر صنعتگر بکلات فرستاده بود که بناهایی

برای اقامت او بسازند .

در این وقت مجدداً نادر بعثماني متوجه شد . در

ماه ذیقعده ۱۱۵۴ (ژانویه ۱۷۴۲) سفیر ایران از

اسلامبول بازگشت و خبر داد که سلطان از قبول تخمیس

مذاهب خود داری کرده است .

بنابر این نادر بسطان اطلاع داد که اگرچه املاک

ایران را در همه جا غیر از عثمانی مجدداً بدست

آورده است ولی باعتقاد او ایجاد صلح در میان مسلمین

مهم تر از خاک و آب است<sup>(۱)</sup> و « بطلب حرف خود »

۱ - مشکل است معلوم کرد که مراد نادر از املاک ایران خاکی است  
که در تصرف شاه اسمعیل بوده یا آنچه امپریاتور در دست داشته است .



حاضر است که شخصاً بعثمانی برود. در همین وقت  
نادر بتمام ملت ایران اعلام کرد که دست از عقاید  
فرعیه که شاه اسمعیل در مملکت داخل کرده باز داشته  
تصمیمات انجمن دشت مغان را تأیید نموده و نسبت  
بسه خلیفه نخستین شرایط احترام را بجا آورند (۱).

بعد از نوروز سال ۱۱۵۵ (۱۷۴۲) نادر در ۲۵  
ربیع الاول (۳۰ مه) مجدداً لشکر بداغستان راند و  
طبرسران را بیاد غارت داد. شیمخال و سرخای در خدمت  
نادر بودند ولی اوسمی در قلعه قریش متحصن شده  
بود. نادر او را محاصره کرد و عاقبت گریخته باز نزد

۱- رجوع شود بمتن کامل این مطلب در ترجمه جونز جلد ۲ ص  
۱۳۲-۱۲۹ در نسخ فارسی تاریخ نادری متن خلاصه شده است.

آوارها رفت ولی طایفه او که قراقتاق باشد امان  
آورد و قلعه او با خاک یکسان شد.

شورش‌ها  
توقف ممتد نادر در داغستان که  
یکسال و نیم طول کشید منشأ

انحطاط سلطنت نادری است. این پادشاه بیش از  
پیش بدگمان و قسی‌القلب گشت. از هر طرف علم‌طغیان  
برافراشته شد. در خوارزم پسر ابو الخیر قزاق طاهر خان  
را که از جانب نادر حکومت داشت هلاک کرد  
و بر خوارزم مستولی شد اما همینقدر که نصرالله میرزا  
متوجه آنسامان شد مردم خوارزم بمرو آمده اظهار  
فرمانبرداری کردند. پس از آن ازبکانی که در اردوی  
نادر بودند استدعا کردند که پسر ایلبارس که بفرمان



نادر کشته شده بود جانشین پدر و حاکم خوارزم شود.  
تراکمه یموت و مکه که هنوز در خوارزم جای داشتند  
بخراسان کوچ داده شدند.

در ماه شوال (دسامبر ۱۷۴۲) درویشی در بلخ علم  
طغیان برگرفت و گروهی «از خراسانیان و قزلباش»  
را بهلاکت رسانید اما آخر الامر اسیر و مجبوس شد.  
لشکر کشی بعراق نادر تولید آرامش در داغستان را مغتنم  
عرب شمرد (۱). در ۱۶ ماه ذیحجه ۱۱۵۵

(۲ فوریه ۱۷۴۳) از آنجا خارج و شب نوروز وارد  
مغان شد (۱۱۵۶-۱۷۴۳) و از راه قراچمن - تبریز -

۱۰ - بنا بر قول مورخ رسمی نادر حتی روساء «قومان» (که در ترکی  
فومیق گویند) و نوغای و چرکس طوق اطاعت بگردن نهادند، ولی  
در حقیقت فقط تمهیدات شخصی و فردی در میان بوده است.

سنندج - شهرزور حرکت نمود و توپخانه او از سمت  
همدان - کرمانشاه - زهاب بعراق رسید. احمد پاشا  
که از آشنایان دیرین نادر بود از بغداد هدایائی چند  
نزد او فرستاد ولی عذر خواست که نمیتواند شهر را  
تسلیم کند. نادر اطراف بغداد را بتصرف آورده  
خواجه خان چمشکنر کی را مأمور فتح بصره کرد و  
فرمان داد که سفایینی را که نزدیک حوینزه جمع شده است  
بکار ببرد (۱).

روز ۱۴ جمادی الثانیه (۵ اوت) نادر بکرکوک  
رسید. پس از یک هفته آن قلعه تسلیم شد و اربیل در  
در یک روز بدست آمد. در کرکوک بسمع شهریار

۱ - در رود کرخه؟



ایران رسید که سلطان عثمانی پس از شنیدن پیغامها  
و پیشنهاد های احمد پاشا فتوای شیخ الاسلام را دایر  
بر تباین مذهب شیعه با دین اسلام و مباح بودن قتل  
و اسیر ایرانیان منتشر ساخته است، پس در ۱۰ رجب  
(۳۰ اوت) نادرشاه از کرکوک خارج و ۲۶ رجب  
بمقام یونس نبی در برابر موصل وارد شد، جسری بر  
دجله بسته شهر را محصور کردند. اگرچه شهر تسلیم  
نشد ولی مردم آن چون لازم دیدند که نادر را بنجوی  
خرسند کنند وعده دادند که نایندگان باسلامبول  
روانه کرده موجبات رضایت خاطر پادشاهان ایران  
را فراهم آورند. در این وقت ایلچی احمد پاشا وارد  
شد و سخنان شخص سلطان را حاکی از اینکه قبول

تخمیس مذاهب باعث فتنه عام خواهد گشت بیان  
کرد. سلطان از نادر تقاضی کرده بود که بخاک ایران  
بازگشته و با احمد پاشا قرار داد لازم منعقد کند.  
نادر روز دوم رمضان ۱۱۵۶ (۲۰ اکتبر ۱۷۴۳)  
بسمت کرکوک و خاتقین رهسپار شد<sup>(۱)</sup>.

انجمن دینی  
نادر بقاع متبرکه شیعیان را که  
در عراق است زیارت و مزار  
ابو حنیفه را نیز طواف کرد. در نجف مجمعی بزرگ  
از روحانیون گرد آورده مذاکرات این مجلس را از روی  
یادداشت سویدی که یکی از مشایخ اهل تسنن است

۱ - راجع بعدم کامیابی نادر در محاصره موصل رجوع شود به سمت نقل  
ترکی کتاب هامر فصل ۴۸ و قول یکی از عسویان محلی در یونیون.



در دست داریم . نتیجه قطعی مجمع که بقلم میرزا مهدیخان نوشته شده در تاریخ او ثبت است . بعد از مقدمه تاریخی در این صورت مجلس مواد میثاق مغان تجدید شده است با این اختلاف که بجای تقاضای رکن خامس در مکه شیعیان فقط میخواهند بارکن شافعی شریک شوند . اعضاء سابق انجمن مغان در این مجلس باز گشت خود را از عقاید باطله و آثار مبتدعه شاه اسمعیل تأیید و تسجیل کردند . علماء عراق بامامت حضرت امام جعفر صادق<sup>ع</sup> اقرار و مذهب ایرانیان را که بحقیقت سه خلیفه نخستین اسلام ایمان آورده بودند تصدیق نمودند . علمای ماوراءالنهر هم اشخاصی را که بر ضد ایرانیان قیام کنند کافر شناخته و فروع مذهب

جعفری را موافق اسلام دانسته اعلام کردند<sup>(۱)</sup> . نادر و زنان او مبالغی کثیر برای تزئین و تذهیب عتبات عالیات و مزار ابوحنیفه خرج کردند ، نادر از راه مسیب و حوالی بغداد و پل ینگجه بخاک ایران باز گردید . احمد پاشا که مردی زیرک و محیل بود چندان در احترام و تکریم نادر شاه مبالغه کرد که جهانلشای افشار هنگام خروج از عراق فرمان داد کرکوک و اربیل و قورنه را که در نزدیکی بصره است با چند نقطه دیگر باو پس بدهند .

شورش در شروان  
از جمله اسباب حرکت معجل نادر  
از عراق و وصول اخبار و حشت آثار

۱ - در این سند تاریخی اشاره خفی دیده میشود که شیخ الاسلام عثمانی مذهب جعفری را تصدیق کرده است .



از ایران بود، در موصل شنید که در شروان شخصی  
 سام نام که خود را پسر شاه سلطان حسین میخواند  
 علم طغیان برداشته و پسر سرخای<sup>(۱)</sup> بیاری او برخاسته  
 است، نادر نصرالله میرزا را بدفع فتنه آنان گماشت،  
 شورشیان در نزدیکی باغشاه در ۴ ذی قعدة (۳۰ دسامبر  
 ۱۷۴۳) مغلوب شدند و قلعه آق سو مجدداً بدست  
 ایرانیان افتاد و سام موفق بفرار گردید.

شورش فارس خیلی مهم تر از  
 فتنه در فارس  
 انقلاب داغستان بود، تقی خان

بینگلر بیکی و سردار کلبعلی خان کوسه احمدلو در این وقت  
 در عمان، جنوب خلیج فارس بودند نادر آنها را بحضور

۱ - محمد نام (مترجم).

طلبید و سردار دیگر بجای آنان گماشت، اما تقی خان  
 کلبعلی خان را کشت و راضی بعزل خود نشد<sup>(۱)</sup> و با  
 جانشین خود معارضة کرد، این شخص<sup>(۲)</sup> که سابقاً در  
 روسیه سفیر بود بوسیله کشتی خود را خلاص و  
 بسواحل ایران رسانید، تقی خان بشیراز وارد شد، وی  
 مردی لایق بود و در سایه حمایت نادر بمقامات  
 عالی رسیده بود بنابر این نادر از طغیان پرورده خود  
 بسیار خشمناک و متأثر گردید آخر الامر این امیر دستگیر

۱ - سردار کلبعلی خان پدر مادران سه فرزند نادر شاه بود. دختر بزرگ  
 او مادر رضا قلی میرزا بود که در ۲۵ جمادی الاولی ۱۱۳۱ (۱۵  
 آوریل ۱۷۱۹) تولد یافت و از دختر دیگرش نصرالله میرزا و امام  
 قلی میرزا متولد شدند.

۲ - محمد حسین خان قرقلو امیر اخور باشی (مترجم).



و بامر نادر خصی شد<sup>(۱)</sup>.

شورش قاجاریه  
نادر روز ۱۵ ذیحجه (۳۰ ژانویه ۱۷۴۴) از شهر بان حرکت کرد

و چون بماهدشت رسید شنید که طایفه قاجار بر پسر  
حاکم استرآباد شوریده با ترکمانان یموت همدست  
شده اند<sup>(۲)</sup> حاکم استرآباد قاجاریه را تنبیه سخت کرد  
و راه افراط سپرد<sup>(۳)</sup>.

۱ - میرزا مهدی خان در این وقایع بتفصیل نیرداخته است، درخصوص  
ایجاد صفایین در خلیج فارس و لشکر کشی بعمان مخصوصاً رجوع شود  
بکتاب اوثر جلد دوم ص ۱۲۰ - ۱۶۶ - ۱۷۶ و فارس نامه ص ۱۷۵  
و ص ۱۹۳.

۲ - این نزاع میان محمد حسن خان قاجار و محمد زمان بیك که از جانب  
پدر خود محمد حسین خان فرامو سالار در استرآباد نیابت حکومت داشت  
واقع شد، محمد حسین خان از اردوی نادر با استرآباد آمده کله منار ها  
ساخت، جمعی را بی بصر کرد (مترجم).

۳ - در این شورش ها نوی امتعه خود را از دست داد، بتاریخ او رجوع شود  
جلد اول ص ۱۹۲. بعد بحضور نادر در حوالی همدان رسید (۱۷ مارس).

در خوارزم هنوز آتش فساد شعله ور بود و نادر  
برادر زاده خود علینقی خان را بارتبه سپهسالاری و  
اختیار تام بان سامان فرستاد.

خروج صفی میرزای نادر شاه عید نوروز ۱۱۵۷  
مجموع در قارص (۱۷۴۴) را در کنگاور گذرانید،

در اینجا خبر دسایس عثمانیان بسمع او رسید که احمد  
پاشا جمال اغلو حاکم قارص از جانب صفی میرزا مدعی  
سلطنت ایران، احکامی در آذربایجان منتشر میکند،  
اسم اصلی این شخص محمد علی رفسنجانی بود، نادر  
در وصول به ابهر مطلع شد که احمد پاشای مذکور معزول  
و بجای او احمد پاشا وزیر سابق عثمانی مأمور قارص  
شده است، پس احکامی بحکام ایروان نوشته فرمان



داد که شروع برهائی اسرای عثمانی کنند ، اما پاشای  
مذکور از شرایط صلح اظهار بی اطلاعی کرد ، نادر مجبور  
شد که نقشه سفر را تغییر داده عازم قارص شود ، در  
راه باو مژده دادند که مردم گرجستان بر عثمانیان  
غلبه و در ۲۴ ذی قعدة ۱۱۵۶ ( ۳۰ دسامبر ) گرجیها  
در اخل کلکی سام میرزای سابق الذکر را دستگیر  
کرده اند ، نادر يك چشم او را از کاسه بیرون آورده (۱)  
او را بقارص فرستاد تا چون صفی میرزا نزد اوست  
برادران معمول یکدیگر را دیدن نمایند ، یوسف پاشا  
خاکم اخل تسیخه که باهدایائی نزد رؤسای داغستان

۱ - بیشتر در فتنه اول بیني او را هم بریده بودند ، او را سام بیني بریده  
مینویسند ( مترجم ) .

میرفت همچنین در محل گوری بدست گرجیها مغلوب  
شد و نادر بیاداش این خدمات طهمورث شاه را والی  
کرتلی و پسرش ایراکلی (۱) را والی کاختی کرد .

نادر در ۱۹ جمادی الثانیة ۱۱۵۷ ( ۳۰ ژوئیه ) بظاهر  
قارص رسید اما محاصره طول کشید و چون سرما  
شروع شد نادر در ۲ رمضان ( ۹ اکتبر ) دست از  
محاصره برداشت و از راه اخل تسیخه و اخل کلکی و  
گنجه بیردع وارد شد ، در بیردع کوخ هائی ازنی برای  
لشکریان و برای حرم پادشاهی برافراشته بودند .  
آخرین لشکر کشی در ۲۲ ذی قعدة ( ۲۷ دسامبر ) با  
وجود سرما نادر بغرم تنبیه

۱ - در جهانکشا این اسامی را چنین قید میکند ، کارتیل ایراکلی  
( مترجم ) .



داغستانیان براه افتاد، در ۶ ذیحجه (۱۰ ژانویه ۱۷۴۵)

بدر بند وارد و پس از دستبرد های سریع بیردع بازگشت

۵ محرم ۱۱۵۸ (۷ ژانویه).

نوروز ۱۱۵۸ (۱۷۴۵) را در آرش گذرانید

و از آنجا بمراتع شکی رانده از طریق خچن بکنار

دریاچه گو کچه رسید (۱۲ جمادی الثانیه - ۱۲ ژویه)، درین

وقت نادر سخت مریض بود و او را باتخت روان

حرکت میدادند، طبیب مخصوص شاهپ. بازین مرض

او را مقدمه استسقا تشخیص داد.

آخرین مجاربه با مقارن این احوال از باب عالی  
عثمانی لشکری گران بسر عسکری یگن

محمد پاشا صدر اعظم سابق بجانب ارزنة الروم وفارس

گسیل شده بود و سپاه دیگر بسرداری عبدالله پاشا

جیبجی و سلطان وردی خان اردلان که از گریختگان

ایرانی بود از راه دیاربکر و موصل پیش میآمد. نصرالله

میرزا بسرداری قشونی که در مغرب ایران اقامت داشت

بمقابله عبدالله پاشا مأمور گشت.

نادر در گو کچه برای پسرش امامقلی میرزا و برادر

زاده اش ابراهیم خان<sup>(۱)</sup> جشن عروسی برپا داشت،

نخستین را ایالت خراسان و دوم را حکومت عراق

عطا فرمود و روز ۵ رجب (۳ اوت) بمقابله لشکر

عثمانی راند، یگن محمد پاشا با ۱۵۰,۰۰۰ سوار و

۱ - ابراهیم خان ولد ابراهیم خان مقتول بود که بعد از فوت پدرش  
نادر او را باین نام خواند (مترجم).



۴۰۶۰۰۰ ینگه‌چری بسمت میدان جنگ معروف ۱۷۳۵

( یعنی مراد تپه نزدیک ایروان ) رهسپار بود . روز

۱۱ رجب ( ۹ اوت ) زدو خورد شروع شد و روابط

لشکر عثمانی از قارص منقطع گشت ، سرعسکر عثمانی

بطور جنگ فرنگی بسنگر بندی و حفر خندق مبادرت

کرد و بتدریجی اردوی نادری رسید . در ۲۱ رجب

از نصرالله میرزا خبر آمد که طلایه سپاه عبدالله پاشا

از دستبرد های سلیم خان بابان شهر زوری ، از رؤساء

اکراد مغلوب و خود شاهزاده هم سپاه عثمانی را در

حوالی موصل مقهور کرده است . یکن محمد در بجهوحه

اضطراب عسکر خود غفلة و فات یافت و شکست

عثمانیان شروع گشت ۱۲۶۰۰۰ نفر از عثمانیان مقتول

و ۵۰۰۰ تن اسیر و تمام توپخانه آنها نصیب سپاه نادری

شد .

بعد از این فتح درخشان تغییر احوال نادرشاه بکلی

غیر منتظر بود ، این فتح را مغتنم شمرد و برای خرسندی

شخص خود معاهدات جدیدی پیشنهاد کرد ، بنا بر

قول مورخ درباری نادر پادشاه ایران نامه بسلاطین

عثمانی نوشته از مواد اول و دوم قرار داد مغان صرف

نظر کرد ؛ اما منابع ترکی برخلاف این شهادت داده

مینویسند که نادر شاه از سلطان واگذاری بلاد وان

و کردستان و بغداد و بصره و نجف و کربلا را تقاضی

کرد و عثمانیان هم در صدد تسلیم آن نواحی بودند (۱) .

۱ - رجوع شود بکتاب هامر ، فصل ۴۸ .



نادر شاه از مراد تپه بچورس (نزدیک خوی) و از آنجا بمحمودی رفت و در آنجا ایلچی پادشاه جنگیزی ختن را بحضور پذیرفت (۱). این پادشاه که خود را مالک رقاب توران میخواند از نادر میخواست که افواجی بسرکوبی ایلات سرحدی بفرستد. سال بعد سفیر نادر از راه بخارا بختن رفت (۲). علیقلی میرزا که مأمور خوارزم شده بود در حوالی اورگنج تراکه یموت و یاران آنها را مقهور کرد، ترکمانان بجانب بلخان گریختند، نادر برای اینکه راه جنوب را بر آنان بگیرد نصرالله میرزا را باستراباد فرستاد و

۱ - شاید یکی از اعقاب شاهرخ خان فرغانه بوده که خود را از نسل چنگیز خان خوانده بود در سال ۱۱۱۲ (۱۷۰۰)، رجوع شود بکتاب طبقات سلاطین اسلام این بول شماره ۱۱۲. شاید بجای ختن لفظ ختن باشد که صحیح آن خوفند است.

تراکه را مجبور کرد که ۱۰۰۰ سوار در خدمت او روانه کنند.

نادر شاه از راه فراهان در ۴ ذیحجه (۲۸ دسامبر) باصفهان رسید و تادهم محرم ۱۱۵۹ (۲ فوریه ۱۷۴۶) در آنجا توقف کرد، رفتار او رفته رفته غریب تر میشد، پ. بازین مینویسد که در مدت اقامت پادشاه در پایتخت سابق ایران «هرچه ظلم و بیدرحمی بتصور آید بامر او ارتکاب یافت»، بعد نادر از راه بیابان و طبرس در ۲۳ صفر (۱۷ مارس) وارد مشهد شد.

نادر جشن نوروز ۱۱۵۹ (۱۷۴۶) مصالحه با عثمانی را در مشهد برگزار کرد و ۲۵

ربیع الاول (۱۷ آوریل) برای بازدید ساختمان های



جدید بکلات رفت و از آنجا بصوب عراق عطف عنان کرد، در ۱۰ محرم ۱۱۶۰ (۲۲ ژانویه ۱۷۴۷) از اصفهان مصطفی خان شاملو را با مورخ معروف میرزا مهدیخان باسلامبول فرستاد، در مقدمه صلحنامه نادر شاه محض خاطر سلطان « خلیفه اهل اسلام و مشعل دودمان ترکمانیه » از دو ماده مذهبی فوق الذکر صرف نظر کرده در عوض تقاضی نموده بود که یکی از ایالاتی که پیادشاهان ترکمان ( تیمور ؟ اوزون حسن ؟ ) تعلق داشته و شاه اسمعیل آنها را از دست داده بود مجدداً بایران باز گردد، با وجود این در متن قرارداد اصلی همان سرحدات عهد سلطان مراد چهارم برقرار گردیده بود، سایر مواد عهدنامه مربوط به حجاج و

زوار و تعیین نمایندگان سیاسی و مبادله اسرا بود (۱).  
علی ای حال بعد از آنهمه لشکر کشی و نبرد آزمائی نادر شاه اصول اعلامیه مغان را مهجور و متروک داشت.  
روز دهم محرم نادر نیز از اصفهان خارج شد و در خط سیر خود کله منارها ساخت.

بعد از نوروز ۱۱۶۰ (۱۷۴۷) که در خارج شهر کرمان جشن گرفته شد نادر آخرین سفر خود را بجانب خراسان پیش گرفت، شاهزادگان که بحضور او شتافته بودند بکلات باز رفتند (۲) و خود نادر در مشهد بعاجز

۱ - بنابر قول هافر فصل ۴۸ عهدنامه را ایلچیان ترك قبلاً در ۴ سپتامبر ۱۷۴۶ در ایران امضا کرده بودند، باب عالی حتی بعد از مرگ نادر هم مصمم بود که این عهدنامه را محترم بشناسد (فصل ۴۹ کتاب هافر)، خط سرحد در جنوب آراغات منطبق با سرحد فعلی بود به علاوه قفقازیه که بایران تعلق داشت.  
۲ - بازین میگوید: نادر بهر يك از شاهزادگان تكليف تخت نشستن كرد و خود ميخواست از سلطنت كناره بگيرد ولي آنها از اضطراب و هشت جوايي نمیدادند.



کشی و سفک دماء بیگناهان پرداخت (میرزا مهدیخان).

تغییر احوال و اخلاق نادر  
میرزا مهدیخان در آخرین فصل تاریخ خود که طبعاً بعد از نادر

تحریر شده است علل انحطاط دوات نادری را ذکر میکند، ابتدای تغییر حال او را از تاریخ سوء قصد دانسته و در اینجا نخستین بار از کور کردن چشم شاهزاده سخن رانده و آنرا منسوب «باصتیلای و ساوس و تهات» مینماید و مینویسد فتنه تقیخان در فارس نقشه رفتن نادر را باسلامبول برهم زد و شورش شروانیان و قاجاریه و افراط هائی که از جانبین پیش آمد مؤید تغییر نقشه او گردید و پس از آن احوال نادر را از نظم طبیعی، افتاد، بعد میرزا مهدیخان شرحی از رواج

تهمت و قتلهای بیشمار و ضبط اموال عاملین خراج و خرابی مملکت ذکر میکند. بنا بر ماخذ اروپائی خرابی احوال عمومی ایرانیان قبل از لشکر کشی هندوستان شروع شده بود<sup>(۱)</sup>. عطایائی که موکول ببعد از مراجعت هند کرده بودند موقوف ماند<sup>(۲)</sup> و اشیاء گرانبھائی که امراء لشکر یا خود داشتند قبل از وصول سپاه بکابل از آنها پس گرفته شد. از مردم ایران مالیاتهای جدید گرفتند بدون توجه بوضع خراج سه ساله که وعده داده بودند (اوثر) ، میرزا مهدیخان

۱ - نایندگان روس، هانوی جلد اول ص ۲۳۰، اوثر جلد اول ۲۲۴ :  
« ممکن نبود که شخص فقر مردم بیچاره را دیده و متأثر نشود ، شهر اصفهان ..... تقریباً خالی الشکته بود » ، رجوع شود همچنین بجلد ثانی صفحات ۳۲-۵-۱۶۴ .  
۲ - اوثر جلد ثانی، ص ۸۹ .



راجع بافکار شیعیان نسبت بتیایل سیاست «خراسانی»  
 نادر شاه بمذهب تسنن بکلی خاموش است اما آیا  
 درخت دویست ساله صفویان را ممکن بود با احکامی  
 که باصطلاح سرسواری صادر میشد از ریشه برکند؟  
 نهضت مردم سیستان هیجان  
 شورش درسیستان عمومی را شدت داد، علت طغیان  
 توقعات مأمورین خراج بود که از اهالی ۵۰۰,۰۰۰  
 تومان مطالبه میکردند، علیقلی میرزا برادر زاده نادر  
 که حاکم سیستان بود سر دسته شورشیان شد، طهماسب  
 قلی خان جلایر سردار کابل که یکی از ارکان وفادار  
 سلطنت نادری بود بدفع شورش مأمور گشت ولی از  
 او هم مبلغ ۲۵۰,۰۰۰ تومان خواستند، طهماسب

قلی خان چون از نادر ناامید شده بود مصمم گردید  
 که یکی از اولاد او را بنادشاهی و علیقلی میرزا را  
 بسپهسالاری بردارد، اما باجاه طلبی فوق العاده حاکم  
 سیستان نمیتوانست موافقت کند، علیقلی میرزا او را  
 زهر داد و خود مطلق العنان شد، در خراسان هم  
 شورشی برخاست، کردهای خبوشان ایلخی نادر را  
 در آنجا غارت کردند، نادر بسر کوبی آنان بیرون  
 تاخت و در ۲ جمادی الثانیه ۱۱۶۰ (۲۰ ژون ۱۱۴۷)  
 خیمه و خرگاه او را در فتح آباد نزدیک خبوشان  
 برافراشتند.

قتل نادر  
 بتحریک علیقلی میرزا و بهمدستی  
 صالح خان رئیس قراولان چند



تن از امراء قاجار و افشار با اتفاق همیشه کشیکان سر پرده نادری در خیمه او داخل شده و او را کشتند.

اضطراب و هرج و مرج اردوی نادری بوصف نمی گنجد<sup>(۱)</sup>. افغانهای ابدال و ازبکان که به نادر وفادار بودند بقیادت احمد خان ابدالی<sup>(۲)</sup> افشارها را مغلوب کرده بجانب قندهار رهسپار شدند، افشاریه علیقلی میرزا را از هرات خوانده بنام علিশاه و لقب عادلشاه بسلطنت نشانند، تمام پسران نادر بهلاکت رسیدند، فقط نوه او شاهرخ که ۱۴ سال داشت موقتاً در مشهد محبوس گشت.

۱ - پ بزین شخصاً شاهد وقایع ۱۹ و ۲۰ ژون ۱۱۴۷ بوده است.

۲ - بعد مؤسس سلسله درانی افغانستان شد.

خزاینی که نادر نهاده بود بر وی برباد رفت، مملکت که از لشکرکشی های بسیار ناتوان گشته بود در فشار بحران اقتصادی خیلی سختی می نالید، اقدامات دینی نادر بکلی بی نتیجه ماند ولی مرز و بوم ایران از دشمن رهایی یافت، از آنوقت تا حال خاك ایران از سمت شمال و مشرق و جنوب شرقی رو بنقصان نهاده است، لکن ایران با سرحدات کنونی هم باقی نمی ماند اگر نادر شاهی نمی بود!



## ضمیمه اول مسائل مذهبی

در باب مساعی نادر برای توفیق مذاهب اسلامی رجوع شود بکتاب الحنجج القطعیه لاتفاق الفرق الاسلامیه تألیف عبدالله بن حسین سویدی که اصلاً بغدادی و از علماء اهل تسنن است و کتاب خود را در قاهره بسال ۱۳۲۴ منتشر کرده است. در این کتاب شمه‌ای از مقالات علماء سنی و شیعه در اردوی نادر در نجف (۲۴ شوال ۱۱۵۶ - ۱۲ دسامبر ۱۷۴۳) مندرج است. این کتاب را پرفسور آ. اشمیت در يك مقاله مهمی تجزیه کرده است (۱).

در Festschrift بار تولد (عقد الجمان) تاشکند ۱۹۲۷ ص ۱۰۷ - ۶۹ (رجوع شود بمقاله Ritter مندرج در (Der Islam, XV, 1926, I, P. 106) مکتوبی که ظاهراً نویسنده آن عبدالباقی و مخاطب شیخ الاسلام اسلامبول باشد در باب اتفاق شیعه و سنی در مجله ارمغان طهران ۱۳۰۸ - اکتبر

۱ - iz istorii sumristsko chiitskikh otnoshenii.

۱۹۲۹ نمره ۷ ص ۴۵۳ - ۴۴۹ طبع گردیده است.

نکته قابل ملاحظه این است که نادر شاه در تنقیری که از سب و رفض و بدعت‌های شاه اسمعیل اظهار میکرده است بتنقیر آباء و اجداد خود متشبث میشده است. مورخ رسمی نادر شاه پیوسته قشون خراسانی را در مقابل قزل‌باش صفویه نام میبرد. نادر کلامی برای سربازان خود اختراع کرد که با کلاه صفویه که از زمان شیخ حیدر متداول شده بود اختلاف کلی داشت. رجوع شود به اوتر Otter جلد اول ص ۴۰ که گوید: کلامی چهارم گوشه که دور آن را شال میپیچیده اند. همچنین رجوع شود بکتاب ابراهام دو کرت (۱). اما نادر از این جهت با صفویه موافق بود که در تعظیم و تجلیل امام رضا ع بسیار میکوشید و چون شاه طهماسب ثانی امارت خراسان را به نادر سپرد نادر سگه‌ای بنام

۱ - Abraham de Crète تصویری را که در ابتدای این رساله است ملاحظه فرمائید از روی کتاب خطی ژان تیل برداشته شد.



حضرت رضا زرد (میرزا مهدیخان) همچنین توجه شود بشرح هدایا و تذورات نادر در بقاع متبرکه عراق.

اوثر (۱) نویسنده فرانسوی و عبدالکریم کشمیری علت اصرار نادرشاه را بتوحید و توفیق مذاهب اسلام این میدانند که این پادشاه بارفع موجبات خصومت مذهبی میخواست راه حمله بعثماني را باز کند.

سوره چهل و هشتم آیه ۲۹ قرآن مجید نادر را بکتاب دینی نصارا و یهود متوجه کرده بود (کتاب عبدالکریم ترجمه کلاوین صفحه ۸۹ ترجمه لان ژرژ ص ۸۸) نادر فرمان داد که تورا و انجیل در تحت مراقبت میرزا مهدیخان ترجمه شود. در باب نسخ این ترجمه رجوع کنید بفهرستی که بلوشه تحت عنوان نسخ خطی کتابخانه ملکی نوشته است، جلد اول ص ۶ نمره ۷ نماینده روس در ایران کالوچ کین (۲) گوید در ۲۸ مه

۱ - Otter II 183, Hanway IV 216-9. ۲ - Kalouchkin.

۱۷۴۱ نادر نمایندگان مذاهب مختلفه را دعوت و بآنها اخطار

نمود: «اگر خدا یکی است ادیان هم باید یکی باشند» کتاب

سولویف Soloviev فصل بیست و یکم، ص ۵-۱۰۲.

نادر نسبت بعیسویان سخت گیر نبود، جاثلیق ارمنی ابراهام نام نسبت بولی نعمت (نادرشاه) اظهار خلوص و محبت قلبی میکند اگر چه نتوانست از کوچ دادن عده کثیری ارامنه بخراسان جلو گیری کند و عاقبت ن مهاجرین در قشون نادر داخل شدند. قول بازین ززوئیت (ص ۸ - ۳۱۶) خالی از غرابت نیست که نادر را شخص بی اعتقادی شمرده که فقط ایمان بزور و قوه دارد و «خود را عدیل محمد و علی می شمارد»!

تبصره - استدلالی که نادر بعقاید آباء خود کرده و باین طریق از بدعت های شاه اسمعیل اظهار انزجار نموده است ساختگی و بی اساس است زیرا که ایل افشار جزء طوایف شاهسون و از ارکان مستحکم سلطنت سلاطین نخستین صفویه بوده است.



## ضمیمه دوم

### ابنیه نادر

در متن این رساله از شهرهای جدیدی که نادرشاه در نزدیکی شماخی و قندهار و مرو ساخت سخن رانده و بینمای خیوه آباد (نزدیک ابیورد) اشاره کرده ایم بنا بر قول او تر (Otter، جلد اول، ص ۴۰۲) نادر از هندوستان استادان و صنعتگران چندی آورده بود که در نزدیکی همدان (قندهار؟؟) شهری شبیه دهلی بر آورند.

در دستکر دبنائی بیاد کار تولد خود ساخت و آن را مولودگاه نام کرد، در کمالات نادری خزانه ای بنانهاد (رجوع شود به تصویر آن در تاریخ ایران سبایکس، جلد دوم، ص ۲۶۴) و در مشهد بقعه مدفن خود را ساخت (علی حزین، ص ۲۵۲).

نادر مساعی جمیله در تزیین آستانه رضوی (۱) بکار برد.

۱ - میرزا مهدی خان در وقایع سال ۱۱۳۹-۱۷۲۶ از بنای مناری سخن میراند، علی حزین در صفحه ۲۵۲ کتاب خود گوید نادرشاه پس از جلوس چندین بنا از خشت زرین بر آورد.

خود دوزنان حرمش نذورات بسیار و هدایای بیشمار برای تزیین عتبات عالیات عراق تقدیم کردند، در شیراز بامر نادر بنای شاهنشاهی چراغ را مرمت نمودند.

در قزوین تالاری بصورت ایوان در یکی از باغها دیده میشود که به نادر منسوب است، در بین کرمان و سیستان میل هائی بامر نادر در صحرای کویر بنا گذاشته اند که راه بیابان را نشان میدهد، رجوع شود به سفرنامه سبایکس موسوم به ده هزار میل، صفحه ۴۱۸. عکس یکی از میلها که ۵۵ پا ارتفاع و ۴۳ پا محیط آن است در آن کتاب دیده میشود.

در راه وزیرستان جنوب غزنین سه چاه در حوالی وان خوا. Wankhwah به نادر منسوب است، رجوع شود به کتاب مرکز سیا تألیف مالك کر کور Mac Gregor سال ۱۸۷۱، جلد دوم، ص ۷۳۸.



doute il deviendra la source de fond pour l'étude de ce règne»). Chaykh 'Alî Hazin, *Trikh-e Ahwâl*, éd. et traduction par Bel-four, L. 1831, p. 162-288 (jusqu'à l'année 1154/1742; pro-safavide; quelques détails vivants). Khwâdja 'Abd al-Karîm khan Kachmiri, *Bayân al-wâqe'* (témoin des événements de 1739-1749: accompagna Nâder à Bokhârâ et Khwârazm), trad. angl. par F. Gladwin, *The memoirs of Khojeh Abdulkurreem*, Calcutta, 1788 (les événements avant 1739 sont omis dans la traduction), trad. française par Langlès, *Voyage de l'Inde à La Mekke*, Paris, 1797 (traduit de l'anglais avec de nouvelles abréviations). Abol Hasan b. Muhammad Amîn, *Mojmal al-târikh-e ba'd-Nâderiya*, éd. O. Mann, Leiden, 1891, p. 9-21 (mort de Nâder). Radî al-dîn Tafrachi, *Histoire de Perse entre 1136-1193*, Br. Mus. Add. 6787, fol. 185-218 [Rieu, *Catalogue*, p. 798b]; sur Nâder voir f. 186b-204; l'auteur (f. 194b) considère son avènement comme le commencement des malheurs de la Perse. Hasan Fasâ'i, *Fârs-nâme-ye Naseri*, Téhéran, 1313 H., p. 168-201 (détails importants pour la situation dans les provinces méridionales). Pour les campagnes en Asie Centrale voir aussi les historiens locaux: Mohammad Vafâ Karminagî (de Bokhârâ) et Mo'nes Agahî (de Khîva). Quelques documents émanant de N. ont été publiés dans la revue *Armaghan*, 1308/1929, mars, p. 80 (réprimande à l'adresse du vezir de Hérat), avril, p. 133-8 (diatribe contre l'hérésie de Châh Esmâ'il et lettre au Sultan expédiée de Daghestan). Un spécimen d'autographe de N. dans Sykes, *o. l.*, II, 256.

Sources indiennes: Elliot-Dowson, *The history of India*, 1877, VIII, où sont cités des spécimens des sources principales contemporaines: Mohammad Châfe' Tehrâni (Warid), *Târikh-e Tchaghata'i* (jusqu'au départ de Nâder de l'Inde en 1152/1739). Rostam 'Alî, *Târikh-e Hendî* (écrit en 1154/1741-2: règne de Mohammad Châh I). Mohammad Mohsen Sâdiqi, *Jowhar-e Sam-sâm* (jusqu'au départ de Nâder en 1739). Anand Râm Mokhles, *Tadhkera* (histoire de Nâder depuis son élévation); source importante; l'auteur, était témoin des événements de 1739.

ضمیمہ سوم

فہرست منابع

Sources persanes: — Mohammad Mohsen, mostowfi de Nâder. *Zobdat al-tavârikh* (composé pour le prince Reza quli en 1154), Brit. Mus., Or. 3498 (Rieu, *Supplément*, p. 24), fol. 184a (où Nâder est mentionné comme *nâyebe-olkâ-ye Abivard*), fol. 190. Mahdi khan Astarabadi, *Târikh-e Nâderi*, travail précieux de l'historiographe officiel (nombreux mss. et lithographies orientales publiées sans critique: Calcutta 1845; Téhéran 1263/1847, 1296/1879; Bombay 1265/1849, 1280/1863, 1875; Tabriz, 1268/1852, 1284, ces deux dernières très mauvaises). La traduction française *Histoire de Nâder Châh* par W. Jones, Londres, 1770—source de la majorité des ouvrages postérieurs entièrement périmée; elle omet de nombreux détails et surtout rend méconnaissables les noms propres et géographiques; la conversion des dates est fautive; *The History of the life of Nâder Shâh* by W. Jones, Londres, 1773, n'est qu'un extrait de la traduction française. Mahdi khan Astarâbâdi, *Dorre-ye Nadera*, lithographié à Bombay, 1280/1863: travail de style extrêmement artificiel mais qui mériterait d'être collationné avec le *Târikh-e Nâderi* du même auteur. Voir le préambule du contrat de mariage de Rezâ-quli mirzâ avec Fatémé Soltân Begom cité d'après cet ouvrage dans Schefer, *Chrestomathie persane*, II, 232-7. Mohammad Kâzem (vazir de Merv), *Nâder nâma*; de ce travail récemment découvert seuls les volumes II (327 pages folio: années 1736-43) et III (251 pages folio: fin du règne jusqu'à la retraite des Persans de Turkestan) existent au Musée Asiatique de Leningrad, voir Barthold, *I-zv. Akad. Nauk.*, 1919, p. 927, et *Zapiski*, XXV, p. 85 (d'après Barthold cet ouvrage «par la richesse de ses données surpasse de loin... toutes les autres sources sans excepter Mirza Mahdi; sans



relation sur la campagne de 1157/1144; Nu'mân Sâlih-zâde, *Tedbirât-i pesendide* (voyage à Hamadan avec Ahmed pacha Kesriyeli en 1160/1747). Pognon *Chronique syriaque relative au siège de Mossoul par les Persans en 1743* dans le *Florilegium*, offert au marquis de Vogüé. 1909. p. 489-503.

**Sources arméniennes:** Le Catholicos Abraham de Crète, *Mon histoire et celle de Nâder*, trad. de l'arménien par Brosset, *Collection d'historiens arméniens*, Saint-Petersbourg, II, 1876, p. 259-338 (témoin de la bataille de Eghaward et de l'élection de Nâder en 1736, détails curieux sur l'organisation de l'armée, etc.) Akop, Vardapêt de Chamakha. *Chahoghakan*; ce recueil manuscrit composé vers 1743 (contient une courte chronique (qui formerait une feuille de texte imprimé) des années 1722-1736 (visite de Nâder à Etchmiadzin, bataille d'Eghvard), voir Ter-Avetisian dans *Bull. Kavkaz. Istor.-Archeol. Inst.*, Leningrad, 1929, no 5, p. 13. Tamburi Artin (Haruthiun), *Tahmasp kulu khanin tevarikhi yazilmich Istambolu Tamburi Arutinden osmanli eltchisi ile yolojulughunda Adjemistan taraflarina* (turc vulgaire en caractères arméniens), Venise, 1800, traduction française par Yacoub Artin pacha. *Journal de Tambouri Aroutine sur la conquête de l'Inde par Nâdir Schah, 1735-1740* dans *Bull. de l'Institut Égyptien*, 1914, premier fascicule, p. 168-232.

**Sources géorgiennes et caucasiennes:** (Peyssonel), *Essai sur les troubles actuels de Perse et de Géorgie*, II/1: Histoire de Karthli du prince Wakhucht, p. 129-136 (venue de Nâder à Tiflis); II/2, p. 354-370 lettre du futur roi Irakli II de l'Inde où il accompagna Nâder; lettre d'un Arménien au résident russe à Isfahan, datée de Djalâl-âbâd, 1-XI-1378. Bergé, *Akti sobranniye Kavkaz. arkheogr. kommiss.*, I. Tiflis, 1866, p. 73-4; trois firmans de Nâder, voir aussi les index des autres volumes de la même collection. Butkov, *Materiali dlia novoy istorii Kavkaza (1722-1803)*, Saint-Petersbourg, 1869, v. l'index détaillé. Kozubski, *Bibliografiya Daghestana*, en annexe de *l'Annuaire du Daghestan de 1905*.

'Abd al-Karîm Kachmîrî (v. s.) Mirza Mohammad Bakheli, *Târikh-e Chahâdat-e Farrokhi-siyar*. Gholam Hossayn khan, *Siyar al-mota'akhhirîn* (histoire complète des années 1700-1786). Mohammad 'Ali, *Borhân al-fotûh* (jusqu'à 1148/1735-6). Gholâm 'Ali, *'Emâd al-sa'âdat* (écrit en 1223/1808; histoire des nawwâbs de Oudh, lithographié). Un complément important à Elliot-Dowson est W. Irvine, *Later Mughals (1719-39)* 1922, II, dont les chapitres XI-XIII, p. 307-280, écrits par le Pr J. Sarkar donnent une histoire de l'invasion de Nâder et un tableau vivant de la situation dans l'Inde (cf. J. A., 1926 no 1, p. 157). J. Sarkar cite les sources complémentaires suivantes: Khezr-khan, *Sawâneh-e Khezrî*; Mohammad 'Ali khan, *Mer'ât-e Ahmadi*; Châker, *Tadhkera*; *Dihli Chronicle* décrit par J. Sarkar, dans *Proc. of. Ind. Hist. Records Commission*, 1921; Hartcharan-das, *Tchahâr golzâr-e Chodja'i*; documents Mahratti (rapports de l'envoyé mahratte dans le camp impérial, éd. par V. K. Rajwade). Tilok Das, un poème sur Nader en Hindi, J. A. S. B., LXVI, p. 24-62. Voir également: lettre de N. annonçant sa victoire dans l'Inde, Br. Mus., Egerton 1004, fol. 115-25 (Rieu, *Catalogue*, p. 733a); Nezâm al-dîn Siyâlkôtî, *Châhnâma-ye Nâderî* (un poème sur l'invasion de l'Inde, composé en 1162), Br. Mus., Add. 26285 (ff. 1-130). Lettre du P. Saignes (v. i). Le roi Irakli (v. i.). Jadunath Prasad, *The life and career of Mir Qamaruddin Nizâm ul-mulk, Asaf Jah I*, thèse de doctorat à l'Univ. de Londres, 1927 (manuscrit).

**Sources turques:** Hammer. *Geschichte d. Osmanischen Reiches*, chapitres LXIV-LXVI et LXVIII-LXIX. voir l'éd. de 1831, vol. VII et VII<sup>1</sup>; 2e édition, vol. IV; trad. française vol. III (après les chroniques de Subhî [années 1730-43] et de 'Isî [années 1749-50], mais surtout d'après Mahdi khan et Hanway). Voir la liste des 6 relations turques sur les campagnes contre Nâder dans Babinger, *Die Geschichtsschreiber der Osmanen*, 1927, p. 289, et *ibid.*, 'Abd al-Razzâq Nevres, *Tebriziye-i Hekim-oghlu 'Ali pacha* (campagne de 1143/1730; Mehmed Râghib pacha, *Tahqîq ve tevfiq* (négociations de 1149/1736); Sirrî,



sez bonne compilation). Voulton, *Verdadeira e exacta Notícia de Thamas Kouli khan da Persia no Imperio de Gram Mogôr, cserita na lingua Persiana em Delhy en 21-IV-1739 e mandada a Roma por Mons. Voulton*, Lisbonne, 1740, trad. angl. par L. Lockhart dans *Bull. of the School of oriental Studies*, IV, 1926, p. 223-45. (Voulton était un Français au service indien. En annexe deux lettres du résident russe à Isfahan) Le Margne, *Vida de Thamas Kouli-Kan*, Madrid 1741 (sans importance), trad. anglaise de L. Lockhart dans le *Journal of the Bihar and Orissa Research Society*, sept. 1926; J. Spilman, *A journey through Russia into Persia... in 1739, to which is annexed a summary account (p. 51-60) of the rise of the famous Kouli Kan*, L. 1742. \* [Anonyme], *The compleat (sic) History of Thamas Kouli Kan*, I (Persian Empire), II (Indostan), 1742. J. Fraser, *The History of Nadir Shah*, Londres 1742 (p. 227-34: impressions personnelles de quelqu'un qui avait connu Nâder). [Le P. du Cerceau], *Histoire de Thamas Kouli Kan Sophi de Perse*, Amsterdam, chez Arkstée et Merkus, 1740, 2 vol. (compilation assez intéressante, événements jusqu'à 1739; Barbier *Dict. des ouvrages anonymes*, 1873, II, 736. attribue ce travail au jésuite du Cerceau, auteur de l'*Histoire de la dernière révolution de Perse*, Paris 1728, écrite d'après la relation de Krusinski). [Anonyme], *A genuine history of Nadir Cha... with a particular account of his conquest of the Mogul's country, translated from the original Persian Ms. into Dutch by order of J. A. Sechterman, president of the Dutch factory at Bengal, and now done into English* (cette histoire va jusqu'à 1739 et est différente de l'ouvrage précédent). [A. de Claustre], *Histoire de Thamas Kouli Kan, nouveau roi de Perse, ou histoire de la dernière révolution de Perse arrivée en 1732*, Paris 1742, rééditée en 1758 (cette compilation du prêtre lyonnais de Claustre est entièrement différente du travail de du Cerceau, voir Barbier, *o. l.*, II, 736). Les rapports des pères jésuites se trouvent réunis dans le vol. IV des *Lettres édifiantes écrites des Missions Étrangères*, nouv. édition, Paris 1780 (l'arrangement de cette

Sources russes : V. Bratistchev, *Izvestiye o proishedchikh mejdu Chahom Nadirom i Reza Kuli mirzoyu petchalnikh prioschestviyakh v Persii 1741-1742*, Saint-Petersbourg, 1763, 84 p., 180 (opuscule rare de l'ancien résident russe à la cour de N. : sur l'aveuglement du prince héritier). J. J. Lerch, *Nachricht von der zuweiten Reise nach Persien*, dans *Büschings Magazin*, 1776, Teil X, p. 365-476 (relation de voyage à la suite de l'ambassadeur russe Prince M. M. Golistine [en 1747 (qui rentra en Russie de Recht); détails importants sur l'état de la Perse, sur la politique russe et anglaise; en annexe (p. 461-6) la relation du Dr. Schnese qui à la suite de l'ambassadeur russe Prince S. D. Golistine (1733-4) l'accompagna vers la frontière occidentale et au Caucase. Yuzefovitch, *Dogovori Rossii s Vostokom*, Saint-Petersbourg, 1869, p. XI-XV et 185-207 (traité de Saint-Petersbourg du 4-XI-1723; traité de Racht du 13-II-1729; traité de Racht du 21-I-1732; traité de Gandja du 10-III-1735). S. M. Soloviev, *Istoriya Rossii*, vol. XIX-XXII (capital pour la politique russe en Perse, en rapport avec la politique générale du temps; détails importants tirés des archives diplomatiques russes).

Contemporains européens (les ouvrages qui me sont restés inaccessibles sont marqués\*) : *Voyages de Basile Vatace en Europe et en Asie* (relation rimée en grec moderne publiée et traduite par Legrand dans *Nouveaux mélanges orientaux*, École des Langues Orientales, Patis, 1886, p. 185-295 : en 1716 Vatace (Batatsès) se trouva à Isfahan. après 1727 il séjourna au Khorassan et au Gilân; dans cette dernière localité eut une conversation avec le général Levachov de la part de Nâder; [sur ces tractations des années 1140/1728-1155/1732 cf. Mahdi khan, tr. Jones, I, 65, 48], en 1732 la carte de Vatace fut déjà gravée à Londres. Vatace est également l'auteur d'une ? dont l'abrégé se trouve dans Leipzig, 1816, comme annexe du volume II, p. 3-22 (sans importance). Pithander von der Quelle (pseudonyme), *Herkunft, Leben und Thaten des persischen Monarchen chahs Nadyr*, Leipzig, 1738, 770 p., in-16 (as-



de même il se sert largement des sources européennes: Otter, La Mamye-Clairac, etc. mais indique rarement ses emprunts). L. di Santa Cecilia, carmelitano scalzo, *Palestina, Persia, Mesopotamia*, Rome 1753, II, 152, 157, 161-2. 217 (données sur Nâder recueillies au cours du séjour en Perse en 1734-1744; vol. III, 39: mort de Nâder, son caractère et la situation vers 1752). Col. Gentil, *Abrégé historique des souverains de l'Indousthan*, 1772 (ms. de la Bibl. Nat., Fr. 24219): l'auteur qui se trouvait dans l'Inde depuis 1741 résume l'histoire de l'Industan d'un Mohammad Kasim: les origines de Nâder sont racontées d'après un «Taerbegui» (Tâhir beg?), natif de Daragaz, et compagnon de Nader, plus tard au service de Chodjâ' al-daula.

Exposés généraux: Sir J. Malcolm, *History of Persia*, 1815, p. 33-108 (exposé sobre et clair; II, p. 45, documents inédits cités); C. R. Markham, *A general sketch of the history of Persia*, L. 1874, p. 298-318. H. J. Maynard, *Nadir Shah*. The Stanhope essay for 1885. Oxford 1885 (assez peu original, mais complet). Müller, *Der Islam im Morgen-und Abendlande*, 1887, II, 379-382. C. Horn dans le *Grundriss d. Iran. Philologie*, II, 589-92. Sir P. Sykes, *A History of Persia*, 1921 (2e éd.), II, 247-74. E. G. Browne, *A Literary History of Persia*, IV 132-8 (d'après Hanway). Tous ces exposés sont vieillis ou insuffisants. Une thèse de doctorat sur Nâder est en préparation par M. L. Lockhart (Londres). Cf. également R. Stuart Poole, *The coins of the Shahs of Persia*, Brit. Mus., 1887, p. XLIX, LXIX, 72-84 (60 pièces décrites). Général Kichmichev, *Pokhodi Nadir Chaha v Herat, Kandahar, Indiyu i sobiliya v Persii posle yego smerti*, Tiflis 1889 (les campagnes de N. au point de vue militaire; cf. *Zapiski*, VI, 1892, p. 351); il existe une traduction persane de cet ouvrage. Sir Malcolm Durand, *Nadir Shah*, Londres, 1908 (roman, plusieurs gravures contemporaines). Le même, *Nadir Shah*, J. R. A. S., 1908, I, 286-98 (discours général). Sa'id Nafisi, *Akherin yâdegâr-i Nâder-châh*, Tehran, *Madjalla-ye Charq*, 1300, 31 p. (récit en forme dramatique)

édition est différent de celui de l'édition originale): *Relation des révolutions de Perse sous Thamas Kouli Kan, jusqu'à son expédition dans l'Inde*, tirée de différentes lettres écrites de Perse par des Missionnaires jésuites, p. 169-230 (= I éd., tome XXV, p. 311); *lettre du P. Saignes* (Chandernagor, le 10-II-1740, sur l'invasion de Nâder), p. 230-264 (= I éd., t. XXV, p. 402); Frère Bazin, *Mémoires sur les dernières années du règne de Thamas Kouli Kan*, p. 277-322 (= I éd., t. IX, p. 14); le même, *Les Révolutions qui suivirent la mort de Thamas Kouli-Kan*, p. 322-353 (= I éd., t. IX, p. 83); le P. Bazin était attaché à la personne de Nadir comme médecin depuis 1741 jusqu'au moment de son assassinat; détails importants sur la personne de Nâder). \* [Anonyme], *Histoire de Thamas Kouli Kan, roi de Perse*, nouv. éd. augmentée d'un supplément, Milan 1747 (réédition du livre de Claustre??). Otter, *Voyage en Turquie et en Perse (1734-9)*, Paris, 1748 (données importantes sur la situation intérieure et sur les événements dans le golfe Persique; Otter géra le consulat de France à Basra; la partie historique est basée sur des «mémoires écrits» et sur les récits de 'Abd al-Bâqî khan, ambassadeur de Nâder à Constantinople; l'expédition de l'Inde d'après une «relation écrite à Dehli en 1153/1740»). La Mamye-Clairac, *Histoire de Perse depuis le commencement de ce siècle*, 3 vol., Paris 1750 (travail remarquable par l'indication méticuleuses des sources et basé sur les relations françaises, officielles et privées, de première main; vol. III contient les événements de 1727-40). J. Hanway, *A historical account of the British trade on the Caspian sea*, 1753, v. Index. Le même, *The revolutions of Persia*, Londres 1753: vol. II, p. 1-301, containing the history of the celebrated usurper Nadir Kouli from his birth in 1687 till his death in 1747 (travail important et très consciencieux sur lequel la plupart des compilations ultérieures sont basées; le séjour personnel de Hanway en Perse dura du 3-XII-1743 au 16-V-1744, mais il utilise de bonnes sources originales qu'il omet de nommer (peut-être les relations de la Compagnie anglaise):



La carrière de Nader avait frappé l'imagination des peuples qu'il bouscula. A part les panégyriques indiens et persans, il existe un poème en dialecte gurani (parlé au Kurdistan) : sur Nâder et Topal 'Othman pacha, et une chanson daghestanienne relevée dans le canton de Ghunib : sur la lutte des montagnards contre Nâder, voir *Daghestanskii sbornik, Makhatchqal'a* — petrovsk, 1927, III, p. 51-3. En Europe, au XVIII<sup>e</sup> siècle on discutait sérieusement si Nâder n'était pas un aventurier européen; il existe également plusieurs écrits contemporains en français allemand et portugais dont les sujets se rattachent aux faits et gestes imaginaires de Nâder, tel *L'Espion de Thamas Kouli Kan dans les cours de l'Europe* par l'abbé Rochebrun, Cologne, 1746, etc.

چون نقل فهرست منابع تاریخ نادر بخط فارسی موجب اشتباه خوانندگان میشد و اکثر اسامی و علائم در خط فارسی کاملاً نقل نمی گردید بهتر آن دید که عیناً طبع گردد زیرا که استفاده از این قسمت فقط مخصوص اشخاص متابع است و ناچار باید برای رجوع بمنابع مذکوره یکی از السنه اروپائی لا اقل آشنا باشند.

( مترجم )

## ضمیمه چهارم تاریخ محمد کاظم

در مقاله بار تلد ( در Izv. Ross. Akad. Nauk 1919 P.927-30 )

که در متن کتاب بآن اشاره کرده ایم مطالب ذیل را جمع بکتاب محمد کاظم مندرج است. اسم آن کتاب که نادر نامه یا تاریخ نادر دانسته و در پشت نسخه منحصراً موزه آسیائی قید نموده اند بنظر درست نمی آید و اسم اصلی آن نباید باشد.

مؤلف این تاریخ و خانواده او فرصت های خوب برای مطالعه اوضاع عهد نادر داشتند، محمد کاظم حکایاتی را که پدرش از سفر دربند و قندهار و ترکستان و بغداد و تبریز میگفته در کتاب آورده است، خود مؤلف هم چند صباحی در آذربایجان ملازم خدمت ابراهیم خان بود که در سال ۱۷۳۸ بقتل رسید خود در ابلقب وزیر دارالملک مرو شاه جهان میخواند. در تاریخ او مطالب مفیده را جمع بمرور مستطور است مثلاً بنای مرو صغیر باهر نادر شاه در محل قریه میر آباد.



محمد کاظم در لشکر کشی های خوارزم و بخارا بانادر همراه بود  
و او علاوه بر شرح وقایع آسیای مرکزی اشاره ای بحوادث  
هندوستان و آسیای غربی میکند، مثلاً شرحی در باب حمله لشکر  
نادر بیزیدی های شیطان پرست (نزدیک موصل؟) مینویسد  
که میرزا مهدیخان از آن ساکت است.

در مرو محمد کاظم «امور نفقش خرج سیاه بود و در  
این باب شخصاً اخباری به نادر شاه تقدیم کرد و مورد توجه او  
شد» نوشتن بعضی نامه های سیاسی هم باو محول بوده است، از  
۷۰ نامه که نادر بولات و ملوک ترکستان نوشت ۳۰ نامه از  
زیر خامه او خارج شده است.

در ضمن وقایع عجیبه که در آن کتاب هست یکی ذکر ورود  
ایلچی «اصل فرنگ» است که بعقیده بار تلده مقصود فرانسوای اول  
پادشاه اطریش است، این سفیر از راه حاجی طرخان آمد و در  
آن جا ایلچیان آق بانو پادشاه (ملکه روسیه) هم باو ملحق شد،  
میرادش الیزابت امپراطریس روسیه است.

آخر کتاب را پسر محمد کاظم تمام کرده است که بعد از  
فوت نادر شاهد عقب نشینی ایرانیان از ترکستان بوده است.  
تا این تاریخ فقط دو نفر از مستشرقین بکتاب محمد کاظم  
دست یافته اند: یکی پرفسور بار تلده (Zap. Vost Otdel) دیگر  
پرفسور آ. ا. اشمیت Pr. A. E. Schmidt.



در بهمن ماه ۱۳۱۳ در مطبعه مجلس بطبع رسید  
مصحح طبع کتاب - مهدی اگباتانی



مستخرج من المجلد المتواضع لا والله ولا غيره  
 و قد تم في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥ هـ  
 في مدينة القاهرة بمصر  
 في يوم الاثنين ١٠ من شهر ربيع الثاني  
 في سنة ١٢٨٥ هـ

في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥ هـ  
 في مدينة القاهرة بمصر  
 في يوم الاثنين ١٠ من شهر ربيع الثاني  
 في سنة ١٢٨٥ هـ



١٣١٩ / ٥ / ٥٥

مكتبة  
 دار الكتب  
 القاهرة

في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥ هـ  
 في مدينة القاهرة بمصر



